۱۳۸۶/۵/۲۴

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: کتاب در تاریخ صدر اول و ذیل اوراق

مؤلف متن: ناشناخته — محشی:

شارح: — مترجم:

تاریخ تحریر: — نوع خط: نستعلیق — تعداد سطر: ۱۴و۱۶

جزء کتب: تاریخ — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۱۳۶

طول: ۲۱٫۵ — عرض: ۱۸ — شماره عمومی: ۲۴۲۹۶

وقفی / خریداری: احسان ... — تاریخ وقف / خریداری: ۱۵ مرداد ۱۳۷۷

ملاحظات:

۱۲۸

سل جمله کنکره نوازان فریاد برآورده اند که ما سیدیم امّا عرب کنکره
نواز در ولایت لمه سر بموضع کلایه وطن ساختند و زیارت این ...
بسیار شد خود را بناحق سیّد خواندند امّا محمود کنکره نواز و فرزندان
در ولایت شهرری وطن ساختند و خود را بناحق سید خواندند
امّا خرو کنکره نواز در ولایت لبسان افتادند و خود را بناحق سید خواندند
امّا ابراهیم کنکره نواز و فرزندان و برادران از ابنی عمّان در ولایت همدان
افتادند در موضع کهنک وطن ساختند و خود را بناحق سید خواندند
... سن کنکره نواز و فرزندان در ولایت اردستان وطن ساختند و خود
را ... سید خواندند امّا داود کنکره نواز و فرزندان و برادران در ولایت
... موضع آرود وطن ساختند و خود را بناحق سیّد خواندند امّا بهرام
... فرزندان و برادران وطن ساختند و خود را بناحق سید خواندند
... مطلغره نواز و فرزندان و برادران و ابنی عمّان و اصحاب هزار چهار صد
... سبزوار وطن ساختند و خود را بناحق سید خواندند امّا ابراهیم
... غره نواز و فرزندان و محمد شاه کنکره نواز و فرزندان و اولاد
... سه هزار و سیصد تن در شهر تبریز افتادند و خود را بناحق

[illegible]

سیّد خواندند اما یوسف سهراب کنگره نواز و فرزندان و مهراب
و فرزندان مهراب و فرزندان هزار و صد تن بیعفو در شهر آذر
بایجان افتادند و خود را بناحق سیّد خواندند اما قاسم کنگره
نواز در رود بار قصران در موضع رود مک وطن ساختند
و زیارت ان زن بسیار شد و خود را بناحق سیّد خواندند
اما یوسف و حیدر کنگره نواز در شهر شماخی افتادند خود را بنا
حق سیّد خواندند اما یوسف عبّاس و هدایت کنگره نواز
و برادران در شهر نخجوان افتادند و خود را بناحق سیّد
ندا اما هادی و عابد کنگره نواز و فرزندان و ابن عثمان و اولاد
اصحاب هزار و صد و پنجاه نفر در شهر هرمز افتادند و
سیّد خواندند اما جمشید و مقصود کنگره نواز و فرزندان
و برادرزادگان و ابن عثمان هزار و صد و پنجاه
اصفهان افتادند خود را بناحق سیّد النبی خواندند لعنة
خدا النبی و لعن الله علی خارج النبی ادعی باوالد
سیّد نباشد و خود را سیّد گویند فردا در پیش حضرت رسالت
شرمنده و روسیاه اند چرا که ذریّت حضرت همه در دار
حضرت خواهند بعد آنها که مدد ذریّت آنحضرت رسا

۱ در حکم نجاسات که نماز را باطل کند

[illegible]
اول بول [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible]
کافر [illegible]
جنب [illegible]
چهارم آتش [illegible]
آب مطلق و آب مضاف [illegible] پاک است و هم پاک کننده و آب مضاف پاک است [illegible]
و این آب آب مطلق و مانند آن و این آب آفتاب [illegible]
و آب [illegible]
پاک [illegible]
[illegible]

چنانکه رسول صلی الله فرموده که لا تتفکروا فی
الخالق فکر و اندیشه در ذات خالق مکنید اما اعتبار
از صفات مصنوعات او گیرید   ای عقل تو ره
سوی عرفان تو راه   علم تو   سر الکبریاء آگاه
هر شاه بر انتقام قهر تو دلیل   هر ذره بر انتفاع لطف
تو گواه   دیگر تصدیق کردن بر حضرت رسالت
پناه و آنچه امر و نهی کرده است بدان فرض عمل کردن
چنانکه در کلام مجید خود فرموده است که و ما آتکم
الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی
آنچه رسول صلی الله شما را بدان عمل فرموده است
فرا گیرید و آنچه از آن باز داشته است باز ایستید

اصول الدین   ۲

نطفه از آن با حیوان [illegible] صورت [illegible]
[illegible] والله اعلم بالصواب [illegible]
[illegible] لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم [illegible]
[illegible] توحید [illegible] معاد [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
چنانکه در کلام مجید [illegible]
[illegible] واجب الوجود [illegible] پیغمبر آمدند [illegible]
[illegible] صد بیست و چهار هزار پیغمبر آمده است [illegible]

و ترک کنند و دیگر با شیطان دشمنی کردن چنانچه
حضرت حق تعالی فرموده که إنَّ الشَّیطانَ لَکُم
عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً یعنی بدرستی که شیطان
شما را دشمن است پس شما نیز او را بدشمنی
گیرید و متابعت وی نکنند دیگر برای وضو
ساختن نماز چنانچه فرموده که یا اَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا اِذا قُمتُم اِلَی الصَّلوٰةِ فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم
وَ اَیدِیَکُم اِلَی المَرافِقِ وَامسَحُوا بِرُؤُسِکُم وَ اَرْ
جُلَکُم اِلَی الکَعبَین یعنی تا آنکه ایمان آورده اند بخدا
و برسول خدا برخیزید برای نماز کردن پس بشوئید
رویهای خود را و دستها را تا مرفق و مسح کنند

بعض

بعض سر شما را و پاها را نیز مسح کنند تا کعبین و دو
دیگر غسل جنابت کنند چنانچه فرموده است که
وَ اِن کُنتُم جُنُباً فَاطَّهَّرُوا یعنی چون جنب
شوید غسل کنید باب پاک کننده و پاک شوید
از جنابت دیگر برای نماز کردن چنانچه فرموده که ا
نَّ الصَّلوٰةَ کانَت عَلَی المُؤمِنِینَ کِتاباً مَوقُوتاً
یعنی بدرستی که نماز کردن واجب است بر مؤمنان
در وقتهای معین که بامداد و پیشین و عصر و مغرب
و عشاست دیگر فرموده که اَقِیمُوا الصَّلوٰةَ وَ آتُوا
الزَّکوٰة یعنی بپا دارید نماز را و بدهید زکات را دیگر زیا
رت خانهٔ کعبه کردن واجب است کسی را که استطاعت

داشته باشد چنانچه فرموده که و لله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی خدای تعالی
فرض کردانیده است زیارت خانهٔ کعبه کردن
کسانیرا که استطاعت دارند زاد و راحله اندر راه
دیگر رسول علیه السلام فرموده که یا ایها الناس قد فرض
الله علما علیکم الحج فحجوا یعنی ای مردمان بدرستی
که فرض کرده است بر شما خدای تعالی زیارت خانهٔ
کعبه را پس شما زیارت خانهٔ کعبه کنید که یک خانه
بهتر از زر سرخ بصدقه داده باشد دیگر روزه ماه ر
مضان داشتن چنانچه در کلام مجید فرموده است
که یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما
کتب

کتب علی الذین من قبلکم لعلکم
تتقون ایاما معدودات یعنی ای الکسانیکه بخدا و
رسول ایمان آورده اند فریضه شد بر شما روزه ماه رمضان
داشتن چنانچه فریضه شده بود بر آنکه قبل از
شما بوده اند تا باشید شما پرهیزکار و نجات
یافته از آتش دوزخ و آن روزه ایام شمرده است
یعنی سی روز است دیگر جهاد و جنگ کفار کردن
چنانچه فرموده که فاقتلوا المشرکین حیث و
جدتموهم یعنی بکشید کافرانرا هر جا که بیابید
و جای دیگر فرموده که یا ایها النبی جاهد الکفار
و المنافقین یعنی ای پیغمبر آن تنبند قدر جهاد کن

با کفار و با منافقان دیگر راست گفتن است
چنانکه فرموده که و اذا قلتم فاعدلوا یعنی چون
اراده سخن گفتن دارید راست گوئید و دیگر
چشم را از نامحرم باز داشتن است چنانچه فر
مود که قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم یعنی
ای محمد بگو مر مؤمنان را که چشم خود را نگاه دارید
از نامحرم و بجائی که نباید نگریستن ننگرید یعنی بزن
و فرزند مؤمنان و از معاصی پرهیز کنند دیگر
رسول الله فرمود که زنا العیون النظر یعنی
زنا چشم بنامحرم نگریستن است و ابد بزن
زنا است دیگر چشم و گوش و دل نگاه داشتن
از گناه

از گناه چنانچه فرمود که ان السمع والبصر والفؤاد
کل اولئک کان عنه مسؤلا یعنی بدرستی که
گوش و چشم و دل را بگویند و بپرسند که چرا
گوش کردی و چرا چشم بحرام بنگریستی و چرا
معصیت و گناه در دل گرفتی که رضای خدا در آن
نبود دیگر حلال خوردنست چنانچه فرموده که کلوا من
طیبات ما رزقناکم یعنی بخورید از حلال
آنچه ما روزی داده ایم شما را دیگر رسول صلی الله
فرمود که طلب الحلال فریضة یعنی طلب مال حلال
کردن فریضه است دیگر توکل بحضرة حق سبحانه و
تعالی کردن چنانکه فرمود که و توکل علی الحی الذی

متن نماز

لا یموت یعنی توکل کن بر خدای زنده جاوید که نمرده
و مرگ بروی روا نیست و کافی پسندیده است
در همه کارهای دنیوی و اخروی و دیگر رضا دادنست
بحکم خدا چنانچه فرموده که فاصبر لحکم ربک
یعنی صبر کنید هر چه خدای تعالی حکم کرده است
دیگر شکر نعمت کردنست چنانچه فرموده است
کلوا من رزق ربکم واشکروا له یعنی
بخورید رزق پروردگار خود را بدان شکر کنید
دیگر صبر کردنست بر بلا چنانچه فرموده که یا ایها
الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا
یعنی ای آنکسان که ایمان آورده اید در بلا صبر کنید

وصابر

وصابر باشید از جانب خدای و دیگر فرمود
که فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی
صبر کنید چنانچه پیغمبران صبر کرده اند دیگر حدیث
قدسی است که من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی
و لم یشکر علی نعمائی فلیطلب ربا سوائی
یعنی هر که راضی نشود بحکم من و شکر نگوید بنعمت
من و صبر نکند بر بلای من پس باید که طلب کند
پروردگاری بجز من آنکه راضی نیست
بر حکم خدا نابینا شد شاکر او اندر رضا تا که صبر
ش نیست نزدیک بلا کو بجو پروردگار غیر ما
دیگر توبه کردن چنانکه فرمود که توبوا الی الله توبة

تَفُوتُوهَا یعنی توبه کنید و بحضرت حق سبحانه و تعالی
د باز گردید چنانچه دیگر باره بر سر گناهان نروید
دیگر حضرت پیغمبر فرمود که عَجِّلُوا بِالصَّلٰوةِ قَبْلَ
الْفَوْتِ وَعَجِّلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ یعنی بشتابید
بتوبه کردن پیش از مرگ و بشتابید بنماز کردن
پیش از فوت وقت و دیگر در کارها نیت چنا
نچه حق تعالی فرمود که قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهِ
یعنی بگو یا محمد هر که عمل کند کار خود را به نیت پیو
سته دارد پس در جهد آن باشد که نیت
تا هر طاعت بود نه گناه و معصیت دیگر رسول
فرمود که اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ یعنی همه عملها با نیت
درست

درست است اصل اعمال نیت نیکوست با نیت
کارها شود خوبتر بنیت نیک دار ای محتشم زانکه
کاری که هست با نیت هست آن جملگی هبا و هدر
دیگر و طاعتها کردنست چنانکه حضرت باری تعالی فر
موده است وَمَا اُمِرُوْا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ
مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ یعنی فرموده نشدند ایشان
مگر به پرستیدن خدای تعالی را با خلاص و اعتقاد
درست چنانچه رسول صلی الله فرمود که عَلَيْكُمْ بِالْاِ
خْلَاصِ فَاِنَّ الْعَبْدَ يَنْجُوْا بِالْاِخْلَاصِ یعنی بر
شما هر واجب است در کارها اخلاص ورزید بدرستی
که آدمی باخلاص نجات یابد و رستگار گردد دیگر

چنین گفت سید رسول امین که اخلاص اندر
عملها کنید که بنده با اخلاص یابد نجات چو باشد نکو
مخصر پاک دین و دیگر امانت نگاه داشتن و بجاهش
باز دادن چنانکه حق سبحانه تعالی فرمود که ان الله
یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی بد
رستی که خدای تعالی میفرماید که برسانید و ادا کنید
امانت را بخداوند آن امانت بکوشید و دیگر رسول
صلی الله علیه واله وسلم فرمود که با برادران مؤمن بر
فق و مواسات زندگانی کنید چنانچه خدای تعالی
فرمود که انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین
اخویکم یعنی بدرستی که مؤمنان برادران
ایکدیگر

اصولی ۳

خدا تعالی یکی است
و دوم نبوت یعنی پیغمبر [illegible] و دلیل [illegible]
و دیگر از توحید [illegible]
نامند نظام وجود [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] صفت دارد [illegible]
[illegible] خدا [illegible] ظالم [illegible]
وفن و دوازده [illegible] حضرت [illegible]
و در کلام [illegible]
العلم و احد یعنی [illegible]
وهم در صفات و عدل [illegible]
زیرا که ظلم و کفر قبیح [illegible]
لیاقت خدا [illegible] ندارد [illegible]
و در [illegible] اعتقاد داشتن [illegible]
اقرار کردن [illegible]
[illegible] ابن عبد المناف [illegible] پیغام خدا [illegible]
عبد الله [illegible]

معجزه شق القمر و دیگر آنکه
اظهار کرد و اشنیده و دیگر سنگ
ریزه در کف مبارک او تسبیح گفت
ریزه بریان زهر آلوده از میان طعام [illegible]
[illegible] است عرض کرد یا رسول الله مرا مخور که من زهر آلوده ام
و دیگر درخت فرمان [illegible] شق القمر [illegible] و قرآن او [illegible]
مرده را زنده میکرد و دلیل دیگر که دلالت میکند بر نبوت و رسالت [illegible]
است که هر آیات و کلمات او دلالت میکند بر [illegible] پیغمبر از اول عمر تا آخر عمر [illegible]
در میان ما است [illegible] محمد مصطفی رسول خدا و بر معصوم بودن او [illegible] کند بزبان که بعد از پیغمبر ما محمد بن عبدالله
[illegible] الا رسول الله پیغمبر محمد رسول خدا او بر معصوم [illegible] اقرار کند بدل اقرار کند بزبان که بعد از پیغمبر ما محمد مصطفی
و صادر نشود و امامت پیغمبر باید اعتقاد کند که در غدیر خم جناب حضرت محمد مصطفی
بلا فصل وصی جانشین او است و وصی قرآن عظیم صحیح [illegible] رسول خدا او را خلیفه ساخت
منصب علی را خلیفه و جانشین خود کردان و حدیث جناب رسول خدا او را [illegible]
[illegible] خلیفه از مرتبه هارون مر موسی را بعد از علی [illegible] در حدیث بمنزله هارون خلیفه موسی
[illegible] خلیفه و جانشین [illegible] بعد از حضرت و در جا او [illegible] لانبی بعدی
[illegible] بعد از حضرت و الله [illegible] و دیگر [illegible] و [illegible]
علی بن ابی طالب [illegible] فرموده [illegible] خلیفه [illegible] ابو [illegible] بعد از حضرت علی [illegible] و لایت ما ب
[illegible] چون خلیفه [illegible] که [illegible] امام حسن [illegible] و خلیفه [illegible] بنی [illegible]
الا اثنا عشر اهل بیت علی [illegible] امیر المؤمنین پسر او امام حسن [illegible] و بعد از امام حسن برادر او
[illegible] خلفای [illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] خلفای [illegible]
و مرد مان [illegible] بعد از [illegible]
امام حسین [illegible] پسر او امام [illegible] و بعد از او پسر او
پسر او امام محمد باقر و بعد از او پسر او امام موسی کاظم و بعد از او پسر او امام علی نقی و
امام جعفر صادق [illegible] و بعد از او پسر او امام محمد تقی و بعد از او پسر او امام علی نقی
او امام رضا [illegible] و بعد از او پسر او امام حسن عسکری و بعد از او امام محمد مهدی [illegible] خلیفه [illegible]
بعد از او پسر او امام حسن عسکری [illegible] و بعد از او [illegible] صاحب الزمان [illegible] ساعت [illegible]
هم معصوم هستند پیغمبر [illegible] صفره و کبیره از [illegible] جمیع مخلوقات با میراث [illegible]
و اقرار کند و اعتقاد دارند که جناب اقدس اللهی جمیع مخلوقات [illegible] در قرآن وارد [illegible]
استحقاق [illegible] [illegible] از ابتدا [illegible] منکر او [illegible] جناب اقدس [illegible]
خلق علیم پیغمبر [illegible] خدا همه مخلوقات خود را [illegible] و دلیل وجود [illegible]
[illegible] تقوی خلق [illegible] با عباد کرده و حمد او [illegible] با پیکر [illegible] کافر [illegible]
[illegible] از [illegible] موعدن و مطیعان [illegible] ظلم و ظلم خدا [illegible]
جناب اقدس اللهی [illegible] و عذاب جهنم [illegible] واجب [illegible] قبیح [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] بر کافران اعقاب [illegible] ظلم [illegible] که فعل لغو [illegible]
[illegible] از [illegible] باشد [illegible]
هم محال است [illegible] و [illegible] سعید [illegible]
[illegible] صراط [illegible]

و حضور دل باید و بشرط ... و باده اوصول [illegible]
و قرائت و عطا ... صادق الفعل ... ورد فقولا به و ما
و وقت ... و وقوع خواهد ... و هیچ ... کالعب ... الله بعفتم ... لان
شرط ... باکه ... تکلید ... کا ... اله ... بر ... ربع ... سبیل الله ... و فسق ... انبیه ... عمد
بماند و اعتقاد ... جهاد و اواطه ... سه ... اذان ... اجرام ... چهار ... که الله اکبر ... چهار
او منقول ... در ... سه ... چهار ... مشهور ... ان ... معنی ... بیندی ... شب ... الله ... دو
کو ده اول ... امعروف ... اول ... انلانه ... افعال ... اشهد ان علیا ... دو ... والله اکبر
... الله اکبر دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله ... علی خیر العمل دو نوبت ... وعلی
آن ... قراءت ... حمد و سوره و اشهد ان ... حی علی الفلاح ... دو ... ذی الامن عند
بگوید و اشهد ان لا اله الا الله دو نوبت و حی علی الفلاح ... اللهم اجعل ... و اجعل ... و بعد اذان
مرتبه بگوید و اشهد ... علی الصلاة ... و بعد اذان این دعا بخواند اللهم ... مغفور ... و سعیی ... صف دو
دو مرتبه ... بگوید و بعد ... اللهم ... و ... المصطفی ... مستقر ... خدا ... حیث ... کراهی
و لا اله الا الله ... و اولادی ... و ... محمد ... الله اکبر ... لا اله الا الله ... بعد ... هیچ
قد ... و اولادی ... و تفضیل ... که الله ... و اشهد ان ... بعد ... بنت ...
قبله ... اقامه بگوید ... سیدهم که ... خدا ... مکر

خدا او واحد ...
کلمات ... الله اکبر دو مرتبه ...
ان محمدا رسول الله ... دو نوبت که علی ...
بسم ... ان ... که ... دو نوبت حی علی ...
اشهد ان علیا ولی الله ... مرتبه ... العمل ... الله اکبر ...
اشهد ... حی علی الصلاة ... حی علی خیر العمل ... و بعد از آن ... اوقات ...
خدا ... فلاح ... قد قامت الصلاة ... معبود ... مسلمانان ... نماز ...
نماز ... بعد ... نوبت ... معبود ... الا الله ... نماز ... اقطع ... نماید او
... عمل ... اذان ... الله ... لوجوبه ... دو ... آنکه ... اقطع ... خدا ... واجب
بسم ... فرض ... الظهر ... اداء ... چهار ... احرام ... هم ...
خدا ... اول آنکه ... قصد کند ... الله اکبر ... بگوید ... الرحیم آنکه
بگوید و صفت ... واجب ... بیم آنکه ... بعد ... فاصله ... الله ... و میان ...
و دو ... واجب ... احرام ... دوم ... بکبر ... الله ... الفاظ ... بگوید ...
... فضائل ... نماز ... باطل ... زبان ... الله ... اکبر ... هفتم ...
و ... قطع نماید ... زبان عربی ... بگوید ... چهارم ... مقدم ... نماز ... و دو
... اول ... الله ... اقطع ... بگوید ... قراءت ... حمد و سوره ... بخواند ...
الله ... و ... از ... ادا ... واجب ... اول ... حمد ... آنکه
هم ... مقدم ... دوم
... سوره ... مقدم ...
... بدان

حدیث عابد

ساعتی سر در پیش افکنده و گفت این سخن ... بود ... آنکه
آنم ... اگر ... هر ... نکنی ... که ما را ... احرام
آن مرد گفت سبحان ... باشند که ...
باشد و یکی حرام درویش گفت ... مردار بود له ...
بود و شما را حرام و حال بما غار رسیده که مردار بر ما حلال است
تو چه دانی که حال درمانده کی بچه گونه است آمد تو انگر گفت
بخدای که ترا از خانه بیرون نگذارم تا هر چه دارم از مال و ملک
با تو قسمت نکنم هر چه داشت بدو نیمه کرد چون آمد وفات کرد
و برادر خواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد
بآن مواسائی که با همسایه کردم حکایت آورده اند که در بنی
اسرائیل درویشی بود صالح و زن و فرشته پیش وی آمد و گفت
حق تعالی شما را نعمت کرامت کرده است در جوانی میخواهید یا در پیری
گفت با عیال مشورت کنم عیالش گفت در جوانی اختیار کن که
نعمت در جوانی بهتر است آن مرد در جوانی اختیار کرد حق تعالی در نعمت بدیشان
بگشاد ایشان نیز در خیرات از عمارت و مسجد و پل ساختن قیام نمودند

[illegible]

[illegible]
... سبحان الله ... و ما اعظم ...
اللهم ... العدل ... و ما یخفی ...
لا اله الا الله الملک الحق المبین ... و سلام علی المرسلین
العظیم اللهم اغفر لنا و عافنا

و به نفقهٔ درویشان و مسکینان و یتیمان کردند چون تمام ایّام جوانی بگذشت
و به پیری رسید لکن فرشته باز آمد و گفت ای درویش ایّام جوانی
بسر رسید و به پیری رسید کار درویش سخت شد آمد [illegible] کی شد و بجانهٔ
خود آمد و زن گفت امید فرشته را بگو که ... چنین معامله موقوف
و مشهور نیست و امید اند که درین نعمت بهانه گرفته بودیم و زنده گان
چنان صرف کردیم که مستحق زوال نعمت باشیم آمد باز فرشته باز
گفت فرشته گفت راست گفتی حق تعالی این نعمت بشما باز گذاشت تا
زنده باشید که شما درین نعمت شاکر بودید حکایت آورده اند که زاهدی
بیمار بود و بدر مرگ رسید خویشانش همه در گرد وی نشسته و میگر
یستند گفت فرا باز نشینید و یرا باز نشاندند ولکن روی بسوی پدر
کرد و گفت ای پدر تو چرا میگریی گفت ای فرزند چگونه نگریم که
چون تو فرزند بمیرد و به پیش پدر و مادر را گفت ای مادر تو چرا میگریی گفت
امید میداشتم که در پیری خدمت من باشی و در بیماری بر سر بالین من باشی
در وی بسوی فرزندان کرد و گفت شما چرا میگریید گفت ما یتیم مانده ایم
و خوار و ذلیل گشتیم روی بسوی زن کرد گفت تو چرا میگریی گفت من

چگونه دارم

چگونه دارم این یتیمان را چگونه بر آرم این زن را آن زاهد گفت آه شما را
چه از برای خود میگریید و هیچکدام از برای من نمیگریید تا بعد از این
بمن چه خواهد رسید و حال ما چگونه خواهد شد از تلخی جان و بمرگ
چشیدن و جواب منکر و نکیر دادن و این بگفت و بخروشید و جان
تسلیم کرد ای عزیزان عمر را در لهو و لعب و طرب بسر برید و بالنفس
امّاره چون خوار در میبازید و کار آخرت تیغ بر دارید خواجه فرمود
که یعنی اگر بدانید که آنچه من میدانم از احوال خلقان چگونه خوش
میکنند جوانان احوال قیامت و مرگ درین سرای دنیا و زندان بلا
غرّه اید تا پای برهنه اندکی خندید و بسیار بگریید دانی که روز قیامت
چه روز است گفت یا رسول الله چون برهنه باشند بیکدیگر نه
گفت خاموش که یکی عجب کار خود چنان درمانده باشد که بدیگری
نپردازند عایشه گفت یا رسول الله آن روز دوستان را از دوستان
یاد آید حضرت گفت ای عایشه جمله دوستیهای مجازی آن روز بدشمنی
بدل شود مگر دوستی متقیان و پرهیزکاران که ایشان طاق طاعت
عت و تقوای در گردن داشته باشند و فرمان خدای را گردن نهاده بوده

در صفت روز قیامت

اندوامرهای سلطان را ترک کرده اند این نیز در ۳ موضع از
یکدیگر یاد نیاید اول آن ساعت که آنجا حاکم عادل میزان اعمال
قوله تعالی نصب کنند وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ تا حاصل نامهای
اعمال بندگان بر مثال مرغان پران شوند ندانند که کرا نامه عملش گران
خواهد بود یا نه دوم آن ساعت که نامهای اعمال بندگان بر مثال مرغ
پران شود نداند که از یمین خواهد آمد یا از یسار در آن که مردمان را بر سر
دوراه رسانند و ندانند که از کدام جانب خواهند برد و در این سه
موضع دوستان را از یکدیگر یاد آید پس حضرت باری حق دارنا در همه
موافقت یاد بود دارد قوله تعالی فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ حق تعالی میفرماید
که مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم روی بدرگاه من آرید که تا در بگی سرای
وصل کنم و خوان احسان نهاده مکافات گرسنه تا بر مائده کرمش
نشینم مکافات تشنه که تا قدحی در کفش نهم مکافات خسته باویه جفا
و هوا بر آید تا بیخ و خستگی او را بدست کرم مداوا کنم کجا اند حریفان
در سرای وصل بر سر تکیه کنم کجا اند حریفان مجلس انس و کجا اند
حریفان خلق قدس الله یدعوا الی دار السلام ای عزیزان شاد باشند

که ماه زاده

اما در اخبار آورده اند که مهدی بن عبدالله بن محمود بن
رضا بن عمران ابن ادنان ابن یوسف بن جعفر بن عبدالله
ابن مطهر بن هارون بن حضرت امام زین العابدین ع از جمله
بولایت دار المرز جیلان نهادند چون بنا تل رستاق رسیدند
در موضع النّاده وطن ساختن و زیارت آن نیز بسیار شد بالقاب
مهدی که ماندند اما دوازده هزار سیدان حسینی و موسوی
و علوی و رضوی در ولایت دار المرز ظلم ظالمان مخفی است مانند
بعضی از شیخ زاکی از اولاد ابراهیم ابن علی بن هارون این محمد
ملعون زهر دهد و اولاد آنحضرت بدست همان خوارج
کشته خواهد شد و امام علی محمد نقی ع بدست متوکل لعین شهید
خواهد شد و او را یک ~~فرزند خواهد شد~~ کنیت آنحضرت بدست ملعون
معتصم ملعون شهید خواهد شد و او را یک فرزند خواهد شد و
کنیت او کنیت حسن و اسم حسن و القاب او بالقاب و مرا ابوالقاسم
و او را مهدی گویند و در آن زمان که آنحضرت ظهور کند روزگار
از نور او عالم را منور سازد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور چون

چون حضرت امیر المؤمنین علی این سخن بشنید زار زار بگریست چنانکه
اهل آسمان و زمین بمصیبت وی بگریستند گفت یا رسول الله در حق
فرزندان من چندین جفا و ستم و هیچ کسی از امتان تو بر ایشان رحم
نکنند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آب از دیده بگردانید و سر بسوی
آسمان کرد و گفت بار خدایا هر که در حق فرزندان و اهل بیت من جفا
و ستم کند بر آن جماعت رحم نکنی فصل در بیان حضرت محمد مصطفی و اولاد
او علیهم السلام بدانکه رسول الله را سه فرزند بود از ذکور و اناث فاطمه و ابرا
هیم و رقیه اما قاسم و ابراهیم پیش از پدر بجوار حق پیوست روضه تربت
شریف ایشان در مدینه است اما فاطمه علیها السلام بعد از پدر هفده روز در
حیات بود در بعضی روایت آمده شش ماه بود اما راوی گوید که در
زمان حضرت رسول از دنیا نقل کرد حضرت فاطمه به مفارقت پدر بزرگوار
خود بگریه مشغول شده بود روز و شب پیوسته بگریستی و مردم مدینه
از مدینه از گریه او بتنگ آمده اند و آنکس نکه محب اهل بیت بودند پیوسته
بگریه بودند مگر که ابو بکر علیه اللعنه و عثمان بن عفان علیه اللعنه والعذاب
که منکر نبوت بودن و میگفتند بروید و خانه بر سر فاطمه خراب کنید

القصه

القصه فاطمه بجوار رحمت حق در پیوست و تربت شریف او در نزد پدر بزرگوار است
مجلس اول در بیان فرزندان حضرت شاه ولایت امیر المؤمنین علی المرتضی شیر خدا
ناطق قرآن چنین آورده اند که حضرت شاه مردان علی را بیست و نه
فرزند بود از ذکور و اناث و هفده تن از ذکور بودند و دوازده تن از
اناث اما ذکور امام حسن و امام حسین و محمد حنیفه و عباس و عون و محمد ماه
روی و ابو بکر و عثمان و عمر و اهل و سهل و زید و عبد و سالم و ابراهیم و عقیل
و ابو طالب اما دختران امام صغیره و کبیره فاطمه و میمونه و صفیه و رقیه و ام
هانی و ام کلثوم و ام سلمه و زینب و رابعه و عایشه حضرت امام حسن را
معاویه علیه اللعنه خاله بنت ولید زهر داد و باعث آنکه شد که امام حسن از
دست آن حرام زاده هلاک شوید آخر الامر آن حرام زاده بمدینه در آمد
و کنیزی که او را سفینه گفتند هزار درم زر سرخ داد تا زن امام حسن را از راه
بیرون برد و الماس بحضرت امام داد آخر الامر زهر بحضرت داد ند چنانکه هفتاد
پاره جگر از درون حضرت بیرون آمد و را بدین نوع شهید کردید و تربت
شریف وی در گورستان بقیع مدفون است اما حضرت امام حسین ع ابو بکر علی

عباس علی و عثمان ابن علی و عباس بن علی در زمین کربلا مدفونند چنانکه قصه ایشان
در کتبهای مذکور است اما عون علی و محمد ماه سوی در روایت خراسان در شهد
طوس مدفونند و کشنده ایشان قیس بن مرده علیه اللعنه بود اما حضرت
محمد حنیفه را سه روایت کردند بعضی گفته اند در عقیق غایب شده و بعضی گفته اند
بعد از مختار ابو عبیده خروج کردند چندین هزار خوارج الله فرستادند او
را هم در ولایت طارم شهید کردند و تابوت مبارک او را در شتر بار کردند
چرا که وصیت کرده بود و اشتر در روی زمین میکردد تا روز قیامت تا
بوت در پشت شتر خواهد بود و بعضی گفته اند تربت آن شریف در بلخ است
اما جعفر و ابراهیم از ظلم یزیدیان در ولایت ذرفولاد افتادند انجا که
رود خانه است و بدست لهور سلیمی کشته شدند و شیخ ابراهیم ابن شیخ
یوسف ابن عبد المؤمن مکی ایشان زا دفن و مشهد ساخت اما زید و یاسم
در ولایت یمن مدفونند بموضع رکی آباد شهید کردند و قاتل ایشان ابو نصر
دمشقی بود اما عبد الله و ابو طالب در ولایت ری و شهر یافتند و مدتی
روز کار بتقیه بسر بردند آخر الامر بموضع آیدسان که در ولایت قم است

ایشانرا

ایشان را در ان ده شهید کردند و کشنده ایشان عبد الله بن محمد قیس علیه اللعنه
بود اما اهل و سهل در ولایت قم افتادند و این زیارت جای بسیار رسیده
بود چون بنزدیک غاری رسیدند نالیدند که ایملکا یک خدا مارا در میان
غار جای ده بقدرت خدای تعالی آن غار شکافته شد و ایشان در آنجا غایب شدند
دیگر دختران حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ام اصغر و ام اکبر و میمونه و صفیه در شهر
حلب بمسجد علی قاسم بن ازرق علیه اللعنه ایشان را شهید کردند اما رقیه و ام
هانی و ام سلمه در ولایت ری افتادند ایشان در حوالی شهر ری بکوچه سوره
بمکان مسجد بود او را مسجد حیات گفتندی در انجا یک چشمه آب بود یوسف
دوانی گفتند ایشان را شهید کرد اما زینب را در شهر دمشق در پشت مسجد بنی امیه
در انجا یک طاق بود که سر مبارک حسین علی علیه السلام بر آن نهاده بودند و خون
حلق وی در انجا چکیده بود وقتی که حضرت مصیب بن قعقاع خزاعی
علیه الرحمه خروج کرد اهلبیت از کوه لبنان بیرون آوردند چون شهر
دمشق رسیدند زینب خواتون را چشم بر آن خون ناحق ریخته افتاد
در ساعت بجوار رحمت ایزدی در پیوست و تربت شریف وی در
نزدیک طاق واقع شد در انجا مسجد ساختند و از مسجد اکبر و بعضی

محمد صاحب الاکبر گویند بنا بر خاطر خون حضرت امام حسین ع اما فاطمه
ورابعه و عایشه را در شهر کوفه در محلهٔ بنی کنده اهل مغارب شهید کرد
لعنة الله فصل در بیان سر مبارک قاسم ابن الحسن علی المرتضی ع روا
یت میکنند لوط ابن یحیی اخزاعی در زمان که یزید بن معاویه علیه اللعنه
قصد اولاد اهلبیت کرده خاندان نبوت را خراب ساخت و درخت
شجرهٔ نبوت و ولایت را ببرید و علم سیاه در خانه خدا فرازاشت و خانه
کعبه از آه و ناله اهلبیت خراب گشت که صد هزار لعنت خدا و نفرین
رسول و ملائکه بر یزید بن معاویه باد اما کسانی که این کار را کردند چهار
کس بودند عبد الله زیاد لعین و عمر سعد و سنان بن انس و شبث بن
ربیع مقدمه لشکر ضلالت بودند که لعنت خدا بر آن حرام زاده گان
باد که بیعت حضرت رسول را نشکستند و میان خود را بر کمر عداوت
بربسته ما در آن روزی که بزمین کربلا رسیدند و پرده عصمت مصطفی و
مرتضی دریدند و تیغ بر روی فرزندان آن رسول خدا کشیدند و طمع از
آخرت بریدند وای بر امتان بیوفا وای شیعیان وای محبان مصطفی و
مرتضی چون شما را غمی و المی رسد نگاه بر اهلبیت مصطفی و مرتضی کنید

ودیده

و دیده خود را از مصیبت ایشان اشکبار کنید القصه حضرت امام حسین
ع در زمین کربلا نزول کرد آن خوارجیان اهلبیت رسول یکان یکان را
شهید کردند چون نوبت بحضرت امام حسین ع رسید غلغله در ملکوت
افتاد و ولوله بعالم جبروت رسید اما از اهلبیت کسی نمانده بود که آن حضرت
تنها و بیکس مانده بود چون آهنگ حرب کرد غلغله در پرده کیان افتاد
آنگاه زینب خاتون از حرم بیرون آمده جامه پاره کنان و روی خراشان
را بدست و پای حضرت انداخت گفت ای برادر مهربان وای مادر و پدر
مظلومان وای شفاعت خواه عاصیان وای نور دیده مصطفی ای سرور و سینه زهرا
وای جگر گوشه علی المرتضی ما غریبانیم و بیکسانیم و مصیبت زده گانیم
ما را که میگذاری و سفارش بکدام دیار میفرستی آنگاه حضرت امام
حسین ع زینب خاتون را در کنار گرفت و سر و روی او را بوسه داد ای خواهر
مهربان من بدان و آگاه باش که ما را تقدیر کرده ملک الجلیل الجبار
چنین کرده ما سینه خود را بالش دنیا بوریانیم و لب خود از تشنگی
پاره پاره سازیم این بلا را بر تن خویش و اهلبیت راه دهیم چنانکه
حضرت رسول منبر نماید که البلاء موکل الانبیاء و خدای تعالی در کلام

مجید منبر نمایید واصابکم مصیبة الا باذن الله آنگاه اهلبیت را وداع کرد
چون امام حسین سوار شد این آیت توکلت علی الله ان الله
یحب المتوکلین خواند و روی بحرب کرد چون پرده کیان آن دیدند
فریاد واویلا برآوردند از فریاد اهلبیت ملائکه هفت آسمان بگریستند و گفتند
هذا فراق بینی وبینک الخ راوی گوید که چون ناله این زنان بسمع مبارک
حضرت رسید باز عنان مرکب بگردانید و بدر خیمه آمد و گفت ای عزیزان
من وای مظلومان من شما را چه افتاده است یک ساعت بگذارید تا خدای
عز و جل حاصل کنم و بسوی خداوند خود واصل شوم و جان شیرین را بدرجه
اعلا رسانم و لب تشنه خود را از شربت شهادت بچشانم آنگاه شهربانو از
خیمه بیرون آمد و دست و قدم حضرت را بوسه داد و گفت یا امام
عالم عالمیان و نور دیده مصطفی و ای جگر گوشه فاطمه زهرا فرزند تو عبدالله
از جهت آب فریاد میکند چون حضرت امام شنید آب از دیده بگردانید
و فرزند خود در کنار گرفت و گفت ای ظالمان اگر چه مرا گنه کار میدانید
فرزند من عبدالله چه گناه دارد که آب نمیدهید ناگاه برادرزاده
سعد بن ازرق الشعث نام تیر و شمشیر بینداخت و بحلق شهزاده زد

چنانکه

چنانکه از قفاء عنق وی بیرون
آمد و جان بحق [illegible] چون حضرت
انا لله وانا الیه راجعون خواند و گفت [illegible] القوم الظالمین [illegible] بگفت [illegible]
امام حسین [illegible] گفت لعنت الله علی [illegible] بدانکاه امام حسین [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] طفل [illegible] آوردند و گفتند اللهم [illegible] البلاء [illegible] دیگر راوی
[illegible] اولاد [illegible] بگردانید و [illegible] فریاد [illegible] کردند امام حسین [illegible]
[illegible] طفل [illegible] بن عبدالله خارج [illegible] آل محمد [illegible] عداوت [illegible] آوردند
عقوبت [illegible] ایشان [illegible] بن عبدالله خوارج [illegible] بود آن حرام [illegible]
چون [illegible] زمان آوردند و [illegible] عالم [illegible] سعد بن ازرق بود [illegible] زاده
[illegible] امثال [illegible] بودند بتوفیق عالم [illegible] زاده [illegible] ستمدار [illegible] یعقوب
بودند [illegible] اهل بیت [illegible] شهادت و [illegible] آن زمان که یوسف ابن
[illegible] موسی کاظم علیه السلام از ظلم خوارجیان
[illegible] بن محسن بن امام [illegible] تقیه [illegible]
[illegible] مدتی [illegible] میبردند چون در
آنجا

غم خوانند بودند [illegible]

[illegible] بالا [illegible] کلوک [illegible]

[illegible] عبدالله ابن حسین [illegible]

[illegible] ملک [illegible] نادران [illegible]

معصوم [illegible] فرزند [illegible] طایفه [illegible]

[illegible] لعنت خدای بر آن طایفه [illegible] اهل بیت [illegible]

[illegible] کیخسرو [illegible] ازرق ملعون بود [illegible] ابو مخنف [illegible]

عباد و ملک [illegible] طفل [illegible] حضرت امام حسین [illegible]

بعض را [illegible] رسول [illegible] رحمة الله علیه [illegible]

ولعنت خدای [illegible] لوط [illegible]

فرزندان و برادران [illegible]

حضرت امام زین العابدین

[illegible] العابدین [illegible]

[illegible] اهل بیت [illegible]

[illegible] علیه اللعنه [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] اهل بیت [illegible] عبدالله [illegible] علیه اللعنه [illegible] امام [illegible]

جمله اهل بیت [illegible] امام [illegible]

[illegible] علیه اللعنه [illegible] عمر سعد [illegible]

[illegible] مملکت [illegible] اصلاح [illegible]

کردانید

[illegible]

... علیه السلام ... امام زاده ... [illegible]

... اصفهان ... [illegible]

[illegible]

... امام زاده ... [illegible]

... حلقه ... [illegible]

... شمع و روشن کنم ... [illegible]

... چراغ ... مبارک ... مصطفی ... [illegible]

و گاه بمصیبت ... [illegible]

حضرت فاطمه ... مادر فاطمه ... ابراهیم ... آسیه زن فرعون ... [illegible]

خدیجه کبرا ... [illegible]

... امام زاده ... [illegible]

وگفت السلام [illegible] ایستاده

علیکم یا امام درحق ما [illegible] و [illegible] ما را [illegible]

که امشب [illegible] بلای کربلا [illegible] اعانت [illegible] مبارک آنحضرت [illegible] مبارک

ما را در [illegible] اهل بیت [illegible] حضرت فاطمه [illegible] علی المرتضی [illegible] سر مبارک [illegible]

[illegible] چون فاطمه [illegible] خواهر [illegible] آنگاه [illegible] حضرت [illegible]

اسیران در زندان [illegible] بودند چون [illegible] وفات [illegible] آن ظالمان [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] فرزند زاده [illegible] حسین [illegible] نامه [illegible]

[illegible] حسن [illegible] گفت ای [illegible] والعالمین [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] آلوده [illegible] حضرت فاطمه [illegible] و علی المرتضی [illegible] آنگاه فاطمه [illegible] آن ظالمان [illegible]

عرصه قیامت [illegible] محمد المصطفی و [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] اسیر [illegible] مصطفی [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] زاده قاسم [illegible] شهید [illegible] سکینه

[illegible] زاده [illegible] قاسم [illegible] چون [illegible] رسول

[illegible] خدا [illegible] علی المرتضی

و فاطمه

[illegible] فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] الملعون [illegible] ملعون [illegible]

[illegible] ملعون [illegible] ظالمان [illegible]

[illegible] ای [illegible] زاده [illegible] جان [illegible]

[illegible] جان [illegible] گفت [illegible]

[illegible] زاده [illegible] المطلب [illegible]

[illegible] زاده [illegible] اهل [illegible]

[illegible] زاده [illegible] مصطفی [illegible] علی [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] زاده [illegible]

[illegible] ظالمان

که ما خداوند کانیم ولطیفیم برگزیدکان فضلیم مارا خوانده است
که والله یدعوا الی دار السلام خوانده کانرا باز کردانند
و دوستان را رد نکنند ولیکن چون خوانده است که قدم در راه
میاید نهاد و طریقهٔ دوستی باید ورزید حکایت آورده اند که یکی
از بزرکان کوید وقتی درویشی بخانقاهی در آمد و از من حلوا خواست
و من آنحال را فراموش کردم شب نکاه حضرت رسول را بخواب
دیدم با سیصد و سیزده پیغمبر مرسل هر یکی طبقی بر دست کرفته اند
پرسیدم که کجا میروید کفتند بنزد یک لنکر درویشی که بر زانوی سه حلوا نهاده بود
و سر برداشت و کفت هر کاه درویشی را آرزوی حلوا کند سیصد و سیزده پیغمبر مرسل از انجا آورنده تا شفیع او نزد دوستان حق
اینست بکفت و قدم از خانقاه بیرون نهاد درویش چندان از او سکفت
قدح شربت و محبت نوش کرده بود که به حلوا آن میدن میل
نداشت حکایت در حدیث آمده است که پادشاه عالم فرمود که
اعددت لعبادی فی الجنة ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا

[illegible]
... زین العابدین و سعید و محمد اولاد ...
... وابراهیم ... و فضل ...
... اسمعیل و مظفر و فضل ...
... طاهر و مظهر فرزند ...
[illegible]
... واقفهم ...

خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ از برای بندگان صالح خود ساخته‌ام در بهشت آنچه چشم
هیچکس و گوش هیچکس نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته رسول
را گفتند یا رسول الله ما را صفت بهشت بگوی گفت بهشت در صفت
نیاید اما اینقدر بدانید که بنای خشت بهشت از زر سرخ است و خشتی
از نقره و سنگ ریزه از لؤلؤ و یاقوت است و درختان وی از بن شاخ
تا بر وی پر میوه باشد و هر میوه که از وی باز کنند و چندان از وی بیرون
آید مؤمن که بر تخت نشسته باشد یا خفته یا تکیه کرده اگر میوه خواهد
آن درخت سر فرود آورد تا وی میوه بچیند و در بهشت جویهای
آب روان است جوی شیر و جوی عسل مصفّی و مرغان در هوا بهشت
می پرند مؤمنی اگر خواهد که یکی بریان شود تا وی تناول کند در حال
باد بوی زند بر آن مرغ بیندازد آن مرغ بریان به پیش مؤمن فرود آید چنانکه
خواهد تناول کند قوله تعالی لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ در بهشت حورانی اند که
در صفهای لون و چون دانه‌ها مروارید قوله تعالی وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ
جَزَاءً هر مؤمنی را هشتاد حوری بدهد چگونه حورانی که از زیبق عصمت
برون نیامده آفتاب و ماه بر سر ایشان سایه افکنده که حُورٌ مَقْصُورَاتٌ

فی الخیام

فی الخیام دست تصرف از دامن احسان ایشان کوتاه است پرتو
روی ایشان از نور مهر و ماه از مشک و عنبر و گل سرشته و آیت
وفا بر گوش و بر دل ایشان نوشته با بوی ایشان بازار مشک
شکسته و روی ایشان خورشید را آبرو ریخته دیگر روایت است
از ماه و روی والضحی و آن سیاه موی واللیل اذا سجی و آن برگزیده
خدای که مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى و آن رسیده وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ
لَكَ مِنَ الْأُولَى و آن شفاعت کننده وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ
فَتَرْضَى و آن ربوده أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى و آن ره نموده وَوَجَدَكَ
ضَالًّا فَهَدَى و آن محتشم وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى و آن
یتیم نواز فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ و آن سایل نواز وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ
فَحَدِّثْ مصطفی مزکی مصلی و آن خواجه که شمه از نعت او بگوشت
رسانم میفرماید که بهتر مردمان از جمله خلقان آنهااند که عمر
دراز یابند و همگی عمر خویش در موافقت شریعت و سنت طریقت باشند
پس جهد کن تا از آن طائفه بهترین باشی نه از بدترین و عمر عزیز
خود را ضایع مگذار که هر که روزگار خود را ضایع کرد و ملاهی و

و مناهی مشغول باشد فردا قیامت حسرت و ندامت بسیار خورد
و هیچ فائده ندهد که من ضیّع یومه حتی ندم حسرته یعنی هر که
وقت گذشت کردن ضایع کار در وقت دیگر حاصل بر میدارد و بدست
او بجز حسرت و ندامت چیزی دیگر نباشد و دنیا کشت زار آخرت
است که الدنیا مزرعة الآخرة بیت چه دنیا کشت زار این جهان
است بکار این تخم اکنون وقت آنست زمین و آب داری دانه
عقل در یاب ای دهقان دوانی کار میباش تا خرمن تو نیم ارزن نیرزی
اگر کشت تو در زیر انور زی پس امروز که براق شرع از قید دام محمد
رسول الله بیرون مکش و سر مبند دنیای دون که دام کاه
شیطان است فرو میار و کار آخرت بساز تا فردای قیامت
شرمسار نباشی آورده اند که درویشی بود صالح و صاحب عیال
و بسیار بی برگ و بینوا و پیشه و هنری نداشت روزی عیال با وی
خصومت کرد که ما تا کی این بی برگی و بینوائی بسر بریم برو و مزد
دوری کن و مزد بستان لکن درویش برفت وضو ساخت به مسجد رفت

تا نماز شام عبادت کرد نماز شام بخانه آمد عیالش گفت
چه آورده گفت امروز کار عزیزی میکردم مرا عطا گفت
فردا مزد ده روزه بدهم روز دیگر بگاه تر سحر خواست
به ان مسجد شد و همه روزه عبادت میکرد تا نماز شام
شبانگاه بخانه آمد و عیالان او گفتند چه آورده گفت عزیز من
میگوید که فردا مزد سه روزه بدهم سیم روز بمسجد رفت و عبادت
میکرد چون وقت نماز پیشین رسید پادشاه عالم جل جلاله فرشته
را فرمود تا کوسفند و خروار آرد و یک همیان زر از برای آن مرد
بفرستاد و عیالش را گفت که عزیز برای شما فرستاده است که این
مزد سه روزه کار است چون شوهر است بیاید بگو که عزیز میگوید
که کار خود را زیادت کن تا ما نیز مزد زیادت بدهیم و درویش
را ازین حال خبر نبود چون شب در آمد دست تهی به سرای خود آمد
شرم میداشت که در سرای آید و چون وقت دیر شد زن بدر
سرای آمد شوهر را دید که بر سرای ایستاده است گفت ای مرد چرا

نمی آئی گفت منتظرم که عزیز من بفرستد گفت ای مرد بدانکه عزیز
مزد فرستاده است و بسیار فرستاده است پس زن گفت این [illegible]
چه کس است که برای او کار تو چندین مزد میدهد و کرده
را بیشتر میدهد گفت ای زن آنیز بیدار شد و هر دو روی بطاعت
نهادند تا هر یکی بیگانهٔ روزگار شدند پس ای درویش
دست از لذت دنیا و شهوات فانی بدار که دنیا را بقای
نیست و کرم و فضل و بیشمار ترا از جملهٔ مخلوقات برگزیده است
و بر جملهٔ موجودات تفضیل نهاده است قوله تعالی و لقد کرمنا
بنی آدم اهل آسمانها که خلعت یافتند به چشمت نور یافتند نور
آفتاب و ضیای مهتاب را سیاه کرده اند و ستارگان را فرو
ریزند قوله تعالی که اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت یاد
عالم در بعض کتب خود گفته قوله تعالی خلقت جمیع العالمین
خلقتکم به همه عالم را برای شما آفریدم و شما را برای خود آورده اند
که بزرگی میشد نامش عبدالجبار متوفی بود هزار دینار در میان
داشت چون در کوفه رسید و دود آمد زن ان کوچهٔ کوفه

عزیز من آنست بزرگوار است که نا سرده را مزد میدهد مزد ناکرده را بیشتر میدهد پس زن گفت زن ۲

میگذشت

میگذشت
اتفاقاً بخرابه ای در رسید عورتی را دید که در آن خرابه میگردید و چیزی
میجست در گوشهٔ خرابه مرغ مرده را دید افتاده برگرفت و
بزیر چادر گرفت و برفت عبدالجبار چون دید گفت که این زن درویش
و عیال مند بنگرم که حال وی چیست و در عقب وی برفت آن
زن را دید که بخانه در رسید کودکان پیش وی آمدند و گفتند ای مادر
مهربان برای ما چه آورده که از گرسنگی هلاک شدیم زن گفت برای
شما مرغ آوردم این زمان بریان کنم عبدالجبار چون این سخن بشنید
بسیار بگریست و از همسایگان پرسید گفتند که زن عبدالله زید العلوی است
و شوهرش را حجاج بکشت و کودکان یتیم دارد و مروت خاندان
رسالت نمیگذارد که از کسی چیزی بخواهد عبدالجبار گفت اگر من
حج خواهم رفت حج من اینجاست لیکن آن هزار دینار زر را از میان باز کرد
و بدر خانه آن عورت شد و بدو داد و بازگشت و آن سال در کوفه بنشستند
مرحلت بسقای مشغول شد و بحج نرفت چون حاجیان از حج مراجعت
کردند و بنزدیک کوفه رسیدند مردمان باستقبال بیرون رفتند عبدالجبار
نیز برفت چون بنزدیک قافله رسید اشتر سواری در پیش میآمد و بروی

سلام کرد و گفت ای خواجه عبدالجبار از آن روز که به زیارت
عرفات کرده مبلغ ده هزار دینار بمن سپرده و من ترا بجویم
بستان زر خود را آن ده هزار دینار زر را بو مرداد و ناپیدا شد آواز
آمد که عبدالجبار هزار دینار زر در راه ما صرف کرد دو هزار دینار
فرستادیم ولکن فرشته بصورت تو آفریدیم تا از برای تو حج گزارد
هر سال حج تو مقبول در دیوان او ثبت کنیم تا تو زنده باشی تا بندگان
ما را محقق شود که رنج نیکوکاران بر درگاه ما ضایع نخواهد شد
قوله تعالی انا لا نضیع اجر من احسن عملا روزی امیرالمؤمنین ع
در مسجد نشسته بود یکی گفت چه میکنم از دنیی و دنیا دست و یکبارست
دیز دیک شماتت امیرالمؤمنین گفت تو می پنداری که ما دنیا میخواهیم
و بما نمی دهند دراز کرد و مشتی خاک برداشت و آن گوهر شد گفت
ای مرد چیست گفت از نیکوترین گوهر و جواهر حضرت گفت خواستی
چنان بود دست و از دست خود بریخت همان سنگ ریزه شد تا بدانی
که این درویشی اختیار کردند پس اگر درویش نتوانی بود باری
دستگیر درویشان باشی که هیچ طاعت و عبادت چون دستگیری

وپای مردی

وپای مردی نیست در تفسیر امام حسن عسکری آورده که روزی
رسول ص بیاران نگریست و گفت کدام یک دوش هزار و هفصد
دینارم قرض برادر مؤمن گذارده است شاه مردان گفت
من داده ام یا رسول الله دوش میگذشتم فلان مؤمن را دیدم
که فلان منافق وی را میرنجانید مؤمن را چشم بر من افتاد و گفت
یا امیرالمؤمنین بفریاد من رس که این مرد هزار و هفصد درم در
پیش من دارد و من درویشم و هیچ چیز ندارم که بوی دهم و تو
از وی درخواه تا مرا مهلت دهد تا حق تعالی مرا روزی دهد
گفتم من خود را از و بزرگتر دانم اگر از وی درخواهم او را
بر من منتی باشد و من از مالک الملک درخواهم که کار تو بسازد
و من روی سوی آسمان کردم و گفتم خداوندا بحق محمد و آل محمد
که دین این بنده را گذارده گردان دیدم که در آسمان گشاده
شد آواز آمد که ای ابوالحسن بفرما تا این بنده دست بر زمین
برد و هرچه بر دست وی آید از سنگ و کلوخ برگیرد که حق تعالی
آنرا از برای تو زر گرداند بفرمودم تا وی دست بزد و چند

پاره سنگ و کلوخ بر گرفت حق تعالی آن را زر گردانید گفتم قرض
خود را بگذار و خود باقی برات خواجه گفت ای علی جبرئیل ما را خبر داد
درم در هزار که هزار و هفتصد ضرب کنند هزار نوبت عدد آن را جز خدای نداند
هفتصد حق تعالی بآن عدد کوشکها و مقامها در بهشت کرامت کند و از
اضعاف در آن خدم و عبید و آنچه که هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش
نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته حکایت آورده اند که در
عهد رسول ص یکی بود نام او ثعلبه رسول را گفت یا رسول الله
از حق تعالی درخواه تا مرا مال کرامت کند حضرت گفت قناعت
کن اندکی از آن شکر کنند بهتر باشد از بسیاری که شکرش
نکنند ثعلبه گفت یا رسول من حق خدا بگذارم و خیرات کنم
و صلهٔ رحم بجای آرم خواجه گفت خداوندا ثعلبه را مال بده
ثعلبه گوسفند چند داشت حق تعالی بر آن برکت کرد باندک روز
کار چندان شد که در مدینه جای نماند و گوسفند را بیرون شهر برد
پیش از آن پنج وقت نماز با جماعت گذاردی در عقب رسول چون
گوسفند

گوسفند بیرون شهر برد هر روز پیشین با جماعت گذاردی آمدی و حال نماز با رسول ص
چون گذاردی دیگر باقی نماز را بیرون شهر با گوسفندان گوسفند
بسیار شد که آنجای نیز جای نماند بوادی رسید بهر جمعه بیامدی
و نماز جمعه گذاردی چون رفت از بسیاری گوسفند نیز از جمعه
باز ماند تا چون آیة زکوة آمد رسول ص دو کس را پیش وی فرستاد
تا زکوة بر وی خوانند گفت این چه چیز است که او طلب میکند بستدن
بنزد آدمی دیگر بروید تا من در این اندیشه کنم آن دو نفر پیش بلهی رفتند آیة زکوة ص
که صاحب شتر بود و نامهٔ رسول ص را بر وی خواند گفت سمعاً و طاعةً و در
میان شتر رفت و هر شتری که خوبتر و نیکوتر بود بیرون کرد بدیشان
داد و آن دو نفر باز دیگر پیش ثعلبه آمدند و همان گفت که این چه چیز است
که از ما خواهد و شما جای دیگر روید که تا من در این کار را نظری
بینم آن دو نفر باز پیش رسول آمدند و حال باز گفتند رسول ص
گفت وای بر ثعلبه در حال جبرئیل فرود آمد و این آیة آورد قوله تعالی
ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن

دهم

من الصالحين فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون
وچون خبر به ثعلبه رسید بیامد وگفت یا رسول الله
هرچه خواهی بدهم گفت حق تعالی مرا منع فرموده که صدقه و زکوة تو
قبول نکنم ثعلبه برون رفت و پیش رسول و گفت وای بر من
رسول گفت که ترا گفتم غنا غنا مکن نکردی لاجرم به خشم
خدا گرفتار شدی و دیگر خواجه فرمود که صوموا تصحوا
یعنی که روزه بدارید ماه رمضان زهی بزرگوار ماه
رمضان و بزرگان ماه رمضان را تشبیه کردند که چون بهار
آمد و ابر در هوا فرو باراند و نباتها برویاند و سبزه بدماند و گلها
بشکفند و صحراها طعم بکشراند و کوه را حلّه رنگین در سر
کشند و درختان را عقد مروارید بربندد و همچنین چون ماه
رمضان در آید مسجدها منوّر گردد و دلهای برکت طاعت آید قندیلها
برافروزند منبرها بیارایند جماعتها انبوه شوند مجلسها ساخته گردد
و غافلان در حرب آیند و عارفان در طلب مشتاق و شب آیند
عاصیان براه آیند گریختگان بدرگاه آیند جوانان از دیده اشک
بارند پیران موی سفید در خاک مالند قوله تعالی ان الله عز و جل

في كل يوم من شهر رمضان الف الف عتيق من النار فاذا
كان يوم الجمعة وليلة الجمعة وليلة الجمعة اعتق الله في
كل ساعة الف الف قد استوجب النار خواجه فرمود كه
پادشاه عالم و هر روزی از ماه رمضان هزار هزار عاصی را از
آتش دوزخ آزاد کرداند و چون شب جمعه باشد در هر ساعتی
هزار هزار بنده آزاد کرداند ماه رمضان مجربست و هر آلوده
آلوده و نجاست و معصیت باشد چون بوی در آید پاک
و پاکیزه گردد و ماه رمضان سلطانیست هر که در سایه چتر
او در آید از همه عالم در رایت و هر که ماه رمضان خلعت
توبه نیافت در کدام ماه خواهند یافت و هر که را در این ماه
عنوان آزادی نداد ندی در کدام ماه خواهند داد و هر کرا در این ماه
رمضان یاد و حرمت است حرمت حرمت رمضان و حرمت
قرآن که حرمت شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدی و عصمت
است عصمت شیطان و عصمت از نیران و دیوان را در بند کنند
و درهای دوزخ در بندند و دو نعمت است فتح الجنان و دوح الجنان درهای

شهوت بکنند ودلهای راحت دهند ودو برکت است برکتی از شب
برکتی از شب وبرکتی از سجود وهدایت است یکی آنکه صورت
وبعبادت برگیرند وخاموشی را به تسبیح ودو فرح است یکی
بنزدیک افطار ودیگر بنزدیک لقای ملک الجبار وحکایت
آورده اند که هرگاه امام زین العابدین ع خواستی که وضو سازد
رنگ روئیش بگردیدی سؤال کردند از آن حضرت گفت نماز
آن میکنم که در پیش خداوند خود بایستم وبا وی مناجات کنم
وچون بنزدیک مسجد درآمدی سر برآوردی وگفتی عُبَیدُکَ
بِبابِکَ مُحسِنُ قَد اَتاکَ المُسیءُ وَقَد اَمَرتَ المُحسِنَ مِنّا
اَن یَتَجاوَزَ عَنِ المُسیءِ فَاَنتَ المُحسِنُ وَاَنَا المُسیءُ گفت خداوندا
بنده تو بدرگاه تو آمده است خداوندا تو فرموده که نیکوکاران
از سر گناه برخیزند وای درگذرنده از سر گناه من برخیز معصومی که
هرگز گناه نکرده طرفة العین در خدا عاصی نشده ومعروف ومشهور که
پانزده سال بر وضوی نماز شام نماز بامداد گذاردی ومولای وی
گفت وی را روزی دیدم بر صحرا بر سنگی درشت سجود کرده ومیگر
یست

ومیگریست ومیگفت لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله صدقاً
صدقاً لا اله الا الله تعبداً ورقاً لا اله الا الله ایماناً سجدتُ لکَ — وتصدیقاً
وی میگفت ومن شمردم تا هزار بار تمام شد بعد از آن سر برداشت
محاسنش در آب چشم غرق شده بود با اینهمه خود را مقصر میدا
نست وخود را در مقام گناهکاران فرو میآورد حکایت آورده اند
که ابودردا گفت شبی در صحرا بودم آواز خوشی بگوش من میرسید که
یکی میگفت خداوندا اگر عمرم بنافرمانی دراز شد وگناه هم در صف عظیم
گشت جز آمرزش تو نمیخواهم وجز رحمت امید نمیدارم گفتم بروم
وبنگرم که کیست که این گناه کرده که حضرت امیر المؤمنین ومن خود را
از وی پنهان داشتم تا چه میکند دیدم حضرت نماز میکند چند رکعت
نماز بگذاردی گریه وزاری کنان هم بر من خوار مینماید باز از آتش گرفتن تو — آغاز کرد
باز میاندیشم بلا بر من عظیم مینماید گفت آه اگر من صحیفه اعمال سیئه — من بشنیدم که
خود بنگرم که آنرا فراموش کرده باشم وتو آنرا دانسته باشی وآنکه — میگفت که خداوند
فرمائی بگیرید وی را آه از آن گرفته خویشان وی را اغاثت نخواهند — در عفو تو منتظر
داد واهل قبیله وی را نتوانند رسانیدند واهل جمع را بر وی رحمت آید — میکنم

در آن

وقت صادق ع م از دار فنا بدار البقا رحلت کرد گفت که جمله
خویشان مرا جمع کنید جمع کردند گفت شما را وصیت میکنم
بنماز که فردا قیامت هر که بما رسد و نماز در گردن وی باشد
وی را شفاعت نکنیم و نماز بجماعت گذارید هر که نماز گذارد حق
جلت کرامت کنند و روزی وی را فراخ گردانند و عذاب گور از و
بردارند و نامه اش بدست راست دهند و بر صراطش بگذرانند کا
اَلْبَرْقِ الخَاطِفِ اَلرِّیحُ العَاصِفُ و بی حسابش به بهشت برند آورده اند که
روزی رسول الله ص و جبرئیل با یکدیگر در حدیث بودند امیر المؤمنین ع
بر ایشان بگذشت و سلام نکرد جبرئیل گفت یا رسول الله حق تعالی امیر المؤمنین
خواند گفت حق تعالی وی را بدین نام خوانده است و در فلان غزا و مرا فر
موده که بنزدیک رسول ص رو و بگو که تا امیر المؤمنین را فرماید تا در میان
دو صف جولان کند که فرشتگان میخواهند که جولان وی را ببینند پس
رسول دیگر روز امیر المؤمنین را گفت یا امیر المؤمنین چگونه بود که دیروز بر من
و جبرئیل بگذشتی و سلام نکردی گفت یا رسول الله یا وجیه الکلبی دیدم
که با یکدیگر در حدیث بودید و من نخواستم که حدیث شما را بریده گردانم

رسول گفت چگونه تو که وی را

از آتش زبانه زنند و آنکه سعی اضطراب کرده سلامتی شد گفتم نکو
باشد که همه شب خواب نکرده بود من وی را از برای نماز بیدار کنم برا
وی را دیدم بر زمین افتاده وی را بجنبانیدم او هیچ نجنبید گفتم امیر المؤ
منین وفات کرده است بدر خانه فاطمه زهرا ع م شدم و احوال
بوی گفتم گفت ابا درداء آن بیهوشی است وی را از ترس خدا پس
من نزدیک آن امیر المؤمنین شدم و قدری آب بروی چشم وی زدم
چشم باز کرد و مرا گفت یا ابا درداء چه بودی که مرا دیدی عجب
بروندی و فرشتگان غلاظ شداد گرد من در گرفته و دوستان
مرا گذاشته اهل جمع را بر من رحمت آمدی آنجا رحمت تو بیشتر بودی ابو
درداء گفت آنچه از وی شنیدم از هیچ کس نشنیدم با آنکه وی را یقین بود
که بعد از نبی از رسول الله هیچ کس را مقام و منزلت نبوده و بر
بهشت و دوزخ در حکم و فرمان او خواهد بود بنگرید که طاعت و عبادت
و مناجات و دل سوزی او چگونه بوده است دعوی دوستی او میکنند و
دوستی او در متابعت او و در فرمان اوست از خدای تعالی بترسی و نمازی
که بلعب و طرب بگذاشته اید آن را قضا کنید که روایت کرده اند که

دستانوف که

گفت یا رسول الله چگونه است که مرا امیر المؤمنین خواندی و پیش
از من نخواندی گفت جبرئیل مرا خبر داد که پادشاه عالم ترا این نام
نهاده است گفت یا رسول الله در حال حیات تو من امیر المؤمنین باشم
گفت آری تو امیر المؤمنین اهل آسمان و زمین و امیر کسانی که بگذشتند و
امیر آنانی که نیامده اند تا بروز قیامت دیگر آنکه إنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا
وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا خدای تعالی میفرماید که ساخته ایم از برای دوزخیان
بندهای آهنین و زنجیرهای آتشین که بر دست و پای ایشان نهند و دوزخ
تافته است و آتشی است افروخته و طعامی است با غصه طعامهای ایشان
چیست گفت زقوم و ضریع و غسلین و غساق گفت غسلین و غساق
چه باشد خون و ریم که از دوزخیان فرو میآید در خبر است که چون آیه
فرو میآمد رسول الله صلعم بیفتاد و بیهوش شد چون با هوش آمد گفت
ای امتان من از گناه دور باشید و از عذاب خدای تعالی دور باشید در
حدیث آمده است که فردا قیامت جانوری از آتش دوزخ بیرون آید گردنی
باشد از گردن [illegible] دمان دوزخ سرش بآسمان هفتم رسد و دنبالش بزمین هفتم
نهاده است جبرئیل میگوید [illegible] گوید [illegible] گروه را کجا اند که در مسجد حدیث

دنیا میکنند که کسی که درد دینار ربا خورده اند و بی توبه از دنیا
بیرون رفته در حدیث آمده است که بر خمر خواره سلام مکنید و
اگر از شما قرض خواهد و اگر زن خواهد مدهید و اگر زنش بیمار شود
بعیادت وی مروید و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر مشوید و او را
در گورستان مسلمانان دفن مکنید در شرع چنین است که هر که یکبار خمر
بخورد هشتاد تازیانه بزنند و اگر بار دیگر بخورد هشتاد دیگر بزنند و اگر
سیم بار بخورد بباید کشتن خواجه فرمود که هر که شربتی خمر بخورد بر خدا
است که او را شربتی [illegible] از طینة الخبال بخورانند گفت یا رسول الله
طینة الخبال چه باشد گفت آنچه از تن دوزخیان فرو میآید و هر که خمر خورد
بی توبه از دنیا بیرون رود در وقت مردن بجای آنکه کلمه ایمان باید
گفت کلمه کفر بگوید و اگر چه شما را آن نشوید آورده اند از ان صاحب
دعوت الی سبیل ربک [illegible] حقایق و [illegible] اسرار دقیق معاتبات او
بگوشت رسانیم میفرماید که پادشاه عالم مرا پنج چیز داد و عیسی پنج چیز
داد مرا اسم جوامع جوامع کلام داد و عیسی را جوامع علوم مرا نبوة داد

دعای اللهم زاده مرا کوثر داد و علی را داد مرا وحی داد و علی را الهام مرا با
بردند و ملکوت آسمان را بمن دادند و بمن نمودند و درهای آسمان بکشودند
تا علی بدید آنچه من دیدم پادشاه عالم گفت ای محمد علی را وصی تو کردم و و
زیر و خلیفه وی را اعلام کن من وی را اعلام کردم در انوقت که در بیت الحرا
ست بودم وی گفت من قبول کردم جمیع ملائکه را فرمود تا بر علی
سلام کردند محققان عالم گفته اند که چون مؤمن بدر مرگ رسد عزرائیل
بقبضه قدرت جان او را چون بسینه رسد که محل معرفت است برنیاید
آنکه خطاب عزت در رسد که جان او را سلام ما کنند و سماع لطف ما
برفق آر قوله تعالی وقال الله تعالی یا أیتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة چون جان مؤمن سلام من بشنود چنانکه مرغ از قفس
قالب بیرون پرد چون روز قیامت باشد جانها بقالب باز آید و تن با روح
گوید که چون برفتی مرا حیات نماند مرا از صحرا بزندان بردند و بگور آوردند
در آن لحد تنگ و تاریک فرو خوابانیدند عیال ها را به تو در خانه بگذاشتند
بناز پرورده من یک لحظه با من الفت نگرفت بعد از آن روح گوید که چون
من از تو جدا شدم از زمین بسماع شدم با فوق اعلی شدم در فضای جنت

بر بدم

و از مرا بغم پدرم اما با وجود تو تنها چنانکه عاشق بمعشوقه غم دل
گوید چنانکه یعقوب غمزده در پیش یوسف احوال هجران بیت
الاحزان حکایت کند حکایت حال ممات و تقدیر احوال تست تا باز
نگر روح ترا از قفس قالب رانند نگر که آدم صفی الله با چندین صفت
و کرامات کجا شد نوح و نوحه کرد و بهر واعظه عمر بود کجا شد خلیل که حاجت
امت بود کجا شد کلیم که صاحب حالت بود و یعقوب که باده محنت بود
ایوب که باده ملت بود نگار رفتند پادشاهان و هر دو جباران عمر و کجا شد آدم
صفی الله که پسندیده و برگزیده حضرت حق بود در اول خلق خلعت یافته مسجود
ملائکه مقرب بود اطراف و اکناف بهشت در تصرف او آوردند و صد هزار اند
هزار نقطه مطهر نبوت در صلب رو بعث تنها و آخر از سکرات مرگ نا کاشته عم
کاس یاس موت بدست فوت نوش کرده اند که قضا را شب تنها آدم
مستولی شد و لرزه بر اعضای آدم افتاد و گفت ای جبرئیل همه محنت که پدرم
و فراق فرود اعلا چشیدم و دویست سال بر سر کوه سراندیب گریستم و نالها
کردم که ربنا ظلمنا در عرش مجید در گذرانیدم با این همه هیچ دردی در دلم بجی
با این درد نرسیده است این را چه خوانند و این را بچه کار فرستاده اند جبرئیل گفت

ای آدم

۲ اینست سول مرگ است وآن تن نافنا است اینست موکل در سرای بقا است آدم
گفت ای جبرئیل مرگ چه باشد گفت موکل که جان را باید و عقل را
غارت کند هوس را نیه برهنند و تن از حرکت فرو ماند و گیرائی
از دست برود و ردای دریای نماند ای عزیزان یاد کنید آن ساعت
که اشک حسرت از دیده باریدن گیرد و عرق ندامت از پیشانی روان
شود و بر روح چشم کن ده بفرزندان بکرد امکان سخن گفتن روز ما آن آرزو
خواستن ما در گوشه شقه مینهند فرزندان در زاویه فریاد میکنند و برادر
یاران ۲ بیان حیران و سرگردان شده و لچرلیسیده ول بر این بیت زان پیش که از
جام اجل مست شوی زیر لگد حادثات پست شوی سرمایه بدست آر
در پیش ره کانجا سودی نکند اگر تهی دست شوی آدم گفت خداوندا مرا
از صحبت مرگ میترسم مرگ را بنمای گفت آدم مرگ بر انواع است تا
بر تو نیکوترین صورت بنمایم ای جبرئیل و میکائیل بروید آدم را یاری دهید
بدیدن مرگ فرشتگان بیامدند و مرگ با آدم بنمودند بر صورت کبش املح
بالها را کن ده یکی بمشرق و یکی بمغرب و دهن و چشم باز کرده دنیا در پیش
و ر چون دانه در بیابان آدم بنظر سید و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد

ملک

ملک الموت را دید که قبض روح میکند گفت یا ملک الموت همه فرزندان
اینها بدو دید گفت ای آدم آن زینت مرگ است بر عاصیان فرزندان
تو هفتاد و بار چنین خواهد بود آدم گفت خداوندا جان دادن بر من
و فرزندان من آسان گردان موسی بقمه روز ملک الموت را دید
گفت بچه کار آمده ای بزیارت آمده یا بقبض روح گفت چندان
مهلت ده که عیال وداع کنم گفت مهلت نیست موسی گفت چندان
~~مهلت ده که عیال را وداع~~ خدای را سجده کنم دستوری داد فی سجود
در افتاد و گفت خدایا ملک الموت بفرمای تا چندان مهلت دهد که عیال
را وداع کنم دستور یافت بدر خانه آمد بکریست موسی نیز در پیش
عیال آمد و ایشان را وداع میکرد موسی را کودکی خورد بود دست در
دامن پدر زد و بگریست موسی نیز نیک بگریست خطاب آمد که ای موسی
بدرگاه ما میا غا این گریه چیست گفت خداوندا بدین کودکان رحمت میآید
~~کودکانم~~ گفت ای موسی دل فارغ دار که من ایشان را نیکو تر دارم موسی
ملک الموت را گفت که از کدام عضو جان من بیرون خواهی آورد گفت از دهن
که بی واسطه با خدا سخن گفتم و یا بدست که بدان الواح تورات گرفتم یا از پای که

[illegible]

بطور سینا مناجات کردم ملک الموت تیز بر وی داد بیک بوییدن روح
وی را قبض کرد فرشتگان گفتند یا اهون الانبیاء موتا کیف وجدت
الموت قال کشاة تسلخ وهی حیة گفتند این است نزع پیغمبران
مرگ را چگونه یافتی گفت چون گوسفندی زنده که او را پوست کنند حکایت
آورده اند که سلطان ملکشاه وقتی با لشکر جایی میرفت جماعتی از
حشم و خدم وی گوساله پیرزن را گرفتند و بکشتند پیرزن را خبر شد
پیش ایشان رفت و بر سر پلی رفت و بنشست که سلطان را از آن گذر
خواست بود چون سلطان بدانجا رسید گفت ای پیرزن بر جست و عنان
کبل او را بگرفت و گفت جواب من بدین سر پل میدهی یا بدان سر پل
انصاف مرا اینجا میدهی یا نه سلطان از سیاست این حرف پیاده شد
و گفت داد تو بدین سر پل میدهم که مرا طاقت آن سر پل نیست پیرزن
حال عرضه کرد سلطان بعوض یک گوساله هفتاد گاو وی و بدرهٔ
زر بوی دادند و از وی حلالی خواست روزی چند بر آمد سلطان درگذ
شت چون وی را دفن کردند خدم و حشم و دوستان بنالهٔ حریفان
هم پیاله از سر خاک وی باز گشتند پیرزن بر سر خاک وی رفت

وبنشست

وبنشست و گفت خداوندا عاجز بودم بر من رحمت کرد اکنون بیچاره شده است
بر وی رحمت کن و بیچاره بر من به بخشود اکنون بیچاره شده است بر وی
ببخشای درمانده بودم و ستم برگرفت اکنون درمانده شده دستگیر آن
شب وی را در خواب دیدم از وی پرسیدند که حال تو چیست گفت اگر حمایت آن
پیرزن نبودی در از دهان دمن بر آوردی عدل ما ما را دست گرفت و احسان
ما را اغاثت داد حکایت آورده اند که روزی حسن ع بر منبر بود فرمود که اگر
خواهیم حق تعالی شام را عراق گرداند و عراق را شام مرد را زن و
زن را مرد مردی بر خاست و گفت این کی تواند بود حسن ع م بانگ
بر وی زد گفت شرم باد ترا که در میان مردمان سخن میگوئی و
تو زن نو زینت شده است و شمار نام روید در راه با هم جمع
شوید تا ترا فرزند خنثی در وجود آید چنانکه وی خبر
داد و بعد از آن پیش وی آمدند بتضرع و زاری کردند تا بحالت اول
شد زنهار این سر را از دیگر شنیدی و با کسی باز نگوئی در جنیم
ظاهر در احوال این نشکر ان الله اصطفی آدم هر چند
او برگزیده حق بود اما قبول توبه از برکت محمد و آل محمد بود چنانکه
روایت است از صادق ع که گفت آدم در بهشت کوزنکی دید

بنای وی خشتی از زر و خشتی از نقره خام و کنگره های او از مروارید
دران قصر تختی دید از نور ... سرخ نهاده و آن تخت قبه
از نور و دران قبه صورتی در غایت خوبی بر سرش تاجی از
نور و بر گردنش قلاده از نور و در گوشش دو گوشواره از
لؤلؤ آدم تعجب بماند گفت یا رب ما هذه الصورة فقال
یا آدم هذا فاطمة بنت محمد قال رب ما هذا التاج علی
رأسها قال ابوها محمد گفت خداوندا این صورت چیست
که بر سر وی است گفت پدر وی محمد است گفت خداوندا این گردن
بند چیست گفت ... قال زوجها و قرینها علی ابن ابی طالب
گفت خداوندا این گوشواره ها چیست گفت ولدها الحسن والحسین
سیدا ... شباب اهل الجنة این فرزندان وی اند حسن و
حسین سیدان و جوانان اهل بهشت اند آدم بالای سر قبه پنج نور دید
بالای یکی نوشته که ان المحمود هذا محمد که بر بالای دیگر نوشته که
ان العلی الاعلی هذا علی و بر دیگری نوشته که منا الاحسان و
هذا الحسن والحسین جبرئیل گفت ای آدم اینها را اسم کبیر که روزی

که زاله

... آدم یاد گرفت پس چون آدم را بر زمین فرستاد ترک
... کرد سیصد سال میگریست جبرئیل آمد و گفت ای آدم نامهای
مرا فراموش کردی سر بردار آدم سر برداشت و آن پنج نور را دید و آن
نامهای را در سجده افتاد و گفت الٰهی بحق محمد و علی و فاطمه و
حسن و حسین که توبه مرا قبول کن حق سبحانه و تعالی توبه او را
قبول کرد و خدای تعالی گفت قوله تعالی فتلقی آدم من ربه بکلمات
فتاب علیه نوح را نیز برگزید که ان الله اصطفی آدم و نوحا نوح در
کشتی نجات یافت و هر که در آن کشتی نجات یافت ...
از طوفان خلاص یافت و دوستی آل محمد نیز کشتی نجات است که مثل
اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف
عنها غرق و هر که پناه باین کشتی دهد از دوزخ نجات یابد
آنجا که کافران نوح را برنجانیدن و بروی ظلم کردند و ما طوفان
را فرستادیم و ما همه را از میان برداشتیم که ففتحنا ابواب السماء
بماء منهمر گفتم ای آسمان ببار و ای زمین آب بردار و ای نوح
کشتی بساز و ای طوفان علم زن این دشمن هلاک شود و ای نوح

بسلامت بگذرند و آنجا نیز که اهل بیت ظلم کردند در دنیا بدیشان مبتلا
کردیم و در آخرت گوئیم ای فرشتگان بگیرید ایشان را ای زبانیه بند
بر نهید ای مالک آتش را برفروز ای دوزخ این ظالمان را بسوز
ای مؤمن بسلامت بگذر و بنعیم مقیم برو وای بر آنان که کشتی اهل بیت
خراب کردند و صاحب کشتی را غرقاب خون انداختند و حرمت رسول
رسول را نداشتند و وصیت وی در حق فرزندان ضایع گذاشتند
مگر خدا و رسول ایمان نداشتند این آیه و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل
الظالمون نخوانده‌اند و یا احادیث در حق فرزندان نشنیده‌اند والله
که خوانده بودند و از برای دو سه روزه جاه و منصب دنیا خود را بدوزخ
و عذاب الیم گرفتار کردند و دیگر خواجه فرمود که سید الشهور شهر رمضان
رمضان از ماه رمضان را برگزیده و رمضان را از رمض گرفتند و آن
سنگهای تافته بود یعنی رمضان دلها تافته شود و از ترس خدا و بسی
گناه سوخته گردد خلیل الله احمد گوید اشتقاق وی از رمض است و آن
برین حریف بود که عالم از گرد تا بستان بشوید و روزه نیز بنده
را آزاد و از گناه پاک گرداند حضرت فرمود که هر که ماه رمضان

روزه بدارد

روزه بدارد و هر گناهی که کرده باشد حق تعالی بیامرزد و هر روزی
که روزه میدارد هفتاد هزار فرشته از برای وی استغفار کنند
و هر نفسی که نافله رمضان بگذارد هفتصد حسنه در دیوان او بنویسند هزار
و در بهشت خانه بنا کنند وی را از یاقوت سرخ و از روزه‌دار روز
جمعه برگزیده خواجه فرمود که شب معراج در زیر عرش هفتاد
هزار شهرستان دیدم پر از فرشتگان به تسبیح و تهلیل حق تعالی
مشغول بودند و میگفتند خدایا بیامرز آنها را که غسل جمعه کنند
و نماز جمعه حاضر شوند و گفت حق تعالی در هر روز جمعه سه بار نظر
رحمت کند به بندگان خود و در هر نظر ششصت هزار عاصی را آزاد
کند از آتش دوزخ گفت اهل این روز را روز مزید خوانند گفتند
یا رسول الله مزید چه باشد گفت در بهشت وادی هست که خاک وی
از مشک اذفر چون روز جمعه باشد حق تعالی بفرماید تا در آن
وادی منبرها بنهند از نور پیغمبران بدان منبرها روند و پیرامن
کرسیها بنهند از زر شهیدان و مؤمنان بدان کرسیها نشسته باشند
باشند پادشاه گوید بخواهید از من هر چه خواهید گویند خدایا

رضای تو میطلبم گوید از شما راضی شدم و بدهم آن را
چشم هیچکس ندیده باشد و گوش هیچکس نشنیده باشد
بر خاطر هیچ آدمی نگذشته باشد و در بهشت جوهری که هیچ
فرشته مقرب و پیغمبر مرسل آن را ندیده باشد چون روز قیامت
جمعه باشد حق تعالی آن جواهر را گوید سخن گوید قد افلح المؤ کوه
منون من امة المعتکفون علی ذکر الله المؤذنون فرایض
او گذارند پس اگر فلاح و رستگاری مطلبی پیوسته ذاکر
ذکر حق باشی و فرایض او مگذار من اللیالی لیلة القدر
از شبهای قدر را برگزیده این شبها قدر خوانند هر که این
قدر که درین شب طاعت کند و زنده دارد با قدر گردد حکایت آورده
اند که آن سوسن سواره عرش خدا و آن دو سلسله علی المرتضی و آن
صاحب حال آدمی یاد می کردند در وقت مراجعت ناله بسمع مبارک
ایشان رسید و ایشان بر اثر آن ناله رفتند پیری نابینای را
دیدند که نشسته بود و میگریست ایشان گفتند ای پیر چه
افتاده است گفت شنیده است که روزی شخصی بیامدی

و بر پهلوا

بر پهلوی من نشستی اگرچه من بینا نبودم اما عطر بوی او بمشام
رسیدی حیران دانم که او شاه مردان بود امروز سه روز است
که نیامده امام حسن و امام حسین در گریه افتادند گفتند ای پیر آن
پدر ما بود و ما حالا از دفن وی میآییم در دست ایشان افتاد
گفت ای شهزادها مرا بسر تربت وی برید ایشان آن پیر را بسر
تربت امیر المؤمنین ع بردند و پیر روی بدان تربت نهاد و زار
زار بگریست و میگفت من روی از خاک برنگیرم تا بمیرم از
فراق حفظ وی تا غایتی بود که گفت رسول الله ع صد هزار باب
علم بمن آموخت بیک لحظه لحظه یاد گرفتم و از هر بابی هزار باب
دیگر بر من منکشف شد و در تمام علوم بکمال بود و از اینجاست
که رسول ع فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها قیام شبش
چنان بود در خبر است که گفت نزدیک معاویه بودم مرا گفت
که صفت علی بگو گفتم مرا ازین معاف دار عنای که هیچ خوابی
وی بسیار بود و خوابش اندک بود و همه اوقات شب در
محراب ایستاده بود می پیچید چون کسی که وی را مار گزیده باشد

دیدم دنیا خطاب میکرد و میگفت ای دنیا خود را برمن عرضه میکنی و بامن
تشوق مینمایی سخت دور افتادی مرا با تو هیچ رغبت نیست
و با تو هیچ حاجتی نیست ترا سه طلاق دادم که با تو ام رجوع
نباشد و میگفت اهی دنیا آه ز درشتی راه و دوری سفر و اندکی
ذات معاویه بگریست و گفت بخدا که علی چنین بود امامت و
وصیت و غربت باک وی را بود و با حق بود و حق با او بود چنانکه
روایت کرده اند که رسول ص از وفات خود خبر میداد معاذ
جبل برخواست و گفت یا رسول الله اگر واقعه ما را افتاده است در دامن
که زنیم و قدم در پی که نهیم رسول ص گفت باز اگر جمله براهی روند
و علی ابن علی ابن ابی طالب تنها براهی رود شما براه علی ابن ابی طالب
روید که او با حق است و حق با اوست اگر نجات و رفع درجات
میطلبید دست در دامن او زنید که فردای قیامت یحکم المرء مع من
احب برفرق آنها نبذند حکایت آورده اند که نابینایی بود که
مردم را از نابینایی خود خبر میداد و میگفت من با آن جماعت بودم که حسین
علی را شهید کردند ماده کس بودم و من هیچ بر وجود شریف وی

نزدم شبانه در خواب دیدم که یکی پیش من بگرد آمد و گفت رسول
خدا را اجابت کن گفتم با وی مرا چه کار و گفتی شخصی گریبان من
بگرفت و مرا بحضرت رسول ص برد دیدم نشسته و حربه بر دست و لکن ته
کسی داد دیدم برابر او آورده و فرشته بربالای سر ایشان ایستاده و
تیغ آتشین در دست و ایشان را میکشت هر گاه که تیغ بر یکی زدی
آتش در وی افتادی و بسوختی و چون نوبت بمن رسید گفتم یا رسول
خدای وی را هیچ نگفتم گفت یا رسول گفت راست گفتی اما این
را انبوه دادی و با ایشان بودی پیشتر من آی پیش آنحضرت رفتم
طشتی دیدم پر از خون گفت این خون جگر گوشه من حسین است
میلی بدان خون فرو زد و در چشم من کشید و من از خواب در جستم بهر
دو چشم نابینا شده بودم آورده اند که هر گاه حضرت الامام زین ا
العابدین ع خواستی وضو بسازد رنگ و روی بگردیدی سئوال
کردند از حضرت گفت سازگاری میکنم که در پیش خداوند خود بایستم
و با وی مناجات کنم و چون بنزدیک مسجد در آمدی سر بر آوردی
و گفتی عبیدک بفنائک یا محسن قد اتاک المسیئ وقد امرت

از برگناه کاران م

ای نیکو کار احسن رب المحسن منا ان یتجاوز عن المسیء خداوندا بنده تو بدرگاه تو
خدای تو فرمودی آمده است الهی نیکو کار گناه کاران بر چه خیزند و در گذر تو گناه
که از سر گناه من بر خیزه معصومی که هرگز گناه نکرده طرفة العین در راه
خدا عاصی نشده معروف و منسوب است که پانزده سال بر وضوی
نماز شام نماز بامداد بگذاری آورده اند که شبی همردان را ضربت زده
بودند صعصعة بن صوحان پیش امیر شد و گفت یا امیر المؤمنین مدتیست
که سوالی در خاطر من میگذرد و میخواستم که از حضرت شما سوال کنم
هیبت تو مرا منع میکند اگر اجازت فرمائی بپرسم گفت بپرس گفتم یا حضرت
تو فاضل تری یا آدم حضرت گفت یا صعصعه قبیح است که مرد نفس خود
ستاید اما چون میپرسی خدای تعالی آدم را از یک چیز نهی کرده
است و او بدان نزدیک شد و بسیار چیز بر من مباح بود و من از آن
بگردم و بدان نزدیک نشدم گفت تو فاضل تری یا نوح بر خود دعا
کرد و من نکردم و پسران نوح کافر بودند گفت تو فاضل تری یا ابراهیم
گفت ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی گفت من گفتم لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا گفت تو فاضل تری یا موسی گفت من میتر

سم که مرا

سم که مرا گفتند که یک ان زمان گشته بودم برادرم را هارون
همی فرست و چون رسول صلعم مرا فرمود که صورت برائت را بر
اهل مکه خوانم و من شنیدم قریش را کشته بودم نترسیدم
برفتم و برائت خواندم و تهدید و وعید نکردم گفت تو
فاضل تری یا عیسی هم گفت مادر عیسی در بیت المقدس بود و چون
وضع حملش خواست بود آواز آمد که بیرون رو که اینجا خانه عبادت
است نه خانه ولادت و مادر من چون وضع حمل خواست بودند
بیرون کعبه بود آواز آمد که در کعبه شو و اندرون کعبه شد و من از
اینجا وجود آمدم گفت راست گفتی یا امیر المؤمنین آورده اند در سراج
القلوب گفت خبر کن ما را که گور سلیمان کجاست و آن دو تن که بودند
که بطلب گور و انگشتری او شده که بودند بدان چه رسید جواب بدانکه
سلیمان از دنیا بیرون رفت دیوان او را در میان هفت دریا گور کردند
چنانکه آدمی را در آنجا راه نبود پس دیوان او را و انگشتری او را و تخت
او را از آنجا برده اند مگر دو تن از بنی اسرائیل که آنجا رسیدند
یکی عفان بود و دیگر بلوقیا و عفان همانجا بسوخت و بلوقیا

بیرون آمد خود خداوندان احادیث چنین روایت کرده اند که
اندر بنی اسرائیل مردی بود علما و توانگر مصر و نام او اوشام و مهتر
بنی اسرائیل بود مرد خردمند و آهسته و علم بسیار خوانده بود چون
اوشام بمرد بلوقیا خلیفه شد و بجای وی نشست مردمان همه خوش
شدند بنی اسرائیل را علم آموخت روزی در خزانه پدر صندوقی بزرگ
دید و بقفل بر وی زده و او از خزانه دار پرسید که درین صندوق چیست
که پدرم نهاده خزانه دار گفت من نمیدانم که اندرون صندوق چیست
گفت کلید را بیار گفت کلید بدست من نیست بلوقیا گفت
آهنگر بیارید فی الحال بیاوردند تا قفل آن صندوق بکند و صندوق
خردی دید از چوب و قفل بر وی نهاده و آن نیز بشکند دید
کتابی و اندران صفت و رحمت حضرت پیغمبر ما محمد مصطفی نوشته که حق
تعالی اندر توریت یاد کرده بود و آن ملعون پنهان کرده بود تا کسی
او را نخوانند چون حضرت محمد مصطفی ص در وجود آید کی آن
کتاب را نخوانند بوی ایمان نیاورد و چون بلوقیا آن کتاب را بدید
غمناک شد از بهر آنکه پدرش حضرت محمد ص دشمن بود بلو

قیا گفت

قیا گفت آه پدرم بر خود ستم کرد آنگاه بنی اسرائیل را بخواند و گفت بلا
بند بنگرید که پدرم خیانت کرده اکنون بیائید و بشنوید صفت و نعت
حضرت محمد ص را از شما پنهان کرده بود الحال بشنوید تا برای شما
بخوانم جمله بنی اسرائیل بر پدرم لعنت کردند و گفتند اگر اینجا بودی در
آمدی او را از گور بر کشیدمی و آتش زدمی و بسوختمی که حق تو را منع میکند
بلوقیا گفت سودی ندارد اما ایزد تعالی مکافات او بدهد آنچه
پدرم از توریت بیرون برده است باز بتوریت بنویسیم بعد از آن
بنی اسرائیل را بیاموخت تا یک روز مردی بود آمد و صفت حضرت
پیغمبر ص بپرسید گفت دوستی محمد ص در دل کار کرد بمرتبه که بیش ازین
صبر نتوانم کرد بلوقیا نزد مادر رفت و گفت ای مادر بدان که ایزد تعالی
خدمت تو بر من فریضه کرده است و فرمان بردن تو بر من فریضه
کرده است و فرمان بردن تو بر من واجب کرده اید اما قصد سفر می دهد
باید که مرا دستوری دهی تا بروم و حضرت پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی ص
را طلب کنم مگر خدای دیدار شریف وی ارزانی گرداند تا وی را دریابم و
دین شریف وی آموزم تا فردا قیامت از جمله او باشم مادرش گفت

در حکایت بلوقیا

جز این کار که میگوئی وگرنه دستور نداد می اکنون برو تا باشد
که خدای جمال آن پیغمبر را بتو روزی کند تا نیک بخت آن جهان
گردی پس آنگه بلوقیا از سفر بازگردد و رو عزم نهاد و که
آنجا دراز و دشت بود هوا رسید گفت برای دریا به بیت المقدس
می باید رفت تا بجزیرهٔ ماران رسید و او آنجا رسید ماران بسیار دید
هر یکی برابر استری بود بزبان فصیح گفتند که لا اله الا الله
محمد رسول الله علیه صلی الله بلوقیا از آن ماران بترسید و لیکن
دوستی حضرت محمد ص زیاده شد آنگه بلوقیا گفت شما چه مارانید گفتند
ما ماران دوزخیم چون ایزد تعالی امر کرد تا دوزخ دم زند ما از دم آن
مار که دوزخ در وی است از هول دم وی بدر افتیم بلوقیا گفت
حضرت محمد را چه دانید گفتند چون ندانیم که در دوزخ هیچ آفریده
نیست که نام وی بر زبان نرانند و هیچ رکنی نباشد که در آنجا نه
نبشته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله علیه و صلی الله بلو
قیا گفت اندر دوزخ هیچ ماری از شما بزرگتر هست گفتند در دو
زخ ماران باشند که هر یک از این فرو برد و هم از دهن این ن

بیرون آییم این ما را خبر نباشد بلوقیا این زاید رود گرد و برفت
و بجزیره رسید ماران دیگر دید بزرگتر از آن که اول بوده اند
و در میان ماری بود از و کوچکتر و بر گردن ماری نشسته
و هرگاه که آن خورد سخن گفتی ماران جمع شدی چنین مار خورد بلوقیا
را بدید با وی بسخن در آمد گفت ای بنده خدای تو کیستی و نام
تو چیست بلوقیا گفت من از سبط بنی اسرائیلم و نام بلوقیا
است بلوقیا گفت اکنون مرا بگوی که اینجا چه میکنی گفت بدانکه
من امیر مارانم و نام من تملیخاست و هر ماری که در دنیا باشد از
من بترسند و اگر بیم من نبودی این یک ساعت همه فرزندان
آدم هلاک کردی ولیکن چون بانگ من بشنوند همه در زیر زمین روند
از بیم من پس او را بدرود کرد و برفت تا به بیت المقدس رسید
مردی در آنجا بود از علمای بنی اسرائیل و نام وی عفان و یگانهٔ روز
گار بود و کتب بسیار خوانده بود آن بلوقیا بود گفت من پسر فلانم
و سبب آمدن آنست که در خزینهٔ پدر کتابی یافته ام و اندر وصف

حضرت محمد مصطفی را دیدم آمدم تا او را دریابم و بدو ایمان آورم عفان
گفت ای پسر هنوز وقت آمدن او نیست و او در آخر زمان بیرون
آید و دامن تو نمیتوانم دید چون بلوقیا غمناک شد پس عفان
ماران که دیده بود یادی بگفت عفان گفت آن مار خورد که دیدی
تملیخا نامست و او ملک ماران است من با تو در آنجا نگاه کنیم که
او را بمن نمای اگر من او را بدست آورم تمام دنیا بگیرم و مسخر
کنم و چندان زنده گانی یابم که جمال حضرت رسالت پناه را به
بینم و دریابم و از حرص که بلوقیا را بود بدیدن محمد ص او را اجابت
کرد و گفت که بهتر چیزها اینست آنگاه عفان صندوقی بساخت از
آهن و قدحی سیمین بیاوردند یکی پر شیر و یکی پر از می کرد و در صندوق
نهاد و هر دو صندوق بر شتری بار کردند و روی بسفر نهادند
عفان بلوقیا را گفت که مرا با تو جایگاهی برکه ماران در آنجایند
بلوقیا را گفت که چو در پیش ایستاده و عفان را بران جزیره
برد که ماران بودند عفان صندوق را بنهاد و خط بر کشید و

و عزیمت خواند

و عزیمت خواندن گرفت زمانی بر آمد آن مار بزرگ بیامد و با ماران
دیگر سر خط نهادند گرد اگرد خط بایستادند و زمانی بر آمد آن
شاه ماران بیامد و بوی شیر گرفت و خود را از پشت آن مار
بزرگ افکند و در صندوق رفت و شیر و می خورد تا مست شد
و در صندوق بخفت عفان بدید و سر صندوق استوار کرد و
بر پشت گرفت و بلوقیا را برویم که اکنون آنچه مراد ما بود بیا
فتیم چون از آنجا روان شدند بهر نباتات که میرسیدند آن
نباتات با ایشان در سخن می آمد و میگفت که من فلان چیزم
و فلان درد را دوا کنم بلوقیا می نوشت اکنون این همه نسخه ها
و داروها که طبیبان بکار میدارند آنست تا بنزدیک آن درخت
رسید که لنگه درخت باواز آمد که هر که این برگ و شاخ من
بشکند و بکوبد آب را در پای خود مالد و بر روی آب چنان رود
گویا بر خشکی میرود و عفان گفت ای برادر مرا این بایست و صندوق
نهاد از آن درخت بشکستند و بکوفتند و آب را در پای خود مالیدند
و بعضی را در شیشها کردند و بر روی آب روان شدند مگر گوی

در حکایت بلوقیا

درخشکه میروند که کف ایشان تر نشد آنگاه عفان گفت مرا اینی
بکار نمی آید و سر صندوق بکشاد و ماران از صندوق بیرون آمد و در صحرا
پرید هی گفت دلیر بند کالبند که خداوند تعالی شما حاصل نکند آنچه
شما طلب میکنید نیابید پس ایشان بر سر آب روان شدند و میرفتند
در میان دریای هفتم رسیدن کوهی دیدند بلند و خاک آن کوه
همه مشک و غالیه بود و غاری بود اندر میان غار تختی نهاده زرین
و بر آن تخت مردی خفته نیکو روی دست راست بر دل نهاده
و دست چپ بر سر ناف نهاده جان بداده و چادر سبز بر سر کشیده
و بر بالین سر وی اژدها نشسته و اندر دست راست وی انگشتری
از یاقوت مربع و سرخ نگین نشانده و بر خطی نوشته و بر دیگر خطی
نامها از نامهای خدای تعالی بود و فروغ آن نگین آفتاب را غلبه کردی
بلوقیا عفان را گفت این مرد کیست که بدین تخت خفته گفت
چندین رنج که کشیدیم مقصود ما این مرد بود که سلیمان پیغمبر علیه السلام
و این انگشتری خاتم ملک اوست و همه دنیا را بدین خاتم داشت
اکنون میخواهم که این انگشتری را از دست او بیرون کنم تا همه ملک

دنیا ما را باشد بلوقیا گفت که سلیمان نگفته بود مرا ملکی
بده که بعد از من کسی را نخست نباشد عفان بلوقیا
را گفت بد دلی مکن که نام بزرگ خدا با منست و تو
یکی عت ما یاری ده بلوقیا نام خدای تعالی میخواند با
در تخت نهاد اژدها دید بالای سر تخت و اژدهای دیگر دید بر پایان
تخت بزبان فصیح میگفت که ای جوان باز گرد و بر
جان خود ستم مکن که هم چه تو بسیار کس آمدند بطلب
خاتم هلاک شدند و تو نیز هلاک شوی باز گرد و باید
خدا گستاخی مکن واو هیچ جواب نداد و پیشتر رفت پس اژدهای
بدید و همه روی دریای آتش بگرفت واز برکات نام خدای تعالی
از ایشان در گذشت عفان بکنار تخت رسید دست دراز کرد تا
انگشتری از دست جدا کند خدای تعالی جبرئیل را امر فرمود تا بدنیا
آمد و یکی بانگ بکرد از هیبت آن بانگ همه عالم بلرزید عفان و
بلوقیا درافتادند اژدها دیگر باره باد از دهن بدمید آتش افتاد
عفان بسوخت بلوقیا نام بزرگ خدای تعالی میخواند و بر خود

در حکایت بلوقیا

دمید آتش از و در کذشت ساعتی در آمد جبرئیل علیه السلام وا دید که
جامهای نیکو پوشیده کفت ای فرزند آدم دلیر بنده ای بلو
قیا کفت تو کیستی کفت من جبرئیلم بلوقیا کفت ای جبرئیل
من بطلب حضرت محمد مصطفی از خانه بدر آمده ام مکر او را
به بینم و بروی ایمان آورم واین خطا از من صادر شده
باختیار من نبود و مرا عفو آورد جبرئیل کفت بدین بود
که نجات یافتی وکرنه هم چون عفان میسوختی بلوقیا باز
واز آن آب بر پای خود مالید و بر روی دریا برفت عزم کرد که
بخانه خود آید راه غلط کرده براه دیکر افتاد بدریای سیم و چهارم
تا بدریای هفتم رسیده جزیره دید که از خاک زبرجد بود و کیا
هش از زعفران و درختان خرم همه میوه دار بودند بلوقیا کمان
برد که بهشت است خواست که از آن درخت میوه بچیند درخت
باواز آمد که دور شو ای کناهکار بلوقیا متحیر ماند بجانب دیکر نکاه
کرد قومی را دید که سلاحها بر تن خود راست کرده و اسبان نشسته
و شمشیرها در دست کرفته با یکدیکر جنک کرده چون بلوقیا را بدید

همه روی

همه روی بدو نهادند و بلوقیا خدای را یاد کرد چون نام خدا
شنیدند شمشیرها در غلاف کردند باواز بلند کفتند که لا اله
الا الله محمد رسول الله وعلیا ولی الله وکفتند تو کیستی و نام
تو چیست کفت نام من بلوقیا است واز فرزند آدم علیه السلام ایشان
کفتند تو اینجا چون افتادی کفت من بطلب محمد عربی آمده
ام و راه غلط کردم بلوقیا کفت شما چه قومید کفت ما پریه
یانیم و فرشتکان در آسمان بودیم و خدای ما را بدنیا فرستاده
است تا با پریان کافر جنک کنیم واز پریه یان ملکی بود نام او
جر بلوقیا پرسید مرا باید که بدانم که اصل پریان از کجاست
ملک پریان کفت بدانکه خدای تعالی دوزخ را آفرید و خلقی آفرید
یکی را خلیت نام کرد و یکی طلبت و طلبت خلیت را بصورت
شیر و طلبت را بصورت کرک ماده و هریک بدرازی وی
پانصد ساله راه بود و دم کرک مانند کژدم بود پس بفرمود
تا دم بیفکندند واز دم شیر مار آفرید واز دم شیر مار فرود آید
واز دم کرک کژدم آید فزود آنقدر باشد که عدد ایشان

را بجز خدا داند و آن ماران و کژدمان در دوزخند پس آن شیر با کرک
جفت کرفت و از شیر بار کرفت و هفت بچه آورد پس حق تعالی
بفرمود تا آن فرزندان این را بیکدیکر دادند و شش از آن فرمان
بردند و یکی فرمان نبرد او لعنت ببرد و آن ابلیس است و نام او حارث
کنیت او ابو مره اکنون هر چه هست پسرانند برابرند چه از آن فرزند
ابلیس است دیوانند بلوقیا کفت من در دنیا میان شما یکشم کفتند
تو در میان ما نتوانی بود کفت مرا راه نمائید تا بروم آن کفتند
این ستوران طاقت آدمیان ندارند پس بفرمود تا اسبی بیاور
دند و جلاه بروی نهادند و برقع بروی وی کذاشتند که او نشنید
که بر پشت او کیست آنکاه بلوقیا کفت خدا را یاد کن و بر نشین بر
جنبور است خود منکر و پای خود را مجنبان و تازیانه مزن و چون بکنار
ولایت رسید پری بینی که جوله در پیش او نشسته این اسب را با او
سپار و تو هر کجا که خواهی برو پس بلوقیا بر اسب نشست بامداد که وقت نماز
با آنجا رسید عامل او مود دید پس بلوقیا کفت بامداد نه عنان جنبانیدم و نه
تازیانه زدم و او با بازده مرا آورد عامل کفت [illegible] اکر نیستی

[illegible]

اینک بدانی که بر پشت او آدم نشسته است ترا هلاک کردی
و خدای تعالی ترا نکاه داشت پس زمین از پشت وی فرو
کرفت بلوقیا کفت آنجا که من آمده ام تا اینجا چه مقدار راه
باشد کفت صد بیست فرسنک باشد بلوقیا کفت من نعمت
یابدم پس ایشان را بدرود کرد و برفت تا بجائی رسید فرشته
را دید که دو دست بر آورده یک سوی مشرق و یک سوی مغرب
بلوقیا کفت کیستی تو بدین عظمت کفت من موکلم بر روشنائی
روز و تاریکی شب و بدست راست روشنائی روز دارم و
بدست چپ تاریکی شب دارم و نام هایل است پس کفت که اینک در
پیش تو نهاده است چیست که آویخته و خط سیاه و سفید
نوشته کفت نشان شب و روز است کاهی میکنیم و میافزا
ییم بلوقیا او را بدرود کرد و بفرشته دیکر رسید که یک دست
او بآسمان و یک دست او بتحت الثری اهی کفت که لا اله الا الله
محمد رسول الله و علیا ولی الله بلوقیا کفت ای فرشته چرا یک
دست بآسمان داری یک دست بزمین فرشته کفت یک دست تا در ادیکر دست
آب را بلوقیا او را بدرود کرد و برفت تا بجای رسید که چهار فرشته

دیگر بلوقیا او را بدرود کرد و گفت دوزخ کجاست گفت در زیر
زمین است چون او را بیافتند در دهن ماری بنهادند که نام او
غلفاست چون روز قیامت باشد دوزخ را از دهن آن مار
بیرون آرند هفتاد هزار سلسله در وی آویخته و بر هر یکی فرشته
چندانست که اگر خدای تعالی دستوری دهد همه اهل عرصات بیک لقمه
فرو برد بلوقیا او را بدرود کرد و برفت بجای دیگر رسید حجابی
دید بیموی پرده آویخته دو فرشته نشسته بلوقیا پیش ایشان
رفت ایشان گفتند تو کیستی و نام تو چیست بلوقیا گفت من از
فرزند آدمم و نام من بلوقیاست پس بلوقیا آمین حجاب را
بگشائید تا من بروم ایشان گفتند با این حجاب در نتوانیم
کشاد اما فرشته هست که نام جبرئیل و او حجاب را بردارد
بلوقیا ایشان زاد عا کرد دیگر است و پیغمبر ما را شفیع آورد تا خدای
تعالی جبرئیل را بدنیا فرستاد تا آن حجاب را برداشت و بلوقیا
را گفت ای کس نزدیک تو بسم الله بگو و بگذر بلوقیا بگذشت و بدریا
رسید که نیم آب تلخ بود و نیم شیرین و بهم نمی آمیخت بلوقیا از

دید که یکی بزرگ و وسیع و از ایشان سری بود چون آدمی
میان و دیگری چون سر شیر و دیگری را سر گاو و دیگری را چون
سر کرکس و هر یک از ایشان فرشتگان جنس خود را دعا گردند و می
گفتند الٰهی گرمای تابستان از ایشان دور گردان بلوقیا
ایشان زاد بدرود کرد و بگذشت تا بکوه قاف رسید و آن کوهی است
بزرگ از زمرد سبز که بر گرد عالم کشیده بلوقیا نگاه کرد
فرشته را دید و آن فرشته بلوقیا را گفت تو کیستی بلوقیا
گفت من فرزند آدمم فرشته گفت کجا میروی بلوقیا گفت بطلب
محمد مصطفی میروم و هیچ اثر نمی یابم چون فرشته نام حضرت
محمد را بشنید گفت که لا اله الا الله محمد رسول الله و علیها
صلی الله بلوقیا گفت چیست که بدست تست گاهی می بندی
و گاهی میگشائی گفت رگهای زمین است گاهی می بندم و گاهی
میگشایم تنگی و فراخی بدست منست و منم امین خدایم بلوقیا دنیا
گفت از پس کوه قاف چیست گفت چهل دنیا دیگر است که
ساکنان همه فرشتگانند نه آدم را شناسند و نه ابلیس را بلوقیا گفت
از پس آنها چیست گفت حجابهاست که کس نداند بجز خدای تبارک

از فرشتگان پرسید که اصل این دریا کجاست گفتند از زیر عرش است
و همه آبهای خوش و ناخوش آنجاست بلوقیا از آن درگذشت
تا بدریای دیگر رسید و ماهیان بسیار دید و در میان ماهیان ماهی
دید نشسته بلوقیا در پیش رفت و احوال خود با آن ماهیان
بگفت و آن قاضی ماهیان بود پس که برفتم مانده شدم و چند
روز است که هیچ نخوردم و قاضی ماهیان گفت من ترا طعام
دهم که تا چهل سال دیگر گرسنه نگردی پس طعام بوی داد بلو
قیا گفت تو کیستی برنا گفت از آن دیگر بپرس بلوقیا جوان دیگر دید
که بشتاب [illegible] می آید بلوقیا گفت ای جوان که [illegible] که بود
[illegible] توقف کن بحرمت آفریدگار خود پس آن جوان بایستاد و
بلوقیا گفت آن جوان که میرفت که بود گفت اسرافیل گفت تو
کیستی گفت من گفت کجا میروی جبرئیل گفت اژدهای در زیر دریا پیدا
شده و حق تعالی مرا فرستاده است تا او را بدوزخ برم از برای
عذاب کافران بلوقیا گفت بزرگی آن مار چندانست و این
عظمت شماری هست در دوزخ گفت ماری باشند در دوزخ

که این مار در

که این مار در بینی ایشان فرو روند و از دهن ایشان بیرون آیند او را
خبر نباشد بلوقیا او را بدرود کرد و برفت تا بجزیره رسید
درختی دید بزرگ و شاخهای فرو کرده و در زیر آن درخت مرغی
دید نشسته و پر آن مرغ زرین و چشمهای وی یاقوت و منقارش
مروارید و پایهای وی زمردین و بزیر آن درخت خوانی نهاده
آراسته بروی و هرگونه طعام و ماهیان بریان نهاده و آن مرغ خدا
را تسبیح میکرد خدای تعالی و تقدس را بلوقیا بروی سلام کرد و آن مرغ
سلام جواب باز داد بلوقیا گفت ای مرغ تو از کجا آمده گفت من
از بهشت آمده ام از آنوقت که آدم را از بهشت خارج کردند
من اینجا نشسته ام و این خوان اینجا نهاده است آراسته تا هر عزیزی
که برسد این طعام بخورد تا روز قیامت بلوقیا گفت این طعام
کم نگردد گفت هنوز زیاده شود بلوقیا گفت مرا دستوری ده تا
من از آن طعام بخورم گفت بخور چندانکه خواهی گفت بلوقیا گفت
بخورد طعام و شکر بگذارد و برخاست و گفت اینجا کسی دیگر هست گفت [illegible]
بلوقیا گفت که باشد مرغ گفت حضرت آنکه [illegible] حاضر شد

بلوقیا او را دید لباس سفید پوشیده گفت تو کیستی گفت من خضرم
بلوقیا بر وی سلام کرد و خضر عم از وی احوال پرسید بلوقیا
گریه میکرد و میگفت بسیار سالهاست که از خانه بیرون آمده
ام و هیچ نمیدانم که کجا میروم و راه خود نمیدانم و خضر عم گفت تو
خود آمدی معلوم است مأوای تو تا اینجا چهار ساله راه است بلوقیا
غمناک شد و گفت ای خضر هیچ طاعت نیست نزدیک حق
تعالی دوستی را زود بهم رسانند اندوه و ناگاه خضر عم گفت و دعا کرد
و مرغی را دید از هوا در آمده خضر عم گفت ای بلوقیا بر روی
زمین و چشم بر هم نه بلوقیا بر آن مرغ نشست و چشم بر هم نهاد
و زمانی چشم باز کرد خود را دید بر بام مادر خود نشسته مادر
را دید بدوید و مادر را در کنار گرفت و از شادی همی گریست
بلوقیا مادر را در کنار گرفت از مادر پرسید که ای مادر مرا
اینجا که آورده است مادر گفت مرغی از هوا در آمد و ترا بدینجا
آورد و بس این خبر در بنی اسرائیل رسید که بلوقیا آمده است
مردمان در پیش وی آمدند بلوقیا آن عجایبها که دیده بود پیش

یاران

یاران عرضه کرد همه تعجب نمودند و در کتابها نوشته
شد تا بما رسید همه این جلد فارسی کردیم تا هر که بخواند
عجایب و قدرت خدای را ملاحظه کند و صد هزار رحمت خدای
بر نویسنده و خواننده و شنونده این کتاب باد یا اله العالمین و یا خیر
الناصرین باب صفت بهشت و در بیان احوال صفت بهشتیان قوله
تعالی مُتَّکِئِینَ فِیهَا عَلَى الْأَرَائِکِ لَا یَرَوْنَ فِیهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِیرًا
و معنی این آیت آنست که بهشتیان در بهشت بر تختها تکیه کرده باشند
و هرگز گرمای سخت و سرمای سخت نبینند و رسول خدا فرموده است
که هر که در بهشت در آید هرگز نمیرد و پیر نشود و بهشتیان را آب
دهن و آب بینی نباشد و تا ابدالآباد در بهشت آسوده باشند و
هر نوع نعمت که در بهشت میخورند ایشان را هر کدام که میل شود
در حال آن نعمت حاضر شود و بول و غایط ایشان را نباشد هر چه
میخورند مثل عرق از تنشان بیرون آید ولیکن عرق هزار بار
از مشک و از عبیر خوشبوتر است و در تفسیر بیان است که بهشتیان
که بر تختها نشسته باشند چون همسایگان بهشت در نظر ایشان

در صفت بهشت

پرواز کند دل این زمیل بران مرغ کند در حال بقدرت
الله تعالی پرهای آن مرغ تمام فرو ریزد و بریان شود
و در پیش این زیاده شود از جانب حق تعالی ندای
در رسد که ای بهشتیان گوشت او را بخورید و استخوا
نش نیازارید چون بهشتیان گوشت آن مرغ را بخورند معمور
شوند در حال بقدرت الله تعالی آن استخوان او پر بر
آرد و باز بحال همان مرغ شوند پرواز کند از نظر ایشان
غایب شود اصحابان پرسیدند یا رسول الله بنای
بهشت از چه باشد فرمود که یک خشت از طلاست
دیگر خشت از نقره و ملاط آن مشک خوشبوی تر بود
و خاک بهشت از زعفران باشد و ریگ آن از لؤ
لؤ و یاقوت بود و حدیث رسول علیه السلام است که در شب معراج
در بهشت کوشکی دیدم از طلا و او را در بود چهار رکن داشت
که از رکن تا رکن دیگر چنان بود که از مشرق
تا مغرب چون اندرون آن کوشک رفتم چهار رود خانه

روان دیدم که یکی شیر بود و یکی از عسل و یکی از شراب
طهورا و یکی از آب بود و بر کنار آن رود خانها درختهای
بسیار دیدم که بیخ آن درختها از طلا و برگهای آن درخت
از بهشت بودند و در هر برگی نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
و علی ولی الله چنانکه حق تعالی در کلام مجید فرمود که مثل
الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ
آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ
خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى
در بیان صفت روز قیامت و دوزخیان تو که تعالی قاعا
صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا معنی این آیت
آنست که چون روز قیامت شود حضرت عزت جبرئیل
امین را امر کند که بر محمد مصطفی را از خاک بیدار کن و
بصحرای عرصات حاضر کن تا حساب خلقان کرده شود
پس جبرئیل امین سرتاسر عالم را بگردد و هیچ نداند که مکه
کدامست و مدینه کدام باز گردد و بدرگاه حق رجوع کند گوید

خداوند ادر همه روی زمین گردیدم معلوم نکردم که مکه کدام است و مدینه کدام ندا آید که یا جبرئیل رو هر جا که نور زمین با آسمان پیوسته است آن روضهٔ محمد مصطفی است چون جبرئیل بر سر روضهٔ محمد مصطفی بیاید بگوید یا احمد یا بشیر و یا نذیر و یا مختار و یا خاتم رسل یا شفیع القیامه محمد را بهفتاد نام بخواند هیچ جواب نداد پس جبرئیل باز گردد و بدرگاه خدای عز و جل بتضرع در آید و گوید که خداوندا محمد را بهفتاد نام خواندم هیچ جواب نداد ندا در رسید که یا جبرئیل محمد اگر هفتاد هزار نام بخوانی جواب نمیدهد الا بآن نام که ویرا خوش آید جبرئیل گوید خداوندا آن نام را نمیدانم وحی در رسد که یا جبرئیل برو بر سر تربت رسول حضرت محمد دادر ا بگو ای شفیع جرایم عاصیان قم باذن الله تعالی بعد از آن دیگر باره جبرئیل بر سر تربت رسول خدا رفت و گوید که ای شفیع گناهان عاصیان قم باذن الله تعالی جبرئیل علی کفت گوید و پر مبارک خود بر سر تربت رسول خدا زند و بدو

بنیم

نیمه گرداند بعد از آن محمد گوید لبیک لبیک یا اخی جبرئیل امروز چه روز است جبرئیل گوید یا محمد امروز اهوال روز قیامت است که قوله تعالی هذا یومکم الذی کنتم توعدون برخیز یا محمد تا بعرصات قیامت رویم که امروز روز حشر و نشر است محمد مصطفی گوید که والله لا احول اقوم یغفر الله ذنوب امتی یعنی من سر از خاک بر ندارم تا خدای تعالی گناهان امتان مرا بخشد و بیامرزد پس جبرئیل دیگر باره بپیش حضرت حق سبحانه و تعالی بسجده در آید و گوید که خداوندا تو میدانی حضرت محمد چه میگوید حق سبحانه تعالی گوید که ای جبرئیل دوست مرا بگو که امروز جملهٔ بغفران آن کنم که من لطف کنم که تو بگوئی قوله تعالی ولسوف یعطیک ربک فترضی یعنی یا محمد چندان امتان ترا بیامرزم که تو راضی و خوشنود شوی بعد از آن دیگر باره جبرئیل بیامد و این پیغام بحضرت محمد بگوید ~~کوش کنند~~ مصطفی چون این خبر از جبرئیل گوش کند فی الحال سر از خاک لحد بر دارد و بدشت قیامت حاضر شود و خلق اولین و آخرین صف صف میآیند که قوله تعالی یصدر

یعبدوا الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره پس هر گروه
که بیایند محمد مصطفی ع از جبرئیل سؤال کند که این گروه
امت کیست جبرئیل گوید یا محمد این گروه امت نوح
پیغمبرند و این گروه امت داود پیغمبرند و این گروه امتان
ابراهیم پیغمبرند و این گروه امتان موسی پیغمبرند و این
گروه امتان عیسی پیغمبرند تا در آخر همه امتان محمد مصطفی ع
بیایند جبرئیل گوید یا محمد این قوم امتان ضعیف تواند بعد از آن
محمد مصطفی ع برخیزد و تاج کرامت بر سر نهاده و ردا بر دوش
افکنده و در پیش امتان بایستاد و گوید السلام علیکم ای امتان
مطیعان من رحمت خدا بر شما و انگاه باد که شما قول خدا را و
امر مرا و نهی امیر المؤمنین ع را کار فرموده اید که قوله تعالی لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون و گوید که ای امتان من هر که در دار
دنیا قول خدا و امر مرا کار کرده اید امروز جزای آن بشما میرسد
و هر که کار نکرده اید مکافات تلخی آن بشما میرسد بعد از آن در روی
ایشان علامتها پدید آید چنانکه همه کس را معلوم شود که نیک
بخت کدام است و بدبخت کدام هر که نیک بخت بود رویش سفید

بود و هر که

بود و هر که بدبخت بود رویش سیاه گردد انگه محمد مصطفی
ع گوید که ای بدبختان [illegible] شما در دنیا قول خدا و قول
مرا چه کار نفرموده اید که مگر از احوال قیامت خبردار نبوده اید
و عالمان و پیشوایان شما را خبر نکردند که قیامت
و حساب و صراط جمله هست شما چرا که کار آخرت نخریدید
و عمر عزیز را بغرور اموال و اولاد صرف کرده اید که قوله
تعالی انما اموالکم و اولادکم عدو لکم یعنی بدرستی که دشمن
شماست انگه علم حضرت محمد مصطفی ع را بیاورند و در میان
عرصات بزنند و بعد از آن منادی ندا کند که اقرأ کتابک کفی
بنفسک الیوم حسیبا بهشتیان را نامه بدست راست میدهند
که قوله تعالی فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب
حسابا یسیرا و دوزخیان را نامه بدست چپ میدهند که قوله
تعالی فاما من اوتی کتابه بشماله فسوف یدعوا ثبورا و
یصلی سعیرا بعد از آن بیست پنج هزار سال دنیا نیم روز
قیامت حساب ایشان میشود بدلیل این آیت که مقداره
خمسین الف سنه حق سبحانه تعالی فرموده است که فرموده است

و دو [illegible] زن و فرزند [illegible] و مال و دنیا مشغول بوده اید

که نیم روز قیامت بیست پنج هزار سال دنیاست پس پنجاه هزار
سال دنیا بدلیل آیت مذکوره یک روز قیامتست دران
روز هیچ کس را زهرهٔ آن نباشد که بکسی نگاه کنند از
شرم گناه خود همه سر در پیش افکنده باشند و همه غرق عرق
شده باشند و مفسران ذکر کرده‌اند اهل محشر از عرق خود
بعضی تا بزانو و بعضی تا بناف و بعضی تا بگردن همچنین هر کدام
غرق کرده موافق گناه خود و مفسران گویند سوراخ بینی
ایشان بیرون آید بعد حساب ایشان با آخر شود دو گروه
شوند که قوله تعالی فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ یعنی
گروهی را بدست راست به بهشت روند و گروهی را بدست
چپ بدوزخ برند و دوزخیان را جامهای قطران درپو
شانند بدلیل این آیت کریمه سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ و سلسلها
و زنجیرها آتشین در گردن ایشان اندازند بدلیل این آیت
که سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا و دو دیهای ایشان سیاه
باشند و طعام ایشان زقوم بود بعضی را عقاب میکنند
دهند و هر روز ایشان را هفتاد بار با آتش دوزخ بسوزا

نند و بعضی

صرف کرده و از مقام خود برنخیزد و الا آمرزیده شود گنا
او و خدای تعالی بهر حرفی هدیه بدهد و هم رسول علیه السلام گفت
هر که صد بار همین تسبیح بگوید نام وی بر دیوان صدیقان
بنویسند و او را بهر حرفی نوری باشد بر صراط و سبحان الله
بهتر باشد از هزار بنده آزاد کردن هر که این تسبیح بگوید لا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و این تسبیح کلمه
حملة العرش است بهر حرفی صد حسنه بنویسند و هر حرفی گنجی
نوری باشد بر صراط نماز ماه ایام و لیالی نماز شنبه
چهار رکعت بود در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی سه بار بخواند
خدای تعالی بیامرزد او را از درویدن او را از سیئه برات او شفاعت
کند هر که روز شنبه چهار رکعت نماز کند در رکعت اول فاتحه
یکبار و قل یا ایها الکافرون سه بار و چون فارغ شود آیة الکرسی بخواند
یکبار خدای تعالی بنویسد برای او بهر حرف قطرات باران زمین عبادت
کند هر که شب یکشنبه دو رکعت نماز کند در رکعت اول و دوم
فاتحه یکبار و آیة الکرسی و سبح اسم و قل هو الله احد بخواند یکبار

باشد
جون روز قیامت باشد روی وی جون ماه شب جهارده
هر که روز یکشنبه جهار رکعت نماز کند هر رکعتی فاتحه
یکبار و آمن الرسول یکبار بنویسد خدای تع بعدد مردان
و زنان و ترسایان عبادت یکساله هر که شب دوشنبه جهار رکعت
نماز کند در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد هفت بار
انا انزلناه یکبار و چون فارغ بگوید اللهم صل علی جبرئیل شود
صد بار خدای تع او را هفتاد کوشک بدهد و در هر کوشکی
بدهد و در هر کوشکی هزار سرا دهد و در هر سرای هفتاد هزار هفتاد هم
خانه در هر خانه هفتاد هزار کنیزک هر که روز دوشنبه
ده رکعت نماز کند در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی و ده قل
اعوذ یکبار بخواند خدای تع هر چه خواهد کناه وی را بیامرزد هر که
شب سه شنبه ده رکعت نماز کند در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة ا
لکرسی و قل هو الله احد یکبار بخواند از خدای هر چه خواهد بیابد
هر که روز سه شنبه بعد از نماز پیشین پنج رکعت نماز کند
در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله سه بار

بخواند

بخواند هفتاد روز گناه وی را ننویسند هر که شب چهارشنبه
دو رکعت نماز کند در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی و قل
هو الله احد هر کدام یکبار بخواند خدای تع هر گناه که وی
کرده باشد و آنچه کند از وی مرتفع کرداند هر که روز چهارشنبه
دو رکعت نماز کند در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد
و قل اعوذ هر یک سه بار بخواند منادی ندا کند نزدیک عرش
که ای بنده خدا خنک ترا باد ترا خدای تع ترا بیامرزید و عفو
کرد گناه ترا هر که شب پنجشنبه ده رکعت نماز کند در هر رکعتی
فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله و هر دو قل اعوذ
هر یک پنج بار بخواند چون فارغ شود پانزده بار استغفار
کند و ثواب این نماز به پدر و مادر دهد حق ایشان گذارده بود
هر که طاعت روز پنجشنبه کند فضیلت و ثواب همچنان باشد
که شب پنجشنبه و روز دوشنبه هر که هر روز بعد از نماز دیگر ده
بار انا انزلناه بخواند چنان بود که طاعت جمله خلایق آن
کرده باشد اما سنت بود که روز آدینه هزار بار انا انزلناه بخوانند

صلوات فرستند بر محمد و آل او هزار و اگر نتواند صد بار بگوید اللهم
صل علی محمد الاوصیاء المرضیین علی انبیائک و رسلک
بافضل برکاتک السلام علیهم و علی ازواجهم و علی احبا
هم و رحمة الله و برکاته و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال خمس من کن فیه
اسکن الجنة من کان عصمة امره لا اله الا الله و اذا بشر قال
بسم الله اذا انعم علیه قال الحمد لله و اذا اذنب قال استغفر الله ذنبا
قال استغفر الله و اذا اصابته مصیبة قال انا لله و انا الیه راجعون
مناجات خداوندا ضمیر ما را از ریب و شبهت خالی گردان و دل ما را
از جحود طغیان صافی گردان و خود را انیس ما انیس ما گردان و هر جا که
رزه نور روشنائی است برمزید گردان و دولت طاعت و عبادت
بر همه مستدام دار یا اله العالمین نقل است از سید رسل و قبل کل توکل
مامور با مر قل صدر کائنات و بدر آسمان موجودات منیر برج سعادت

خورشید

خورشید آسمان رسالت برگزیده حضرت الهی محمد رسول
الله این خواجه که شمه از نعت او بگوش رسانیدم چنین
میفرماید که پنج خصلت است که هر که این پنج خصلت را
جمع کرد بدان صفات موصوف مخصوص گشت پادشاه عالم
وی را بهشت ساکن کرداند اول آنکه کار وی و نظام امر وی در
زبان وی کلمه لا اله الا الله بود لا اله الا الله کلمه ایست که
حق تعالی اندیشه کرده است کشجرة طیبة کضرب الله مثلا
کلمة طیبة کشجرة طیبة درختی شاخ و برگ و میوه
نباشد ان مثل هذا الذی کشجرة ثابتة الایمان و اصلها
والصلوة الخمس جذعها والزکوة فرعها والصیام لحا
ها وفی روایة عروقها اوراقها و ولایت اهل بیت
النبی ثمرها فکانما لا تأکل الشجرة الا بثمرة طیبة
لا یکمل الایمان الا به لایتا و اصل او درخت ایمان است
و نماز پنجگانه تنه او است و زکوة فرع او است و روزه
ماه رمضان پوست او است و حج اسلام شاخ و برگ او است
و ولایت امیر المؤمنین و اهل بیت میوه او است چنانکه

درخت کامل وتمام نباشد الا بمیوه همچنین درخت اسلام ودین
تمام نباشد الا بولایت ومتابعت اهلبیت رسول ص
واله پس چون کلمه با شرایط بر زبان براند همه کلمه ان رفقا
تواند از دوزخ خلاصی یابد وبنعیم مقیم برسد لا اله الا
الله دوازده حرفست وسه حرف بدو رقم است تا را از غم
هر گناهی که کرده باشد یک حرف از حروف شهادت در مقابل آن
بایستد وآن گناه را محو کنند قوله تعالی ان الحسنات یذهبن
السیئات فی غلط کفتنم لا اله الا الله دوازده حرفست
ومحمد رسول الله دوازده حرفست چنانچه بیست وچهار باشد
وشبان روزی بیست وچهار ساعتست خدای تعالی میفرماید
که هر آن بنده که بیست وچهار حرف کلمه [illegible]
شهادت بر زبان براند بیست وچهار ساعت از شب وروز
عمر او در جهانیان یاد میکند در بقیه تعالی جان [illegible] ومالش در دنیا
در حصن میاید وعلی ولی الله یازده حرف [illegible] است

اکبر لا لا اکبر

اگر لا اله الا الله محمد رسول الله ضم کنی از هفت در دوزخ
خلاصی یابی ودرجه بهشتیان برسی آورده اند که رسول ص
علیه وآله وسلم انگشتری خود بسلمان داد تا لا اله الا الله
بر آنجا نقش بکند سلمان بفرمود تا محمد رسول الله نیز بر آن
ضم کنند بحضرت رسالت پناه آورد خواجه سه خط
دید نوشته رسول ص گفت یا سلمان این سه خط چیست
سلمان گفت یا رسول الله فرمودی که لا اله الا الله بدانجا
نقش کن من خواستم که محمد ص رسول الله بر آن ضم کنم
گفت این خط دیگر چیست جبرئیل ع گفت لا اله الا الله
خواست تو بود محمد رسول خواست سلمان بود که بآن ضم
شود خواست ما نیز آن بود که علی ولی الله بآن ضم کنیم که بی
ولایت علی کلمه شهادت قبول نیست ان الله تعالی عز وجل
خواجه فرمود که باری تعالی عالم عمودی آفریده است از یاقوت
سرخ که سر او در عرش است دیگر او در پشت ماهی که در
زمین هفتم است چون بنده باخلاص بگوید لا اله الا
الله عرش خدا در حرکت آید وبیست وی ان عمود وان ماهی

در حرکت آیند پادشاه عالم گوید ای عرش ساکن شو گوید چگونه
ساکن شوم که تو گوینده لا اله الا الله را نیامرزی
گوید ای فرشتگان من گواه باشید که من گوینده لا اله
الا الله را بیامرزیدم ثمن الجنة لا اله الا الله بهای
بهشت است خواجه فرمود که هر که صدق و اخلاص بگوید
که لا اله الا الله حق تعالی از گفتار او مرغ بیافریند علیه
جناحان ابیضان دو بال سفید داشته بود بانگ میکند حق تعالی
گوید ساکن شو گوید چگونه ساکن شوم که صاحب مرا بیامرزی تا
ساکن شوم حق تعالی گوید ~~چگونه ساکن~~ بیامرزیدم وپراوان مرغ
را خدای تعالی هفتاد زبان دهد تا استغفار میخواهد
صاحب خود را تا روز قیامت روایت است از ثمره شجره رسالت
گلبن باغ نبوت خلاصه خاندان مصطفائیه دودمان مرتضی
علی ابن موسی الرضا ع که وی روایت میکند از
پدران خود از رسول ع که پادشاه عالم فرمود که لا
اله الا الله دخل الجنة حصنی فمن دخل عن عذابی

یعنی لا

یعنی لا اله الا الله حصار منست هر که در حصار من آید
ایمن باشد از عذاب و چون این حدیث روایت کرد
گفت که این شرطهاست و من از شرطهای وی یعنی
هر کس اهلبیت را دوست دارد این کلمهای را از وی
مقبول باشد و در حصن حق آمده باشد قال النبی
ع م مفتاح الجنة لا اله الا الله کلید بهشت است
لا اله الا الله من کان آخر کلامه لا اله الا الله
دخل الجنة و هر که آخر سخن گفتار وی لا اله الا الله
باشد در بهشت رود آورده اند که جهودی بخدمت
رسول ع آمد و شد کردی روزی چند نیامد خواجه از حال
وی پرسید گفتند بیمارست از انجا که خلق عظیم خواجه
بعیادت وی رفت جوان را در حال نزع یافت گفت ای
جوان بگو لا اله الا الله محمد رسول الله و علی الله تا به
بهشت روی جوان خواست که بگوید پدرش حاضر بود
به پدر باز نگریست پدرش گفت تو دانی اگر خواهی محمد را
اجابت کن پس کلمه شهادت بر زبان راند و جان بحق

تسلیم کرد خواجه گفت کار وی بسازید چون از وی
بپرداختند و جنازه اش برداشتن خواجه به
تشییع جنازه بیرون شد و بر سر انگشتان پای براه
می رفت گفتند یا رسول الله چرا پای بر زمین
نمی نهی گفت از بسیاری فرشتگان که حاضر بند از زمین
آن مقدار خالی نمانده است که من پای بر زمین نهم
گفتند یا رسول الله وی این منزلت بچه یافت گفت
بانکه آخرین گفتار او لا اله الا الله بود اگر بنده او
قات خود را در کفر و عصیان سر آورده باشد چون توبه
کند و بدرگاه وی رجوع کند و کلمهٔ شهادت بر زبان راند
حق تعالی بروی رحمت کند آورده اند که هندوی بود در
هندوستان که هفتاد سال بت را سجده کرده بود روز
وی را حاجت پیش آمد و آن روز هفتاد بار پیش آن
بت روی بر زمین نهاد و حاجت خود عرضه داشت
روا نشد با خود گفت هفتاد سال است که بت را سجده میکنم سی
اجابت نیامد و اجابت نکرد یکبار خدای آسمان را

بخوانم

بخوانم سر بسوی آسمان کرد و گفت یا صمد از ملکوت
آواز آمد که لبیک یا عبدی مثل تلفظ غلغله در
ملکوت افتاد که خداوندا این کافر را هفتاد سال بت را
پرستیده است و امروز وی را هفتاد بار سجده کرده است
اجابت نیامد یکبار که ترا بخواند لبیک عبدی جوابش
دادی پادشاه عالم گفت ساکن باشید ای فرشتگان
من او صنم را بخواند اجابت نیامد صمد بخواند اگر اجابت
نیامدی میان صنم و صمد چه فرق بود من بر خود واجب کرده
ام که هر که بدرگاه من رجوع کند بروی رحمت کنم
من گفته ام كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ و من گفته ام
رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و گفته ام قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ
أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
خواجه فرمود که پادشاه عالم صد جزء رحمت آفریده است نود
نه جزو نزد یک خود نگاه داشته و یک جزو بر همه خلقان
است آن یک جزو رحمت است و چون روز قیامت باشد

آن جزو و رحمت را با نود و نه جزو دیگر جمع کند تا صد جزو
گردد و این صد جزو رحمت را بر سر امت محمد ص بدارند
فردا قیامت و خدای تعالی را با امتان محمد ص چندان
رحمت باشد که ابلیس طمع رحمت کند اگرچه بدو نخواهد
رسید آورده اند که کافری بود در بنی اسرائیل ششصد
سال در کفر بود موسی ع بکوه طور مناجات میرفت کافر
گفت ای موسی خدا را بگو که مرا از خدائی تو ننگ همی آید
و اگر تو روزی دهنده منی مرا روزی تو نمی باید موسی
ع برسانیدن این پیغام شرم داشت حق تعالی گفت ای موسی
چرا پیغام آن بنده باز نرسانی که با بیگانگی میکند موسی
ع گفت خداوندا تو میدانی که او چه میگفت گفت
ای موسی ع برو بگو اگر ترا از خدائی من ننگ میاید مرا
از بندگی تو ننگ نمی آید و اگر ترا روزی من ننگ میاید من
ترا روزی میدهم موسی ع باز گشت و پیغام برسانید کافر
ساعتی در پیش افکند انگه سر بر آورد و گفت ای موسی ع
بزرگ پادشاهیست و کریم خداوندیست دریغا که عمر

ضایع

ضایع کردم اسلام بر من عرضه کن کافر کلمه شهادت
بر زبان براند و سجده کرد و جان عزیز تسلیم کرد روح وی را
بعلیین برسانیدند بیک کلمه توحید بجده کفر ششصد ساله
را بیامرزید چه عجب اگر سجده و توحید هفتاد ساله کفر
بیامرزد بیت ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا
وظیفه خور داری دوستان را کجا کنی محروم تو که با دو
شمنان نظر داری از آن پنج خصلت که موجب
بهشت است آنست که هر مرد را ابتدا اقوال بسم الله
یعنی در ابتداء هر عملی و آغاز هر شغل و گفتارش بسم الله
بود قال النبی ص کل امر ذی بال لم یبدأ فیه به
بسم الله فهو ابتر یعنی هر کاری که کنند و امری که
بجا آورند چون ابتداء بنام او نکنند ابتر و بی برکت باشد
در چند جایگاه فرمود که ابتدا بنام او کنید قوله تعالی اقرأ
باسم ربک الذی الاکرم و جای دیگر فرمود و کلوا
مما ذکر اسم الله علیه مهتر عالم فرمود که اذا سمی الله

الْعَبْدُ عَلَى طَعَامِهِ لَمْ يَنَلِ الشَّيْطَانُ مِنْهُ چون بنده
طعام خورد اگر بسم الله بگوید شیطان از طعام او تناول
نكند و اگر نگوید تناول كند در حدیث دیگر آمده است
چون بنده مؤمن بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ گوید پروردگار
عالم بعدد حرفی گو بنده را چهار هزار حسنه نویسند
چهار هزار سیئه محو كنند و چهار هزار درجه اش بردارند
آورده اند كه رسول روزی بگورستان گذر میكرد چون
بنزدیك رسید یاران را گفت بتعجیل بروید بتعجیل برفتند
در وقت مراجعت چون بدانجا رسیدند یاران خواستند
كه به تعجیل روند خواجه گفت میكنید گفتند یا رسول الله
در وقت رفتن بتعجیل فرمودی گفت شخصی عذاب میكردند
ناله و فریاد او بمن رسید اكنون بروی رحمت كردند گفتند
یا رسول الله و سبب رحمت چه بود جبرئیل آمد گفت
این مردی بود فاسق بسبب فسق و گناه وی ویرا عذاب
میكردند كودكی ازوی مانده بود این ساعت ویرا بمكتب
نشاندند معلم ویرا تلقین بسم الله حق تعالی وحی فرستاد

كودكی كرد

بفرشتگان
كرد كودك چون بزبان راند كه بسم الله حق وحی فرستاد
عذاب كه پدر ویرا عذاب میكنند میكنید نیكو نبود كه پسر یاد كرد
بود و پدرش را عذاب كنم كه پدر ویرا عذاب كنم خواجه
كه گفت چون معلم كودكی را تلقین بسم الله كند و كودك
بر زبان راند حق تعالی برات بفرستد كه كودك و پدر و مادر ویرا
و معلم ویرا از دوزخ برهانم طفل بی طاعت از ره مجاز
نام پادشاه بنده نواز بر زبان راند چهار كس از وی
آزادی یابند اگر بنده در مقام آرزومندی از سر نیاز
نام پادشاه بی نیاز بر زبان راند بنگر كه چه منزلت
یابد بیت بذكر الله ذی الجلال أخی الفلب في
الظلم اللیالی اذا مسنی عطش شدید بذكر الله كان
الماء الا الله بیت بنام تو زهر شدم چون شراب
یاد تو این دلم شاد غمناك با عشق تو گر در آتشم باید
شد نسوزم و ندارم از آتش باك و اذا نعم علیه قال
الحمد لله چون از خزانه پادشاه عالم نعمتی و خلعتی

ولتزید یعنی بوی رسد در عقب آن نعمت شکر آنرا بر زبان نش
الحمد لله بود در بهشت عنبر سرشت مقام کند روایت است
که نوح پیغمبر علیه السلام چون طعام خوردی گفتی الحمد لله و چون
آب بیاشامیدی گفتی الحمد لله چون جامه در پوشیدی
گفتی الحمد لله و چون بر مرکب نشستی گفتی الحمد لله حق تعالی
نام او را از جمله شاکران نوشت انه کان عبدا شکورا
حمد از شکر عام تر است حمد بر فضائل او باشد بر نعمت او مقبول
حمده الرجل على انعامه و حمدته على شجاعته شکر بر نعمت
باشد حمد بر زبان که قل الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة
ولا ولدا و کذا شکر بارکان باشد که اعملوا آل داود شکرا
حمد بی شکر است که الحمد لله رأس الشکر با الشکر لله
عبدا لم یحمده شکر نکرده باشد خدا یرا بنده که حمد
نکند شکر قید نعمت عاجل است و صید نعمت آجل
اگر شکر کنی بر تو بماند و زیاده گردد قوله تعالی لئن شکرتم
لازیدنکم آورده اند که در بنی اسرائیل درویشی بود جا آمده
روزی فرشته پیش او گفت حق تعالی شما را نعمی کرامت

کرده است در جوانی میخواهی یا در پیری گفت با عیال مشورت کنم
چون با عیال مشورت کرد عیال گفت در جوانی اختیار کن
حق تعالی در نعمت بر ایشان بگشاد ایشان نیز در خیرات باز
کردند و بعمارت مسجدها و پلها قیام نمودند و نفقه در میان درویشان
و مسکینان و یتیمان چون ایام جوانی و نعمت بگذشت آن فرشته
باز آمد گفت ایام جوانی و نعمت بگذشت پیری و درویشی را آماده
باشید هر دو غمناک با خانه آمدند زن را خبر داد زن گفت فرشته
را بگو حق تعالی چنین معامله معروف و مشهور است او میداند
ما درین نعمت شاکر بودیم و زنده کانی نه چنان کردیم که
مستحق زوال نعمت باشیم مرد با زن گفت فرشته گفت راست
میگوید حق تعالی این نعمت شما بنفی کذاشت تا زنده باشید
بشکر شما ما درین نعمت شاکر بودیم قال و اذا اذنبا قالا استغفر ذنب‌ها
الله یعنی چون بواسطه شیطان خلاف امر رحمت کنید و گناهی که بر دست
شما روان شود در عقب آن مرهم زخم گناه استغفر الله بود

خواجه گفت خوب نباشد بر گناه کسی که استغفر الله گوید و
استغفار کند و اگر چه روزی هفتاد بار بر سر گناه شود و گفت
خنک بنده که فردای قیامت چون نامهٔ اعمال او باز کنند
در زیر گناه او نوشته باشد که وی گفته باشد که استغفر الله اما
شاهدان استغفار الله را شرطها نهاده است آورده اند که یکی در
حضرت وی گفت وای کل استغفر الله حبیب و هو السم واقع علی
سیئة مقام یعنی استغفر الله اسمیست بر شش معنی اول گنه
پشیمان است بر گذشته دوم عزم است با بنده با برکت سیم بر
حقوق مردمان باخبر باشی که هر که را حق بر ذمهٔ تو است
ادا کنی چهارم فریضه را ضایع گذاشته ادا کنی بقضا پنجم
آن گوشت که بحرام بر تو رسته است بریاضت زایل گردانی تا بجای
آن گوشت از حلال بروید ششم آنکه نفس خود را الم طاعت بچشانی
چنانکه حلاوت معصیتش چشانیده هر که بدین خصال قیام نمائی
بعد از ان بگو استغفر الله قبول باشد فاما از ان پنج خصلت اولین
که ذکر میرود آنست که چون ترا مصیبت پیش آید بگو انا لله وانا الیه
راجعون چنانکه

راجعون چنانکه میفرماید اذا اصابتهم مصیبة اگر در نفس و مالش
یا در اهل و عیالش مصیبت روی بوی آرد دست در دامن صبر باید زد
و رجوعش بکلمهٔ انا لله بود خواجه فرمود که صبر بر سه نوع است صبر
مصیبت و صبر بر طاعت و صبر بر معصیت رسد بران صبر کند سیصد
درجه وی را در بهشت حاصل شود و اگر در طاعت و زحمت مشقت بوی
رسد دران صبر کند ششصد درجه وی را در بهشت حاصل شود و اگر نفس
خود را از ان باز داد هفتصد درجه وی را در بهشت حاصل شود
بزرگی وی را پرسیدند که صبر چیست گفت زهر را چون شکر خوردن و چون
شکر پیش آمد نهر گاه محبوب روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
انه قال اخبرنی جبرئیل عن الله جل جلاله انه قال بعزتی وجلالی
وارتفاع مکانی لو ان العاق لوالدیه یعمل باعمال الانبیاء
جمیعا لم اقبلها منه خواجه فرمود که جبرئیل امین ولتن بیک حضرت
رب العالمین مرا خبر داد که باری عالم بعظمت و بزرگواری خود سوگند
خورد و قسم یاد کرد که اگر بنده از بنده کان عمل جمله سیاره پیغمبران

نفرع دی بایل غضب

بنغران کند و وی را بدرگاه آورد و چون مادر و پدر از وی آزرده باشند
از وی نپذیرم و بر وی رحمت نکنم آورده اند جوانی بود در عصر
رسول ع که نام وی علقمه و چون بدر مرگ رسید خواجه سلمان
و بلال و عمار را گفت که وی را بکلمهٔ شهادت یاری دهید برفتند و هر چند
خواستند که کلمه بگوید نتوانست گفت رسول را خبر دادند حضرت
رسول پرسید که مادر و پدر دارد گفتند مادر پیر دارد خواجه ع گفت
سلمان را که بر مادر او برو و از من پرسان بدان و بگو اگر میتوانی آمدن سلام
پیش من آی و اگر نه من پیش تو آیم مادر علقمه را از این خبر دادند گفت
تن و جان من فدای رسول باد من بخدمت وی روم عصا بر
گرفت و بحضرت رسالت پناه آمد خواجه گفت که میان تو و علقمه چه
گونه است گفت یا رسول الله از وی آزرده ام که فرمان زن میبرد خواجه
ع اظهار وی بیاران کرد و گفت که خشم وی است که زبان علقمه را در بند
کرده است بلال را گفت برو و هیزم و آتش بیاور تا علقمه را بسوزانم
پیرزن فریاد برآورد که یا رسول الله تا بدین حد نه چندان از وی آزرده
ام جگر گوشهٔ منست مرا کی طاقت آن باشد که او را در پیش

من بسوزانی

من بسوزانی خواجه ع گفت بدان خدای که جان من بدست
قدرت اوست که اگر از وی راضی نشوی نماز و روزه و
عبادت وی حق تعالی قبول نکند و در آتش دوزخ وی را
بسوزانند پیرزن گفت یا رسول الله تو را و حاضران را گواه گرفتم
که از علقمه خشنود شدم خواجه گفت ای بلال برو بنگر که حال
علقمه چگونه است بلال بر در سرای وی رسید آواز علقمه شنید
که کلمهٔ شهادت میگفت پس در آن روز علقمه وفات یافت
چون وی را دفن کردند خواجه بر سر خاک بایستاد گفت
هر که رضای زن بود رضای مادر اختیار نکند حق تعالی وی را لعنت
کند و فرض و سنت وی قبول نکند گفت الجنّة تحت اقدام
الامّهات یعنی بهشت در زیر قدمهای مادران است آورده اند که یکی
از بزرگان بصره گفت که خواستم که بحج روم از بصره بیرون آمدم جوانی
را دیدم که از پیش میرفت نعره بزد و بر زمین فرو شد و رکوی و
عصا بماند پیری را دیدم که از پس من در آمد و گفت جوانی را دیدم
که رکوی و عصا در دست گرفته گفتم آری توجه داشتی گفت او
پسر من بود از وی آزرده بودم که بی اجازت من میرفت گفتم

از قنطار بصره بیرون نرود نجندانکه ترا از بیی فرو برد حق تع
دعاء مرا اجابت کرد تصدیق این قول رسول ست که ثلاثة
دعوات مستجابات لا شک فیهن دعوة المظلوم ودعوة المسافر
ودعوة الوالدین علی ولده یعنی میفرماید که سه دعاست که باجابت
مقرونست ودران هیچ شک نیست یکی دعای مظلوم حق
تع سوکند خورده است بعزت وجلال خود که نصرت وی کند اگرچه
بعد از مدتی باشد دوم دعای مسافر که از خانمان وخویشان
وفرزندان دور مانده باشد ورنجت ومشقت سفر کشیده هر دعایی
که کند حق تع اجابت کند سیم دعای پدر ومادرست در حق فر
زندان وی یعنی لعنت که پدر ومادر بر فرزند کنند انرا اجابت کند
پس پدر ومادر را بران مدار که ترا لعنت کنند که بادشاه
عالم شکر مادر وپدر را با شکر خود قرین کرده وفرموده ان اشکر
لی ولوالدیک چند چیز قرین کردانیده است که یکی بی دیگری
مقبول نباشد اگر یکی را از معصومان انکار کند آورده اند که روزی
جگرگوشه مصطفا علی ابن موسی الرضا حاضر بود گفت که
امروز علی ابن حمزه البطائنی وفات یافت این ساعت

حیان باشند که همه انکار کنند

ویرا من کردند وفرشتگان گور از وی پرسیدند که خدای
تو کیست گفت الله جل جلاله گفتند رسول تو کیست گفت
محمد گفتند ولی تو کیست گفت علی ابن ابی طالب گفتند
بعد از وی کیست گفت حسن ابن علی گفتند بعد از وی
کیست گفت حسین ابن علی گفتند بعد از وی کیست گفت
علی ابن الحسین گفتند بعد از وی گفتند بعد از وی گفت امام
جعفر صادق گفتند بعد از وی گفت امام موسی ابن جعفر
گفتند بعد از وی کیست فرو ماند چندبارت سؤال کرد ندانست
متمعه از آتش بر سرش زدند و آتش بروی افتاد و گو
رستی پر آتش شد تا قیامت پر آتش باشند
می بلانه که اگر یکی را نشناسی چنان باشد که هیچکدام را نشناخته
دیگر فرمود قوله تع اقیموا الصلوة واتوا الزکوة یعنی نماز بپای
دارید وزکوة بدهید و هر نماز بپای دارد وزکوة نه دهد نماز از وی مقبول
نباشد آورده اند که نماز یک ساله بنده بنده را در زیر عرش بدارند تا
وقتی که زکوة برسد نماز وزکوة در محل قبول رسانند واگر نه نماز
او را هما نجا بگذارند وچون روز قیامت باشد فرشتگان با هیبت

محمد باقر

زکوة داده اگر زکوات

از حجاب بیرون آیند هر که زکوة نداده باشند چون ایشان را
بینند از ترس بروی در افتند و آنان که زکوة داده باشند جبرئیل
ایشان را گوید که ایمن باشید که بر شما خوفی نیست چنین باشد که هر که در
دنیا خراج سلطان داده باشد اگر چه عاملان صعب او ببیند از ایشان
نترسد و آنکه خراج را نداده باشند از ضعیف ترین عامل بترسد قوله
تعالی ان اشکر لی و لوالدیک یعنی شکر من گوی و شکر مادر و پدر که شکر
خدای تعالی بی شکر مادر و پدر قبول نباشد و طاعت ایشان داد
و در روی ایشان سخن درشت مگو و بانگ بر ایشان مزن قوله تعالی و لا تقل
لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما و بالجمله خلق نیکو
خوش گوی تا دوستان و برادرانت بسیار باشند قال امیر النحل
من عذب لسانه کثرت اخوانه گر زبانت خوش است جمله خلق
در مودت برادران تواند ور زبانت بد است در خانه خصم جان تو چاکران
تواند و امام معصوم امام زین العابدین ع گفت که جمله مؤمنان
را بمنزلت چه خویشان و اهل بیت خود دانید بزرگتر ایشان بمنزلت
پدر همزاد را بمنزلت برادر خود و برادر خرد را بمنزلت فرزند بر همه ظن
نیکو برید همه را از خود بهتر دانید هر کسی اول از تو بزرگتر باشد چنان باید
که دانی که او بایمان و عمل صالح بر من سبقت گرفته است و از من بهتر باشد

دیگر

باشند و اگر از خود بهتر باشد بگو که من بگناه از وی سبقت کرده ام
و اگر هم زاد تو باشد بگو که من در گناه خود به یقینم و در گناه او بی
شک و بر این گناه نباشند و مراهت پیش وی از من بهتر
باشد چنانکه مادر و پدر را بر تو حق است استاد را نیز حق است بر تو
آنکه تعظیم کنی و برا بزرگ دانی و عیبهای وی را بپوشی و مناقب
وی را اظهار کنی و اگر کسی از وی چیزی پرسد در پیش وی بجواب
مشغول نشوی و در همه حال و بر او حرمت داری و حق همسایگان
آنست که پنج نوع ایشان نرنجانی و اگر بخواند اجابت کنی و اگر
محتاج شود دست گیری و اگر قرض خواهند توانی بدهی و اگر خیری
بوی رسد تهنیت گوئی و اگر بیمار شود بعیادتش روی و اگر بمیرد
بجنازه اش حاضر شوی اما همسایه بر سه نوع است همسایه ایست
که وی را سه حق است و همسایه ایست که وی را دو حق است و همسایه ایست
که وی را یک حق است آنکه او را سه حق است همسایه خویش مؤمن است
و حق همسایگی و حق خویشی و حق ایمان دارد و همسایه ایست که او را دو
حق است که نه خویش است و نه مؤمن حق همسایگی دارد و همسایه

يصدق على السوالب فان المفهوم الحملية اصطلاحاً
هو القضية التي يكون طرفاها مفردين اما بالفعل او بالقوة وهذا المفهوم
كما يصدق على زيد قائم يصدق على زيد ليس بقائم بلا تفاوت وكذا الحال
في مفهوم المنفصلة والمتصلة اصطلاحا بل نقول اطلاق الشرطية على
المنفصلة ايضا بحسب المفهوم الاصطلاحي كاطلاقها على المتصلة وان لم
يكن من الشرط بحسب اللغة في المنفصلة ظ وقد يتوهم من قوله ايضا اجراء
هذه الاسامي على السوالب بحسب المفهوم اللغوي ان اجراءها على الموجبات
بحسب المفهوم اللغة وليس كذلك بل اجراء هذه الاسامي عليهما معاً
بحسب المفهوم الاصطلاحي قطعا فالاظهر في العبارة ان يقال ليس
اطلاق هذه الاسامي على هذه القضايا بحسب مفهوم اللغة
واما في السوالب فلتشابهها اياها في الاطراف
فقد يتوهم من هذه العبارة انهم اطلقوا هذه الاسامي على الموجبات
اولا لتحقق المعاني اللغوية فيها ثم نقلوها منها الى السوالب لمناسبة
بينهما للمشابهة في الاطراف والظاهر انهم نقلوا هذه الاسامي منها ا
المعاني اللغوية الى المفهومات الاصطلاحية بناء على وجود المناسبة

في بعض افراد

في بعض افراد هذه المفهومات اعني الموجبات فان هذا القدر من المناسبة
كاف في صحة النقل فلا حاجة الى التزام النقل مرتين واما ذكر اقسام
الشرطية فيما فيما العرض الاقسام الاولية هي الحملية والشرطية
وانما ذكر الموجبة والسالبة في الحملية على سبيل التنبيه فان مفهوم الحملية
انما ينضبط بذكرهما وكذا ذكر المتصلة والمنفصلة ههنا لانهما حقيقتان
مختلفتان تحت الشرطية فلا تحصيل لمفهومها الا بهما واعتبر في المتصلة
الايجاب والسلب كما ذكرنا في الحملية وذكر في المنفصلة انواعها المختلفة
لينضبط ويشير الى الايجاب والسلب في جميعها لما ذكرنا واعلم ان
انقسام القضية الى الحملية والشرطية حصر عقلي واما انقسام الشرطية
الى المتصلة والمنفصلة فليس كذلك لان الشرطية طرفاها قضيتان بالقوة
القريبة من الفعل والنسبة بين القضيتين لا يمكن ان يكون بحمل احدهما
على الاخرى بل لا بد ان يكون هناك نسبة غير الحمل ولا يلزم ان يكون
النسبة التي هي غير الحمل منحصرة في الاتصال والانفصال لجواز ان يكون
بوجه آخر فهذه قسمة استقرائية اذ لم يوجد في العلوم ومتعارف
اللغة نسبة بوجه آخر معتبرة بين اطراف القضايا وانما قيد بها

از حجاب بیرون آیند هر که زکوة نداده باشند چون این را به
بینند از ترس بروی در افتند و آنان که زکوة داده باشند جبرئیل
این را گوید که ایمن باشید که بر شما خوفی نیست چنین باشد که هر که در
دنیا خراج سلطان داده باشد اگر چه عاقلان صعب ببینند از این
نترسد وانکه خراج را نداده باشند از ضعیف ترین عامل بترسد قوله
تعالی أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ یعنی شکر من کوی و شکر مادر و پدر که شکر
خدای نعمتی شکر مادر و پدر قبول نباشد و طاعت ایشان داد
و در روی ایشان سخن درشت مکو و بانک بر ایشان مزن قوله تعالی وَلَا تَقُلْ
لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا و بجمله خلق را سخن
خوش کوی تا دوستان و برادرانت بسیار باشند قال امیر النحل
ع مَنْ عَذُبَ لِسَانُهُ كَثُرَ إِخْوَانُهُ کر زبانت خوش است جمله خلق
در مودت برادران تواند ورنه زبانت بدست در خانه خصم جان تو چاکران
تواند و امام معصوم امام زین العابدین ع گفت که جمله مؤمنان
را بمنزلت همه خویشان و اقربای خود دانید بزرگتر ایشان را بمنزلت
پدر همزاد را بمنزلت برادر خود و برادر خرد را بمنزلت فرزند بر همه ظن
نیکو برید همه را از خود بهتر دانید هر که سال از تو بزرگتر باشد چنان باید
که دانی که او پیش از تو ایمان و عمل صالح بر من سبقت گرفته است و از من بهتر باشد
دیگر

فيها المتصل اللازمة لها فانه لو كان هذا العدد اما زوج واما فرد
فزوجه وذلك انه لو كان هذا العدد زوجا لم يكن فردا وان كان فردا
لم يكن زوجا وعى هذا قياس ما عداه فالمتصلة هي التي يحكم
فيها بصدق قضية او لا صدقها المتصلة الموجبة هي
التي يحكم فيها ما يقال بحقق قضية بتحقق قضية اخرى فان اكتفى بمطلق
هذا الاتصال سميت متصلة مطلقة وان قيد الاتصال بكونه لزوميا
سميت متصلة لزومية او بكونه اتفاقيا سميت متصلة اتفاقية والمتصلة
السالبة هي التي يحكم فيها السلب ذلك الاتصال اما مطلق او لزومي
او اتفاقيا والمنفصلة الموجبة هي التي يحكم فيها بالتنافي بين قضيتين اما
في التحقق والانتفاء معا او في احدهما فان اكتفى بمطلق التنافي سميت
منفصلة مطلقة وان قيد التنافي بكونه ذاتيا سميت منفصلة عنادية
وان قيد بالاتفاق سميت اتفاقية والمنفصلة السالبة هي التي يحكم
فيها بسلب ذلك التنافي اما مطلق او مقيدا بالعناد او الاتفاق
وستسمع عليك تفاصيل هذه المعاني في المتصل والمنفصل من مباحث
الشرطيات ومفهوماتها الاصطلاحية كما يصدق على الموجبات

على الشرطيات لبساطتها فان الحملية وان كانت
مركبة في نفسها الا انها يقع جزء الشرطية فيكون بسيطا بالقياس
اليها اي يكون اتم جزء منها ولا نعني ان الحملية بجميع اجزائها يقع
جزء للشرطيات ولا حكم فيهما بل يعني ان الحملية اذا كانت قضية بالقوة
القريبة من الفعل اي ملحوظة بتفاصيل اجزائها التي هي سوى الحكم يكون
جزء منها فكي نهاية ما جزء منها فاستحق بذلك تقديم مباحثها
على مباحث الشرطية ويسمى موضوعا هذا انسب باول المبتدا
والفاعل ايضا فان زيد في قائم زيد موضوع ولفظ قائم المحمول
لان محصل معناه زيد قائم او ذو قول في زمان الماضي
والحاصل ان اجزاء الحملية اربعة هي المحكوم عليه وبه
والنسبة بينهما ووقوعها او لا وقوعها وهذه الاربعة معلومات
وادراك الثلثة الاول منها من قبيل التصورات التي من شانها ان
يكتسب بالقول الشارح وادراك الاخير اعني ادراك وقوع النسبة
او لا وقوعها هو المسمى بالتصديق الذي من شانه ان يكتسب بالحجة
ويسمى هذا الادراك حكما وقد يسمى هذا المدرك اعني وقوع

النسبة

النسبة او لا وقوعها حكما ايضا ولذلك قيل لا بد في القضية من
الحكم فانه فان اللفظ الدال على وقوع النسبة ايضا اقول دلالة
والحجة مطردة وان كانت الرابطة وهي غير مستقلة لتوقفها
على المحكوم عليه وبه يعني ان النسبة التي بها ربط المحكوم به
بالمحكوم عليه معقولة من حيث انها حالة بينهما اله التعريف حالهما و
لا يكون من مستقلا يصلح لان يكون محكوما عليه وبه فاللفظ الدال
عليها يكون اداة لكنها قد يكون في قالب الاسم كهو في المثال المذكور
وقد بنا فيها في ذلك بان لفظ هو في زيد هو عالم يدل على زيد
لانه ضمير راجع اليه فلا يكون رابطة وبقي الرابطة في هذه القضية
هي حركة الرفع لانها دالة على الارتباط والاسناد وقد يكون في
قالب الكلمة كان الناقصة وما يتصرف منها وتسمى زمانية لدلالتها
على الزمان بخلاف لفظ هو ونحوه فانها ادلا دلالة لها على الزمان
اصلا وقد يوقش فيها ايضا بان مدلول كان زائد على مدلول
الرابطة لانه كان على الزمان الذي لا مدخل له في الرابط
اشارة الى ان اللغات مختلفة في استعمال الرابطة

قيل وجه الضبط ان كونها ثلثة بحسب الوجوب والامتناع والجواز يعدها
في ثلثة اخرى هي مجموع الرابطتين معا والرابطة الزمانية وحدها
وغير الزمانية وحدها وفيه بعد لا يخفى ولعل العجم لا يستعمل حاليته
عنها نفهم ذلك بقولهم زيد دبير است ومنجم فان قولهم ومنجم
قضية خالية عن الرابطة وهذا لا يشمل القضايا الكاذبة
قيل انها لا يشملها اذا حمل الصدق على ما هو في نفس الامر واما اذا حملت
على ما هو اعم من الصدق بحسب نفس الامر وما هو بحسب زعم القائل.
فيشملها قطعا وانت تعلم ان المتبادر من عبارة المص هو الصدق في
نفس الامر والتوفيقات بحسب حملها على ما يتبادر منها
لان البعض غير معين وهذا الكلام ظاهر والتحقيق فيه انك اذا
قلت ليس بعض الحيوان انسانا فان اردت بحرف السلب سلب المحمول
عن الموضوع كان سلبا جزئيا وان اردت سلب القضية مع انها
ليست بمحصورة كان سلبا كليا لان سلب الايجاب الجزئي يستلزم السلب
الكلي فمع هذا السر كل يحتمل ان يكون سلبا كليا بان يقصد بحرف
السلب سلب المحمول عن الموضوع المذكور وهو كل واحد واحد وان

يكون سلبا

يكون سلبا جزئيا بان يقصد به سلب القضية الحقيقية كقولنا الحيوان
جنس والانسان نوع زعم بعضهم ان مثل هذه القضايا تسمى
عامة لان الموضوع فيها الطبيعة بقيد العموم فان الحيوان من حيث انه
عام موصوف بالجنسية والانسان من حيث عمومه موصوف بالنوعية و
مثل الطبيعية نحو قولنا الانسان حيوان ناطق فراد وافق القضايا
خاصا والحق ان تلك القضايا طبيعية لان المحكوم عليه بالجنسية
هو طبيعة الحيوان وكيف لا والمحكوم عليه ههنا ما يفهم من لفظ الحيوان
وهو الطبيعة وحدها وان كان ثبوت الجنسية لها في نفس الامر باعتبار
كلها اي ان المحكوم عليه بالضحك في قولنا الانسان ضاحك هو طبيعة
الانسان وان كان ثبوت الضحك لها في نفس الامر باعتبار كونها
متحققة فان القيد المعتبر في ثبوت المحكوم به للمحكوم عليه في نفس الامر
لا يجب ان يلاحظ في الحكم بثبوته له وان لوحظ لم يتحقق القضية وحصرها
ولا في ستة لان القيود المعتبرة غير محصورة في عدد والحق
انحصار القضية في الاقسام الاربعة بوجه التقسيم المذكور في الشرح
احسن مما في المتن والطبيعيات لا اعتبار لها في العلوم

و ذلك لان الموجودات المتأصلة هي الافراد والطبيعة انما توجد
في ضمنها والمقصود من العلوم معرفة احوال الموجودات المتأصلة فان
قلت الشخصية ايضا ليست معتبرة في العلوم اذ لا يبحث فيها عن الاشخاص
قلت هي معتبرة في ضمن المحصورات بخلاف الطبيعية فانها ليست
معتبرة في ذاتها ولا في ضمن المحصورات لان الحكم فيها على الافراد دون الطبايع
وايضا الشخصية قد تقوم في الطرف مقام الكلية فينتج في كبرى الشكل الاول كقولنا
هذا زيد وزيد حيوان فهذا حيوان بخلاف الطبيعية فانها لا تنتج
في كبرى الاول كقولك زيد انسان والانسان نوع مع انه لا يصدق
زيد نوع تنبيها على الانتاج بهذه الفايدة ويمكن تحصيلها
بان يوكل موضوع محمول لكن يفوت فائدة الاختصار فلجمع الفايدتين
اختار ما اختار لما انهم في قسم التصورات اخذوا مفهومات
الكليات من غير اشارة الى مادة بل اخذوا مفهوم النوع
والجنس وغيرها مطلقا من غير اشارة الى طبيعة خاصة نوعية
او جنسية كالانسان والحيوان وجعلوا هذه المفهومات المجردة
عن خصوصيات الطبايع الشاملة اياها باسرها محكوما عليها

ليكون

ليكون الاحكام الواردة عليها متناولة لجميع طبايع الاشياء فلذلك
صارت مباحث التصورات قوانين منطبقة على الجزئيات وكذلك
اخذوا مفهومات القضايا واجزاءها عن الخصوصيات واجروا عليها
الاحكام فصارت مباحث التصديقات ايضا قوانين منطبقة
على الجزئيات فصار مباحث الفن كلها قوانين يعرف منها احوال
جزئياتها فليس معناه ان مفهوم ج مفهوم وقد نبهني
كما سبق ان لفظة كل سور تبين كمية الافراد فاذا قيل كل ج علم ان
المراد ما صدق عليه ج من افراده لا مفهومه والا لكان لفظ
كل زايدة لا فايدة فيها الا ان تراد بها معنى الكل فيكون كل ج اي
كل هو ج وهو مستقلا جدا فلا وان يبقى اذا قلنا ج ب
فلا نعني به ان مفهوم ج مفهوم ب والا لم يكن هناك حمل بحسب
المعنى بل بحسب اللفظ ولا نعني به ايضا ان مفهوم ما ج يصدق
عليه مفهوم ب والا لكانت قضية طبيعية غير معتبرة في العلوم
بل نعني به ان ما صدق عليه ج من الافراد يصدق عليه ب
فاذا قرن ج بلفظ كل كان المعنى كل ما صدق عليه ج من الافراد
صدق عليه ب فان قلت لما ان لم قد عرفت ان كل كلي

لہ مفهوم وما صدق علیه من الافراد فالکل واحد من ج و ب
مفهوم ما صدق علیه من الافراد فلکل واحد فیتصور ههنا کما تری
اربعة الاول ان مفهوم ج مفهوم ب وقد عرفت بطلان الثانی
ان ما صدق علیه ج من الافراد ثبت له مفهوم ب وهو المراد الثالث
ان ما صدق علیه ج هو ما صدق علیه ب وهو ایضا بطلان لان
صدق علیه الموضوع هو بعینه ما صدق علیه المحمول سواء انحصر فی کل ما صدق
علیه المحمول فی ما صدق علیه الموضوع او لم ینحصر واذا اتحد ما صدق
علیه کان مفهوم القضیة ثبوت الشیء لنفسه فیکون ضروریا فینحصر القضایا
فی الضروریات فان قلت یرد علیه نقض بارادة الافراد منهما معا ینبغی
ان لا یکون فی القضیة حمل بحسب المعنی لاتحاد الموضوع والمحمول ح
فی الحقیقة ولذلک قال ضرورة ثبوت الشیء لنفسه
قلت متحدان الحد حقیقة لکنهما اختلفا من جهة ان الافراد
اعتبرت فی جانب الموضوع من حیث انها یصدق
علیها ج وفی المحمول من حیث انها یصدق علیها ب وهذا
المقدار الدخل فی التغایر کاف فی صحة الحمل بحسب
المعنی واما اعتبار التغایر فی مفهوم واحد باعتبار

الدلالة

الدلالة لانه علیه بلفظین فغیر ملتفت الیه فلذلک قال ههنا لعدم
الحمل دون انحصار القضایا فی الضروریة الرابع ان مفهوم ج
ما صدق علیه ب وهو ایضا لیس من القضایا المعتبرة لما عرفت
من الحکم علی الافراد دون الطبیعة والحاصل ان المعتبر فی جانب
الموضوع هو الافراد وفی جانب المحمول هو المفهوم هذا فی القضایا
المعتبرة فی العلوم والمفهوم ههنا کما عرفت اجراء الاحکام
علی الذوات المتاملة فی الوجود دون احوالها والذوات المتاملة
هی الافراد والاحوال هی المفهومات   هذه شبهة یتمسک بها
فی بطلان الحمل   یلزم ما ذکرتم من ان الحمل لا یکون مفیدا
اذ لا حمل بحسب المعنی بل بحسب اللفظ فقط   لانه یجاب
هذا الجواب معارضة لتلک الشبهة تقریرها ان ما عاکم وهو
قولکم الحمل محض باطل لانه یشتمل علی نفی الحمل اذ قد حمل فیه المحکی
المحکی علی الحمل فیکون ما عاکم مبطلا لنفسه وما کان مبطلا
لنفسه کان باطلا ولو کان حقا لکان حقا وباطلا معا وهو محال
ورد الشارح رحمه الله هذا الجواب بانه انما یتم اذا کان ما عی
المفهوم موجبة واما اذا ادعی السالبة فلا یتم هذا الجواب

فقطعا بل يجب الانتفاء مفهوم ما ج و ب متغايران ولا يمكن يحمل ب
على ج ان مفهوم ج هو عين مفهوم ب لئلا يلزم الحكم باتحاد المتغايرين
بل يعني كما تقدم ان ما صدق عليه مفهوم ج من الافراد يصدق
عليه مفهوم وصدق الامور المتغايرة في المفهوم على ذات واحدة
جائز لصدق الانسان والضاحك والماشي وغير ذلك من المفهومات
المتغايرة على زيد وللخصم ان يقول قد جعلت مفهوم ب محمولا
على ما صدق عليه ج فنقول ما صدق عليه ج اما ان يكون غير مفهوم
ب فلا يحمل بحسب المعنى او غيره ويلزم الحكم بان احد المتغايرين
هو الاخر وهو باطل بل يقول صدق مفهوم ج على ما فرضت صدقه عليه
ايضا باطل لانهما ان اتحدا فلا صدقت بحسب المعنى وان تغايرا لم
يصح ان يكون احدهما هو الاخر لا بالضد ولا اختيارا فقد
ضاعف التهد بذلك الجواب الحق ولا يحسم مادتها الا تحقيق
معنى الصدق والحمل فنقول لا بد في الحمل من تغاير طرفيه وهنا
والا لم يتصور بينهما حمل اصلا ولا بد ايضا ان يتحد الوجود
بحسب الخارج سواء كان محققا او موهوما لان المتغايرين
في الوجود الخارجي المحقق او الموهوم يستحيل ان يحمل احدهما
على الآخر

باشد و اگر از خود بهتر باشد بگو که من بگناه از وی سبقت گرفته‌ام
و اگر هم زاد توست بگو که من در گناه خود بیقینم و در گناه او بی
شک و برا این گناه نباشد و مراهست پس وی از من بهتر
باشد چنانکه مادر و پدر سالهای بر تو حق است استاد نیز حق است بر تو
آنکه تعظیم کنی و برا بزرگ دانی و عیبهای وی را بپوشی و مناقب
وی را اظهار کنی و اگر کسی از وی چیزی بپرسد در پیش وی بجواب
مشغول نشوی و در همه حال وی را حرمت داری و حق همسایگان
آنست که هیچ نوع ایشان نرنجانی و اگر بخواند اجابت کنی و اگر
محتاج شود دست گیری و اگر قرض خواهند توانی بدهی و اگر خیری
بوی رسد تهنیتش گوئی و اگر بیمار شود بعیادتش روی و اگر بمیرد
بجنازه اش حاضر شوی اما همسایه بر سه نوع است همسایه هست
که ویرا سه حق است و همسایه هست که ویرا دو حق است و همسایه هست
که ویرا یک حق است آنکه او را سه حق است همسایه خویش مؤمن است
و حق همسایگی و حق خویشی و حق ایمان دارد و همسایه هست که او را دو
حق است که نه خویش است و نه مؤمن حق همسایگی دارد و همسایه

که یک حق دارد خویش نیست خلیفه فرمود که هر که همسایه را برنجاند
مرا رنجانیده باشد و گفت مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ
فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ یعنی هر که ایمان دارد بخدا و روز واپسین وباید
که همسایه را گرامی دارد و گفت جبرئیل مرا وصیت کرد در کار همسایه
دست سیم تا پنداشتم که میراث بدو خواهد رسید ای عزیزان از حال همسایه
سی درویش خود مخلص باخبر باشید و بدانچه دست گیری کنید آورده
اند که درویشی بود احوال خود فرو گذاشته بود در احوال خود
باکسی نگفتی و او را همسایهٔ توانگر بود روزی کودک همسایهٔ توانگر
بخانهٔ درویش در آمد ایشان دیگی بار فرو گرفته بودند و طعامی
در وی بود بخوردند و آن کودک را ندادند کودک بخانه شد دلتنگ
با پدر بگفت ایشان انواع طعام مهیا پیش آوردند کودک میگریست
که مرا آن طعام میباید که در خانه همسایه پخته بودند مرد توانگر
همسایه حاضر کرد گفت چرا باید که از تو رنجی بما رسد گفت کلا
و حاشا چگونه مرد قصهٔ گریستن کودک و بدخوئی کردن با او بگفت
درویش ساعتی گریستن افکند گفت ای سریست اگر میخواهی

آنکار اکنم

[illegible]

آنکار اکنم اگر نه هرگز نگفتمی آن لقمه بود که ما را مباح
بود و شما را حرام گفت سبحان الله در شرع چیزی هست
که یکی را حلال باشد و یکی را حرام گفت نخوانده قوله تعالی
فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ آن مردار بود که
بر ما حلال است تو چه دانی که حال درماندگان چگونه است
توانگر گفت عهدی که ترا از خانه بیرون نگذارم تا هرچه دارم
از مال و ملک و با تو مقاسمه نکنم هرچه داشت با او دو نیمه کرد
چون آن مرد وفات یافت وی را در خواب دیدند گفتند حق تعالی
با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد بآن مواساتی که با همسایهٔ خود
کردم چون حقها را بشناختی بدانکه هر عضوی را از اعضای تو
بر تو حقیست ساعتی مستمع باش تا بعضی را از حقوق با تو
تقریر کنم آنست که از فحش نگه داری و سخن نیکو و ذکر حق زبان
حق فرمائی و حق گوش آنست که منزه اش داری از
شنیدن غیبت و دروغ و غیبت آنست که برادر مؤمن کی

تعالی فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ

بخبر اگر بشنود او را خوش نیاید اگرچه در وی موجود باشد واگر
در وی موجود نباشد بهتان باشد حکایت بزرگی گفت که در
مسجد جامع شدم جماعتی را دیدم که غیبت یکی میکردند ایشان را
از آن منع کردم ترک آن کردند و دیگری را در میان آوردند و من
نیز در بعضی از آن شروع کردم شبانه در خواب دیدم که زنگی طبق گو
شت خوک بیاورد و گفت بخور من گفتم گوشت خوک نخورم وی بانگ
بر من زد و پاره در دهن من نهاد و گفت دیروز میخوردی آن ازین
بدتر بود از خواب در آمدم طعم گوشت خوک میشنیدم حکایت
دیگر بزرگی گفت روزی در گورستانی بودم جوانی را دیدم که مشغول
در زی صوفیان با خود گفتم که این جوان از آنهاست که تهمت خود
بر مردمان اندازد شبانه در خواب دیدم که جوان را دیدم در جنازه
نهاده پیش من آوردند و گفتند وی را بخور گفتم چگونه بخورم وی را
گفتند چنانکه دیروز میخوردی من از خواب در آمدم و توبه کردم که
دیگر غیبت کسی نگویم و نشنوم و هر روز بآن گورستان میشدم
که وی را ببینم و از وی حلالی طلبم تا مدتی یکی بعد از یکسال

دیدم که میاید

یکسال دیدم که میاید گفت توبه کرده ترا حلال کردم ای عزیزان
بر بنده گان خدای گمان بد مبرید که شما را ازان نهی کرده است
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان
بعض الظن اثم شقیق بلخی رحمة الله علیه گوید که سالی بحج می
شدم چون بیک منزل برفتم از قافله جوانی دیدم گلیمی بر خود
پیچیده بکناره رفته با خود گفتم این جوان بحج خواهد رفتن
بازاد مردمان بروم ویرا ملامت کنم بمن نگریست و گفت یا شقیق
أما سمعت قول الله إن بعض الظن إثم باز گشتم و گفتم این جوان
بدانست آنچه در دل من بگذشت بدیگر منزل فرود آمدیم گفتم
بروم از وی حلالی طلبم رفتم نماز میگذارد چون سلام باز
داد گفت یا شقیق وانی لغفار لمن تاب گفتم از ابدالان
است دو نوبت بدانست آنچه در دل منست بود چون بدیگر منزل فرود
آمدیم ویرا دیدم که رکوی در دست گرفته و بر سر چاه انای آب بر گشته
رکوی از دستش بیفتاد و در چاه افتاد وی روی سوی آسمان کرد
و گفت اگر مرا آب نباشد گو مباش سیراب من توی اما رکوی را

ایم

بر سر چاه بکذار من آب را از دیدم که در جوش آمد و ریکوی را بر سر چاه
آورد وی دست دراز کرد و ریکوی را بر کرفت و پر آب کرد و پاره
ریک در وریخت و به جنبانید و بیاشامید با خود کفتم که خدای تعالی
آنرا برای او طعام کردانیده باشد از وی بخواهم وی ریکوی پیش
من داشت بخوردم طعام یافتم که هرکز مثل آن نخورده بودم
پس دیکر وی را ندیدم تا بمکه رسیدم در مسجد الحرام خلق بسیار
بسیار بر وی جمع آمدند و از وی مسایل حلال و حرام و شرایع و فریضه
و سنت و احکام می پرسیدند از یکی پرسیدم که این جوان
کیست کفت موسی بن جعفر ع کفتم اینست علم و بیان و
آنست زهد و توکل اللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و
حق چشم آنست که از حرام دیدنش فرو خوابانی و در نا
محرم نکری آورده اند که نابینائی بود در زمان در عهد رسول ص
نام او عبدالله ام کلثوم روزی بدر خانهٔ رسول ص
آمد و آواز داد رسول ص کفت در آی فاطمه علیها بر خاست
و در خانه شد تا وی بیرون رفت خواجه رسول علیه السلام

امتحان کند

امتحان کفت ای فاطمه وی نمی بیند کفت ای پدر بزرکوار
اکر وی نمی بیند من بینم چنانکه حق تعالی مردان را نهی
کرده است از نا محرم نکاه کردن و کفته است قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ
يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ و زنان را نیز کفته است و نهی کرده است
قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ حمد خدای را کفت که
مردان و زنان ما را جمله عالم کردانیده است و حق و سنت آنست که
از لقمهٔ حرام کشیده داری و هر که دست دراز کند بلقمهٔ حرام
خدای تعالی بر وی خشم کیرد و دعایش اجابت نکند و هر که مال جمع کند
فرق میان حلال و حرام نکند و حق تعالی سبب سازد که مالش
برود و بال در کردن او بماند که مَنْ أَصَابَ مِنْ مَهَاوِشٍ اِذَا
أَحَبَّ اللّٰهُ فِي نَهَابِرَ و اکر بمیرد و مال بکذارد و وارثانش آن مال
را در راه خدای صرف کنند فردای قیامت وارثان را به بهشت
برند و ویرا بدوزخ هیچ حسرت ازین بدتر نباشد که دیکری
بمال او در بهشت رود و او در بهشت دوزخ باشد و حق پایها
نیز آنست که نروی بجای که ترا حلال نیست رفتن فردای
قیامت بدین پایها بر صراط کذر میباید کرد ننکر که پا چکونه

بی نیاز کردی پای بر سر نفس هوا پرست نهی و پای خود از حد
خود فراتر ننهی و ارکان مسلمانی بجای آری فردا پای در
براق کرامت آری و بهشت فردوس را پای مزد و بدل راه تو
کردانند قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ
لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا فصل رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه
وآله وسلم أَنَّهُ قَالَ الضَّيْفُ إِذَا دَخَلَ بَيْتَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ دَخَلَ
مَعَهُ أَلْفُ رَحْمَةٍ وَبَرَكَةٍ وَغَفَرَ اللهُ تَعَالَى ذُنُوبَ أَهْلِ ذَا
لِكَ الْبَيْتِ وَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ أَكْثَرَ الْبَحْرِ وَوَرَقِ الْأَشْجَارِ وَأَعْطَا
هُمُ اللهُ تَعَالَى ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ وَكَتَبَ اللهُ بِكُلِّ لُقْمَةٍ يَأْكُلُ
الضَّيْفُ أَكْرَمَ سَبْعِينَ نَبِيًّا مهتر عالم میفرماید که چون مهمان
بخانهٔ یکی از برادران مؤمن خود رود با هزار رحمت و هزار برکت
در خانه رود خدای تعالی گناهان اهل آن خانه را آمرزد اگرچه گناهان
ایشان بیشتر از کف دریا و برگ درختان بود بنویسد ثواب هزار
شهید در جریدهٔ اعمال ایشان و بهر لقمه که مهمان از طعام ایشان
خورده باشد برابر ثواب حج مقبول و عمرهٔ مبرور در دیوان
اعمال ایشان ثبت کنند و در بهشت شهرستان بنا کنند و هر که مهمان

را گرامی دار

مهمان را گرامی دارد چنان باشد که هفتاد پیغمبر را گرامی داشته
باشد و در حدیث دیگر فرموده که مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ هر که ایمان دارد بخدا و روز بازپسین باید که
مهمان را گرامی دارد ابراهیم پیغمبر را عادت بودی که بی مهمان طعام
نخوردی اتفاق افتاد که سه روز بگذشت و او را مهمان نیامد روز
چهارم بر سر راهی رفت تا مگر کسی بیابد هفتاد گبر را دید که می آمدند
پیلها بر دوش نهاده تا بجای دوری روند گفت بیائید و مهمان
ما شوید گفتند بجای دوری میرویم که عیالان ما صبر کنند گفت بیا
ئید که مزد شما نیز بدهم و ایشان را بخانه برد و سه روز نگاه
داشت و مزد سه روزه بداد و ایشان وی را آفرین کردند گفتند
ما را کار فرمای گفت مرا کار برضای خدا باید کرد اگر راست میگوئید
خدای را سجده کنید گفتند ای ابراهیم این از دین ما نیست گفت
بروید که بر شما حرام است ایشان با یکدیگر گفتند دریغ باشد
که این چنین مرد را با این قدر سرکشی باز گردانیم شاید که دین وی حق باشد
و ما راه یابیم بسجود در افتادند ابراهیم روی سوی آسمان کرد
خداوندا آنچه بر من بود کردم باقی کار تو است خداوند تعالی نظر

رحمت در دلهای ایشان نگاه کرد و چون در طلب بودند جملهٔ
سر از سجود بر آوردند و کلمهٔ شهادت بر زبان را
ندند و مسلمان شدند آورده‌اند که درویشی در بادیه در آمد سوخته
و کوفته و نالان با خود اندیشه کرد که از کسی چیزی خواهد یا
دش آمد که رسول صلعم علیه و آله وسلم فرموده است که اُطلُبُوا
الخَیرَ عِندَ حِسانِ الوُجُوه یعنی حاجت بر نیکورویان
عرضه دارید درویش میگشت طبیبی را دید نیکوروی
حاجت خویش بر وی عرضه کرد و دست فرا پیش وی داشت
و گفت ای استاد ببین تا مرا چه علت است طبیب دست
بر رگ وی نهاد گفت بنشین درویش بنشست طبیب
غلام را گفت درویش را بخانه بر و بگو که تا سبک برای وی
مطعم من طبیب باز نهند و بیرالیسر طعام گردانند غلام در
ویش را بخانه برد و آنچه فرموده بود بجای آورد و طبیب
نیز بخانه آمد و با درویش بنشستند و طبیب بخانه رفت
صرهٔ زر آورد و گفت این صرهٔ زر را بستان که درد تورا

دوائیست

دوائیست درویش زر بستد و بیرون آمد و دست را در حلقهٔ
در زد و روی سوی آسمان کرد و گفت خداوندا مرا دردی
بود دوای آن بنزدیک این مرد بود از من دریغ نداشت و اگر
چه دشمن من بود او را نیز دردیست و آن کفر بیگانگیست دوای
ایمان معرفت از وی دریغ مدار طبیب بیرون آمد گفت ای
درویش دست از حلقهٔ در بدار که درد مرا تو دوا فرستادند و نیز
گفت أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ
لَهُ کیست وقت آن شد تر خطای سوی تو آب آری مرا
وز شراب شوق حق مست و خراب آری مرا چون بهار
رحمت او میزند هر لحظه موج تا یکی بیغام رحمت با جواب
آری مرا فخر من اینس بس خداوندا که در روز حساب کمترین از
بندگانت در حساب آری مرا پادشاها لطف خود همراه این بیچ
چاره کن اندر آن ساعت که با اندر رکاب آری مرا آورده‌اند
که زنی بود از صحابه که هرگز مهمان بخانه بنزدی رسول صلعم روزی
با وی خطاب کرد گفت یا رسول الله زنی دارم که اگر وقتی مهمان

و اشهد ان محمداً عبده و رسوله صلعم

بخانه ببرم تا مدت یک سال با من خصومت میکند کفت
برود طعام آراسته کن تا امشب بخانه تو آییم مرد باخانه شد
و زن را اعلام کرد زن کفت ای مرد رسول خدای را
مهمانی خواهی کرد ن باید چیزی که لایق حالت وی بود یافت
نشود با وقت دیگر افکند کفت نتوانم که رسول فرموده است
که امشب بخانه شما میاییم میان مرد و زن مقالات بسیار
برفت زن سوکند خورد که هیچ طعام نپزم مرد بدست
خود طعام راست کرد چون شب در آمد رسول صلعم بخانه
ایشان آمد و از طعام ایشان تناول کرد و بیرون رفت
زن کفت ای مرد تو با رسول از من شکایت کرده
کفت نکردم کفت کردی کفت از کجا میکوئی کفت از
انجا که رسول صلعم از طعام ما هیچ نخورده بود مرد
کفت خورده بود زن کفت عجب من ندیدم که چون
رسول بخانه در آمد کرده های نان از دامن وی در آو
یخته بود و چون بیرون میرفت همچون ماران دکر
دمان چیزها دیدم از دامن وی در آویخته بود مرد کفت

کفت من ازین

کفت من ازین هیچ ندیدم برخواستند و بحضرت رسول
الله شتافتند و حال و قصه عرضه داشتند خواجه
کفت راست میکوید کرده های نان روزی من بود و آن
ماران و کژدمان که از خانه شما بیرون بردم کناهان
شما بود از کناهان پاک کردم که مهمان چون بیاید
با روزی خود آید و چون بیرون رود کناه اهل
آن خانه را بیرون برد که الضیف اذا جاء برزقه واذا
ارتحل بذنوب اهل البیت و حضرت شاه مردان
و شیر یزدان علی ابن ابی طالب ع فرموده است که احبه
فی الدنیا ثلاثة الصوم فی الصیف والضرب السیف و
اطعام الضیف هر چیز را که در دنیا میدوست سه چیز است
که آنرا دوست دارم در تابستان در کرمای کرم روزه
داشتن و در راه خدا تیغ زدن و مهمان را طعام دادند
دار دوستی طعام و خود نمیخوردند و بمهمان میدادند
که در حق وی فرود آمد که ویطعمون الطعام علی حبه

مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا نقلست که مفسران تمام اصحاب حدیث
بعضی روایت بیاورده‌اند از مجاهد و عبدالله عباس و غیر
ایشان که چون حسن و حسین ع بیمار شدند جد ایشان
بعیادت ایشان آمدند شاه مردان گفت یا علی در حق فرزندان
نذر کن نیکو بود و هر نذری که آنرا وفا باشد شاه مردان
گفت از خدای پذیرفتم که اگر فرزندان مرا شفا دهد سه روز
روزه بدارم فاطمه نیز همین نذر کرد چون حق سبحانه و تعالی
ایشانرا شفا داد شاه مردان و فاطمه گفتند وقت آنست
که نذر را ادا کنیم و روزه گرفتند و بنزدیک آل محمد از
قلیل و کثیر هیچ طعام نبود و ایشانرا همسایه بود نام او
شمعون ابن جماع امیر المؤمنین علی ع بنزدیک وی رفت
و از وی قرض خواست شمعون در خانه رفت پاره پشم
بیرون آورد و سه صاع آرد جو گفت این پشم را بزنان ده
تا رشته نمایند و این صاعهای جو مزد آنیست امیر المؤمنین
علی ع بستد و بخانه آورد فاطمه از آن جو صاعی را دستاس

کرد و

کرد و پنج قرص پخت هر یکی قرص گرفتند چون نماز شام شد
در پیش نهادند خواستند که تناول کنند هنوز دست
بطعام نکرده بودند که یکی بر در آواز داد که مسکینم
از مسکینان مسلمانان مرا طعام دهید امیر المؤمنین
علی ع قرص خود را ایثار کرد و فاطمه ع نیز کرد و در نقل امام
حسن ع آورده‌اند که روزی رسول ع بیاران نگریست
گفت یاران از شما کدام دوش هزار و هفصد درم قرض
برادر مؤمن گذارده است علی ع گفت یا رسول الله من گذارده
ام که حضرت حق تعالی درخواستم یعنی گفت دانستم که جبرئیل
مرا از آن خبر داده است یاران را خبر ده آنچه کردی گفت
یا رسول الله دوش میگذشتم فلان مؤمن را دیدم که او را
منافقی گرفته بود میکشانید چون نظر آن مؤمن بر من افتاد
گفت ای برادر رسول خدا بفریاد من رس که این شخص هزار
هفصد درم بر من دارد و من درویشم و حال ندارم و از وی
درخواه تا مرا مهلت دهد که خدای تعالی مرا روزی بدهد بوی

ایثار [illegible] حسن [illegible] بر [illegible] موافق گذار کرد [illegible] نفر [illegible] ایثار کرد

دهم کفتم من خود را از ان نذر کرده ام که از وی درخواهم
وا ودا امتی باشد بر من از مالک الملک والملکوت جل
جلاله درخواهم تا کار بر ان زد روی سوی آسمان کردم
کفتم خداوندا بحرمت محمد و آل محمد که دین این بنده را کذار
ده کرداند دیدم که در آسمان کشاده شد و آواز آمد که یا ابو
الحسن بفرما این بنده تا دو دست بر زمین برد و آنچه
دست آید از سنگ و کلوخ و خاشاک و غیره بر دارد بر داشت
حق سبحانه و تعالی آنرا از برای او زر خالص کردانید کفتم اورا
که برد و دین خود را بکذار و بمتابعت خواجه ع کفت جبرئیل ع مرا
خبر داد ازین حال که بقدر هزار هفصد درم بدل این عدد کوشکها
و مقامها ترا در بهشت کرامت فرمود اضعاف لنت از خدم
عبیده آنچه چشم هیچ آفریده ندیده باشد و هیچ کوش نشنیده
در خاطر هیچ آدمی نکذشته الحمد لله رب العالمین روایت
میکنند محمد طائی از حذیفه یمانی علیه الرحمة والرضوان که کفت
حجاج بن یوسف علیه اللعنه والی بود در عراق و خارجی صلب بود
از امرای بنی امیه بود اینهمه کینه و عداوت که او با اهل بیت
داشت

داشت و در زیدی هیچکدام را نبودی و نور زیدندی
حضرت امیر المؤمنین علی ع بغایت دشمن داشتی روزی
در بارکاه خود نشسته بود و ارکان مجلس نیز از پیش او حاضر
بودند که ناکاه حلیمه بنت سعیده رضی الله عنها که
دایه حضرت رسول بود و در کذار آمد حجاج علیه اللعنه
را چون چشم بروی افتاد در حال امر کرد که ویرا در پیش وی
طلب کردند چون حلیمه را بیاوردند بعد از ساعت روی
خود را بجانب حلیمه رضی الله عنها کرد و کفت یا حلیمه بنت سعیده
بمن رسانیده اند که تو علی ابن ابی طالب را تفضیل و ترجیح
بر سر سلطان مینهی یعنی ابابکر و عمر و عثمان پس حلیمه رو
بحجاج علیه اللعنه کرد و کفت و تو شنیده ای ازین سخن که میکوئی
را هیچ دیوانه نکوید من اورا ترجیح مینهم بر آدم و نوح و ابراهیم
[illegible]
و اسماعیل و سایر انبیاء علیهما السلام
حجاج علیه اللعنه در حلیمه از خشم شد کفت و بلک روا
نمیدارم که تو علی را تفضیل مینهی حلیمه رضی الله عنها
کفت بلکه اورا فضیلت است بانبیاء اولو العظم یعنی ابراهیم

و موسی و عیسی و داود ع حجاج علیه اللعنة در غضب شد
و بیم بود که حلیمه را بکشد پس از سر قهر و غضب
هر چه تمامتر با حلیمه گفت اگر نه حجت و برهان آوری
واضح و روشن از حق سبحانه و تعالی و یا از حدیث
نبی مطهر نبوی علیه افضل الصلوة و التحیة الا بسر و جان
خلیفه عصر که ترا بزاری کشم که تا مت ابوترابیان
را عبرت باشد و علامت آن تا قیامت یاد آرند حلیمه رضی
الله عنها از و نترسید و بانک برو زد گفت او را که
ای مردان حجت و برهان من واضح و روشن است
حجاج گفت بچه دلیل او را فضیلت است بر آدم ع
و حق سبحانه و تعالی جل جلاله بید قدرت خود بی عمل
با مواد تخمیر طینت او فرموده است که خمرت طینة
بیدی اربعین صباحا و ترکیب بنیت و جوار او را با آب
کوثر سرشته است و سجود ملائکه گردانیده و او را
بر تمامت انبیاء و آدمیان خلیفه گردانیده در کلام مجید
خود فرموده است که قوله تعالی و اذ قال ربک للملائکة
انی جاعل فی الارض خلیفة پس حلیمه گفت یا حجاج

معه هذا

معه هذا که این فضیلت او را باشد نه آخر خدای تعالی در حق
او گفت که و عصی آدم ربه فغوی گفت بلی گفت نه
در حق امیر المؤمنین ع گفت که و کان سعیکم مشکورا
کدام بهتر باشد آنکه خطاب عصیان و طغیان در حق او
گفته کنند یا آنکه شکر سعی و مدح او کنند پس حجاج از این
فرو ماند و گفت چه فضیلت است علی را بر نوح ع که او را
آدم ثانی و نجی الله خوانند و سبب نظام و قوام بنی آدم او
بود و گفت بدین سبب که خدای تعالی جل جلاله در حق
خاندان و اهل بیت نوح ع فرموده که و امرأة لوط کانتا
تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما و در حق
فاطمه زهرا و اولاد او که فرزندان علی بودند فرموده که
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و نیز در جای دیگر در حق پسر نوح ع
فرموده که لیس من اهلک انه عمل غیر صالح و
پیغمبر ص ع و آله و سلم در حق فرزندان علی ع فرموده
باثبات حق که شبابان اهل الجنة الحسن و الحسین
پس فضل کرا باشد حجاج از این سخن چنان در غضب شد

که خون او در عروق او بجوش آمد ازان سبب که خوابیج
صلب بود چنانچه دو بار کسی نام علی پیش او نیارستی
گفتن بلکه نام علی نتوانستی که بشنود چون این سخنها
در آیات و براهین در حق علی ع و فرزندان او بشنیدی
بیم آن بود که بطرقد از خشم و غضب ما حلیمه را هیچ
نتوانست گفتن که حلیمه بود زنی بود فاضله و عابده
عاقله و دایهٔ حضرت رسول ص بود و زن بزرگ
سال و از اکابر عرب بود و دختر سعید انصاری بود
و بسیار زن فاضله و عاقله بود و تمامت اماجد روزگار
او را تشنیدی و در میان مردمان و اکابر روزگار
بسیار حرمت و عزت داشت و دایهٔ حضرت رسول ص
و آله و سلم بود پس چون حجاج در خشم شد و رنگ او چهره
متغیر کردید و شوبهای وی زرد کردید از غضب بانگ
بر حلیمه زد گفت بچه فضل کنی علی ابراهیم ع خدای
تعالی او را خلیل خود خواند و پدر دوازده هزار پیغمبرست
و بنا کننده کعبه است و خدای تعالی تشریف خلت او را ارزانی
داشت و نبی ملت ابراهیم بود حلیمه رضی الله گفت بدان

بسبب ترجیح

بسبب ترجیح و تفضیل نهم علی را بر ابراهیم ع که از خدای درخواه
کرد مرده را زنده کرده تا من به بینم و مرا اعتقاد و اطمینان قلب
زیاده گردد خدای تعالی ازان سبب در قرآن کریم خبر داده است
قوله تعالی وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ
أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً
مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ الآية امیر المؤمنین علی ع را
کمال یقین در مرتبه بود که فرموده است لَوْ كُشِفَ
الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ عَمَلِي يَقِيناً او را کمال نبوت و اطمینان قلب
شد و ندید بچشم معاینه به بین که مرتبه که باشد و دیگر نبی ع
فرمود که بنی اسرائیل وقتی که علماء امتی او را مرتبه بلغ ان
بنی اسرائیل است که علی التفضیل یعنی بیان آن درست باشد حجاج
فرو ماند و لحظهٔ صبر کرد بعد از لحظه سر برآورد گفت یا حلیمه
بچه چیز تفضیل نهی علی را بر موسی ع که خدای تعالی جل
جلاله او را کلیم خود خواند و کلیم طور مناجات او بود و
هلاک فرعون بود و خدای تعالی دریای نیل را برای او خشک
گردانید تا او و قوم او گذشتند و ید بیضای او را بود و هیچکس

از ابتلاء دیگر بود پس حلیمه رضی الله عنها گفت که بدان که
بدان که خدای موسی ع را وانمود بر دو فرعون را بدین خوا
ند کفر برگردان دران آیه که فرموده است که اذهب
الی فرعون انه طغی موسی ع گفت رب انی قتلت منهم
نفسا فاخاف ان یقتلون گفت یا رب ای پروردگار
من یکی از ایشان را کشتم یعنی قبطیان که قوم فرعون بودند
ومیترسم که مرا بعوض بکشند وامیرالمؤمنین علی ع با صورت
برات با کافران فرستاده نترسید و نگفت که از ایشان
میترسم با وجود آنکه چندان را از ایشان کشته بود که
خدای تعالی داند آنکه حق سبحانه وتعالی فرمود موسی
را که وما تلک بیمینک یا موسی یعنی ای موسی چه چیز است این
که در دست داری وآنکه سحرهای فرعون او را غلبه میکردند
گفت عصای منست که تکیه بر او میکنم و گوسفندان
میرا چرانم حق تعالی فرعون مود که بینداز چون بینداخت
اژدها گردید ولیکن سحرها را چنانکه گرد آمدند چون روی
بموسی نهادند او بترسید از اینکه گفت یا موسی خذها
لا تخف وحضرت امیرالمؤمنین علی ع چهل روزه در

گهواره

گهواره بود که آن اژدها را که چهل گز بالای او بود
بدرید پس باین دو یکی توجه کن واز عقل
خود به بین کدام فاضلتر و خوبتر باشد پس حجاج
علیه اللعنه از و عاجز شد و زنی دیگر توقف کرد و
سر بر آورد گفت یا حلیمه حجت تفضیل نبی علی ع
را بر داود نبی ع که حق سبحانه وتعالی او را خلیفه
خود خواند و در حق او فرمود قوله تعالی یا داود انا
جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس
بالحق ودیگر آنکه آهن را در دست او موم کردا
نید حلیمه رضی الله عنها گفت بدان سبب تفضیلهم
علی ع را از او خطا و خطا در وجود آمد در حق برادر او
تا حق سبحانه وتعالی فرشتگان را بصورت آدمی نزد او
فرستاد تا احوالات وخطوات او را بدو باز نمودند او
گفت که ظلمت دران آیه که قول خدای از ان خبر میدهد
هد میجید قوله تعالی ان هذا اخی له تسع وتسعون
نعجة واحدة داود گفت لقد ظلمک بسوال

مود

نعمتک الی یفاجیه در حق امیر المؤمنین علی ع فر
انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا فرق
باشد چنانکه در حق او خطاب لقد ظلمک باشد باز
حجاج علیه اللعنه بخشم برآمد و خاموش بنشست تا ساعتی
با هیچکس سخن نگفت باز سر برآورد و گفت یا حلیمه بچه چیز تفضیل
مینهی علی ع را بر سلیمان پیغمبر ع که حق سبحانه و تعالی او را بر
جن و انس والی داد و باد داد و حکم فرمان او کرد این تا تمام
در دوان او داکر در عالم براوردی و او را از زبان مرغ و ماهی و تمام
وحش و طیور در آموخت و ملکی را بد دار زانی داشت
چنانکه فرمود قوله تعالی و لسلیمان الریح غدوها شهر
و رواحها شهر حلیمه رضی الله عنها گفت بدانکه سلیمان
از حضرت باری تعالی درخواه کرد که یا رب این ملک را که فرا دادی
یعنی دنیا بعد از من هیچ آفریده کار نده در آن آیت که لا ینبغی
لاحد من بعدی تا انت و مرتضی علی را چه فیصا و دیگر حضرت
نبی فرمود که حب الدنیا رأس کل خطیئة نبی نیکو تامل
کن که علویت و مراتب کدام را باشد حجاج علیه اللعنه از دیدن

مخالفان قوم یاد کردند که اینها که ده تیره رستاق میباشند سید نیند
و شیخ اند پس خلفای بنی عباس دست از کشتن ایشان باز
داشتند و در آن زمان القاب ایشان مذکور شد و سیادت ایشان
مخفی ماند اما فضل ابن زید بن امام حسن ع در زمان عبد الملک بن مروان
علیه اللعنه رو بولایت سبزوار نهادند چنین بدامغان رسیدند فضل با
دو فرزند عبد المعانی و عبد الموالی باز در شهر دامغان شهید کردند
اما عبد الباقی و عبد الفرض بشهر سبزوار رسیدند وطن ساختند و زیارت
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما عبد اللطیف بن فضل بن زید
بن حسن روی باستر آباد نهادند چنین بشهر استر آباد رسیدند وطن ساختند
و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابو طالب بن فضل بن
زید بن امام حسن ع بکوه پایه فرزاد در موضع دیر کانه شهید کردند اما طیب
بن حسن ابن امام حسن ع را در موضع شمیران در رئیس خلیل الدین و فرزند
شهید کردند اما سام و لوط بولایت لمسر افتادند چون به پایان قلعه
رسیدند ایشان را شهید کردند اما سلیم و حلیم و حکیم بولایت شیروان
افتادند چون بشماخی رسیدند ایشان را شهید کردند اما جنید بن حسن بن
امام حسن ع بموضع شمیران در سوهانک شهید کردند طائفه کاوسواران
اما فرزندان یعقوب بن حسن بن امام حسن ع در زمان هشام بن

عبد الملک مروان لعین رو بولایت کلاریجان نهادند اما ابو تراب و عزیز و
علیی و کابل و زاهد و خامد و واحد و عفان به رستاق رسیدند و مردان
و مردانگی و مره دام زیار حسن سونا که مقدمه لشکر ضلالت بودند در
عقب شاهزادگان رفتند بسیار مجادله عظیم کردند آخر الامر هر هشت
تن را در موضع بته رستاق حسن سونا و علی سونا را شهید کردند اما
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بشهر یزد در رسیدند ایشان
را شهید کردند اما فرزندان یونس بن حسن بن امام حسن ع در ولایت
یزد افتادند اما فرزندان حارث بن حسن بن امام حسن ع مالک
و مومن بولایت آذربایجان رسیدند ایشان را شهید کردند اما مالک
و رازق بولایت خراسان افتادند و در آنجا وطن ساختند و زیارت
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابو تراب بن حسن بن امام حسن
ع را شش فرزند بود اسلم و مسلم و عابد و صالح و ادریس و محمد اما اسلم و مسلم
و محمد در ولایت استرباد افتادند چون بموضع کلباد رسیدند وطن
ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب کرباد نسب سادات
کرباد مشهورست اما عابد و صالح در ولایت ورامین افتادند و در آنجا
وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ادریس بن
ابو تراب بن حسن بن حسن ع در ولایت قزوین افتادند وطن ساختند
و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب حسینی والله اعلم مجلس چهارم در اخبار
اولاد امام حسین ع در اخبار آورده اند که حضرت امام حسین را شش فرزند
بود حضرت امام زین العابدین ع و عبد الله و محسن و علی اکبر و دختران

فاطمه و زینب

گردن و غنی منکر بودن چنانکه خبر موجود در آنها
یا ایتها النفس [illegible] المنکر بنی بغیر باشند مردم
را نیکویی و بدی وار بدار [illegible] نشانیست [illegible]
و دیگر مرگ را حق و یقین دانستن چنانچه خبر
موده که قل ان الموت الذی تفرون منه ف
[illegible] اینما تکونوا یدرککم [illegible] بروج [illegible]
بکوبا [illegible] آنرا که مرگ را [illegible]
که ملک الموت موکلست [illegible] از کدام سوی در
آید و کدام سوی جان برد [illegible] عذر قبول نکند [illegible]
[illegible] از کسی رحم آید و نه [illegible]
و در [illegible]

یکدیگر نخسبند باید که مؤمنان با یکدیگر بصلح و صفا
کذرانند و دیگر طلب علم کردنست چنانچه در اداء یاد
کردیم و دیگر کارها بدلیل و حجت کردنست چنانچه فر
فرمود که قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
یعنی ای محمد ع بگو ایشان را که بیارید حجتهای نماز را اگر
نماز راست گویانید یعنی باید که فردای قیامت سؤال
کنی خداوند را حجت بصواب داشته باشید نماز از
جمله راست گویان باشید یعنی اگر سنی باشید دلیل
حجت مَا أَمَرَ اللهُ وَمَا أَمَرَ الرَّسُولُ اللهِ است
و اگر بدعتی کرده باشید هیچ حجت نخواهد داشتن
و بغضب خدای تعالی گرفتار باید بود و دیگر امر معروف

فاطمه و زبیده خاتون اما علی اکبر و عبدالله را در زمین کربلا شهید کردند اما
امام زین ع و محسن و فاطمه را بشهر دمشق بردند اما خواهران حضرت حسین ع
سه تن بودند زینب و ام کلثوم و رقیه چون بشام رسیدند محسن پسر امام
حسین ع شش ماهه فرزند بود بیم مخالفان بروی نشسته بود در شهر
شام بجوار حق در پیوست و بعضی اسیران را بدمشق بردند روایت میکنند که
سلیمان بن عبدالله سبزواری که از اسیران اهلبیت را که در دمشق آوردند من
بودم که ایشان را بنزدیک حرم یزید بن معاویه علیه اللعنه جای دادند اما
مردی بود در خدمت یزید علیه اللعنه بود نام وی طاهر بن حارث داقفا
بود اما طاهر گفت که من آن شب در پیش ملعون استاده بود که یزید لعین
را خواب در گرفت مرا گفت یا طاهر بیا تا من سر خود را در دامن تو نهم اتفاقاً
بنشستم یزید پلید خود را در دامن نهاد و در خواب شد در آن وقت سر مبارک
حضرت امام حسین ع در طشت نهاده بودند در پیش یزید بود ساعت
از شب در گذشت یکبار دیدم که غریو و فریاد از پرده شمیان حضرت امام
حسین ع برآمد ناگاه از سر مبارک حضرت آواز برخواست و بر سر آن
طشت بر قدر چهار ارش بایستاد و مانند ابر که ببارد میگریست و میگفت
اللهم هذا اولادنا و اکبادنا و هذا اصحابنا من چون این بدیدم گریه آغاز کردم
و جامه را چاک کردم به آواز بلند گفتم ای مظلومان و مجروحان شما را افتاده
است ناگاه پرده کیهان آواز دادند که حضرت امام حسین ع را دختر بنده در پیش دوان له
[illegible] آورا بیت دوست

دانستی و حالا میگوید پدرم کجاست که من بدیدن پدر میروم آه چون من
از پردگیان این سخن شنیدم فریاد برآوردم چنانکه یزید پلید
از آواز من بیدار شد سر حضرت امام حسین ع همچنان استاده بود
آنگاه یزید علیه اللعنه خواست که بمن سخن گوید سر مبارک حضرت امام
روی بیزید کرد و گفت ای پسر معاویه من در حق تو چه کردم که تو با من چنین
کردی تنهای ما را در زمین کربلا انداختی و سرهای ما را بدین حالت آوردید
و پردگیان ما را اسیر کردید و خانه مان را غارت کردید سر من در طشت و
تن من در زمین کربلا و در بیابان ظلمت افتاده حضرت امام علیه السلام گفت بار خدایا نگذار آنچه
معاویه با من کرده است داد من از مخالفان بستان چون یزید بن معاویه
این سخن از آن سر مبارک بشنید لرزه براندام آن ملعون افتاده آن
گاه یزید بفرمود تا سر مبارک امام را بسوی پردگیان برده اند چون پرد
گیان بر چشم بدان سر مبارک افتاد همه گریه و ناله آغاز کردند که وا
علیا واحسینا آنگاه فاطمه چشم را بروی پدر افتاد و بر وی سر مبارک
پدر خویش را برداشت آن سر خون آلوده را برداشت و میبوسید و میگفت ای
جان پدر رفتی و ما را بگذاشتی آن سر را بروی خود میمالید تا آنکه جان
بحق تسلیم کرد که انا لله و انا الیه راجعون پردگیان چون چنان دیدند همه جانها
چاک کردند و روی و موی خراشیدند و مویها کندند و نوحه و زاری
آن نالها بفلک هفتم رسید اما در اخبار آورده اند که حضرت امام

زین العابدین

زین العابدین ع هفده سال در کوه لبنان در بند بود تا زمان مسیب بن قعقاع
خزاعی رحمة الله علیه خروج کرد و ما را از کشندگان حضرت امام ع برآورد چون
بر محمد بن زید بن امام حسن رسید لشکر جمع کرد و روی بمخالفان نهاد و چون
مسیب این خبر بشنید و تمامت سپاه باستقبال محمد بن زید بیرون آمد
ند چون مسیب بنزدیک محمد رسید آنگاه پیاده شد و جمله سپاه و لشکر پیاده
شدند و دست و پای محمد را بوسیدند آنگاه مسیب را باعزاز و اکرام تمام
بمنزل خود آوردند و مدتی بگذشت و ما را از مخالفان برآوردند و بعد از آن
روی بدمشق نهادند و دمشق را خراب کردند و تمام سپاه دمشق را بقتل در آور
دند و سرتاسر دمشق را ارزن کاشتند و مال خواسته بی قیاس بدست آوردند
اما یزید بن معاویه علیه اللعنه با چند نفر مثل عمر عاص و مروان و خالد بن ولید
تنی چند از مخالفان از بیم ملاحق مسیب در کوه لبنان رفته بودند چون
بایشان خبر رسید که مسیب دمشق را خراب کرد و مال خواسته بسیار بدست
آورد آنگاه یزید پلید قاصد بسوی مسیب فرستاد و گفت مدعا و مقصود تو
چیست گفت مقصود من آنست که امام زین ع را از بند خلاص کنم نه از
برای سلطنت و پادشاهی آنگاه یزید ملعون رسولی پیش مسیب فرستاد
که قسم خوردند و عهد کردند پس بفرمود که امام زین ع را تا تمام ایران
در پیش مسیب بردند و بعد از آن پس مسیب خبر آمدند امام معصوم را
راشیند با محمد بن زید و تمام بزرگان و سرهنگان و امیران با تمامی

سپاه ولشکر باستقبال شاهزاده و اسیران رفتند چون نزدیک حضرت امام
رسیدند مسیب و محمد بن زید و تمام بزرگان و سپاه پیاده شدند و
سر و پا برهنه گشتند و در دست و پای حضرت امام افتادند و خاک
حسرت بر سر کردند و ماتم حضرت امام حسین ع باز از سر گرفتند بمرتبهٔ واویلا
و واحسرتا و فغان و زاری در گرفتند که غلغله در ملکوت افتاد پس از
برای حضرت امام خلعتهای شاهانه و اسب گرانمایه آوردند پس خلعت نو
پوشید و سوار شد و جامهای حریر بدیگران پوشیدند و بعد از دو
هفته محمد بن زید بن امام حسن ع همشیره خود را بعقد حضرت امام ع
در آورد و حضرت باستقبال مرحمه تمام مسند امامت بنشست و قرار گرفت
و مسیب در ملازمت حضرت امام جان سپاریها و حرمتها بتقدیم رسانید
اما حضرت امام زین ع چهارده فرزند بود حضرت امام محمد باقر و حسین و حسن
و زید و علی و جعفر و حسن و موسی و اطهر و افطر و هادی و مهدی و ابوتراب
اما ذکر اولاد حسین بن امام زین ع در مجلس سیم گفته شد اما محسن بن امام
زین العابدین را سه فرزند بود تقی و نقی و عسکری اما زید بن امام زین العابدین
را شش فرزند بود عین و فتن و امانت و حیدر و هشانه و ملک و علی
اما عباس بن امام زین العابدین را شش بود طیب و طاهر و شبیر و شبر
و علی و صالح اما جعفر بن امام زین ع شش فرزند بود سام و غلام و فضل

وارشف

وارشف و یعقوب و اسلام اما حسن بن امام زین العابدین ع را چهار فرزند
بود احمد و نعمت و هیبت و عابد اما موسی بن امام زین العابدین را نه
فرزند بود شیث و اسحق و اسمعیل و ایوب و یوشع و هابیل و قابیل و را
هیل و ادهم اما اظهر بن امام زین العابدین را هشت فرزند بود
ابرار و مختار و کرار و نوح و حوت و لوط و هاشم و محتشم اما افطر بن
امام زین العابدین را ده فرزند بود قیدار و علمدار و وهاب و تمیم
و کمش و خضر و الیاس و عباس و ایلت و هارون اما هادی بن امام زین
العابدین را شش فرزند بود محمد و زفیر و عبدالله و عقیل و مسلم و ابراهیم
و حامد اما ذکر اولاد مهدی بن امام زین العابدین در مجلس چهارم
گفته خواهد شد اما تقی بن محسن بن امام زین العابدین را چهار فرزند
بود محمود و یعقوب و حسن و حسین اما نقی بن محسن بن امام زین العابدین
را چهار فرزند بود طیب و طاهر و فضل و حارث اما عسکری
بن محسن بن امام زین العابدین را پنج فرزند بود طاهر و مطهر و
یوسف و یونس و سعید اما عیسی بن امام زین العابدین را شش فرزند بود
اکمل و جنید و قوام الدین و قطب الدین و رضی الدین و سیف الدین
اما ضیاء الدین بن امام زین ع را دو فرزند بود عیسی و موسی اما امام [illegible]
زید بن امام زین ع را سه فرزند بود سیف الله و عطاء الله و ثنا الله

داسه الله و عنایت الله و نعمت الله اما حیدر بن زید بن امام زین العابدین
ع را سه فرزند بود حمید و مجید و مزینا اما حنانه بن زید بن امام زین
ع را چهار فرزند بود عبید الله و لطف الله و عین الله و عبد الله اما
ملک بن زید بن امام زین ع را دو فرزند بود امین الدین و بهمن الدین
یحیی بن امام زین العابدین را سه فرزند بود ابو طاهر و ابو سعید و ابو
تراب اما علی بن علی بن امام زین ع چهار فرزند بود محمد و جعفر و [illegible]
و یحیی اما رضا بن جعفر بن امام زین العابدین ع را هشت بود اولیا و
افضل و معصوم و سالم و صالح و زاهد و اشرف و فردوس اما عقیل
بن هادی بن امام زین العابدین را شش فرزند بود مالک و سلیمان و ذاکر
و اسمعیل و نوح پس روز بروز اولاد ائمه ع زیاده میشدند تا زمان
هشام بن عبد الملک مروان علیه اللعنة و العذاب که حضرت امام محمد باقر
ع زهر داد و شهید کرد و بعد از آن قصد اولاد ائمه کرد و حیله امامزادگان
روی باطراف و جوانب نهادند اما امام حسین و محسن و علی را در حله [illegible]
شهید کردند و زید روی بولایت مدینه نهادند اما جعفر و موسی و ازهر
دافتر و هادی و ابو تراب با همه اصحاب و اولاد رو بولایت ری نهادند
و بهر شهر و ده رسیدند خوارجیان در عقب میآمدند و یکایک را
شهید میکردند تا بولایت شهریار رسیدند آن سگان جهنم ده

بده جوانب افغان انداختند و بعضی را بنیزه و بعضی را به پیل شهید
کردند اما فرزندان محسن بن امام زین العابدین ع تیغ و نیزه و عسکر
در ولایت ساوخ بلاغ کنگر چین شهید کردند اما فرزندان زید بن
امام زین ع عین و ضیا بولایت قفای ری افتادند چون بموضع [illegible]
آباد رسیدند ایشانرا شهید کردند اما امام حمید و حنان [illegible] ولایت
ساوه افتادند چون بولایت ساوه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما
فرزندان علی بن امام زین ع رو بولایت فیروزکوه نهادند اما شبر و
شبیر و عیسی و صالح در فیروزکوه شهید اما طیبه و طاهر را بتراب ع [illegible]
و موضع کلاک مشهد شهید کردند اما جعفر بن امام زین العابدین ع در ولایت ساوخ
بلاغ در خرداد شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام زین العابدین رو بدار
المرز مازندران شهید نهادند چون بموضع سوانکوه رسیدند ایشانرا شهید کردند
اما رضی و اشرف در شهر سمنان افتادند در محلت زاغان وطن ساختند و زیارت
ایشان بسیار رشد بالقاب حسینی اما فرزندان حسن بن امام زین العابدین در ولایت
اردبیل افتادند احمد و نعمت و هیبت و عابد را در شهر اردبیل شهید کردند
اما موسی و یونس بن امام زین العابدین اسحق و اسمعیل و ایوب و یوشع
را در موضع کوه شکسته شهید کردند اما اسمعیل و اسحق را در میان ده
شهید کردند اما فرزندان هادی بن امام زین العابدین ع بولایت امام افتادند
و محمد و عمر و عبد الله را در بوجان شهید کردند اما رحیل و ادهم را بولایت
هارود بار برهنه رود خانه شهید کردند اما ظهیر بن امام زین العابدین ع

فرزندان افطربن
در شهر کرزین شهید کردند اما اظهر بن امام زین ع قیدار و علمدار
و وهاب و تمیم و شمس رو به بابان تیر کوه نهادند آن پنج تن را
بتیر کوه شهید کردند اما خضر و الیاس و عباس و البلیا و هارون
بولایت الموت افتادند چون بموضع آه دشت شهید کردند
رسیدند طائفه دزدو با بربان خبر یافتند و با مزادگان مجادله بسیار
کردند اما فرزند آخر آن پنج تن را در موضع آه دشت شهید کردند اما
اظهر بن امام زین العابدین ع ابرار و محسن و کرار و نوح و حوت
لوط و هاشم و محتشم را بولایت طالقان در موضع رحمت آباد شهید
اما حوت و لوط و نوح را در موضع ماهی دشت شهید کردند اما هاشم
و محتشم را در موضع بیورزن یونس شهید کردند اما عقیل و ابراهیم
و مسلم و دعا مدد در موضع نیجهزار افتادند در آن ده شهید کردند اما فرزندان
تقی ابن محسن امام زین العابدین ع در ارنک رود بار افتادند اما حسینی را در زمین
کوراب در زمین برم شهید کردند اما حسن را در موضع ترکنک هالار ئین بابا
فرزندان شهید کردند اما محمود را در موضع اهوارک شهید کردند اما یعقوب بن تقی
بن محسن بن امام زین العابدین ع را در ولایت کنجه شهید کردند اما تقی ابن محسن
بن امام زین العابدین را و طاهر و مطهر و فضل و حارث بولایت قند هار افتا
دند و در آنجا وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد با لقاب حسینی اما
فرزندان عسکری بن محسن بن امام زین العابدین ع یعقوب و یوسف و طیب
در ولایت

در ولایت طوس و طبس افتادند ایشان را شهید کردند اما فرزند
ان زید بن امام زین العابدین ع محسن و موسی در ولایت ساوج
بلاغ در موضع اشتهارد شهید کردند اما فرزندان ضیین علی بن
زید بن امام زین العابدین ع اکمل و جنید و قوام الدین و خطیب الدین
و زین الدین و رضی الدین در ولایت دار المرز مازندران افتادند و وطن
ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب میر بزرگ مشهور اند
بالقاب سادات میر بزرگ اما سیف الدین ضیین علی بن زید بن
امام زین العابدین ع را بکوپایه مازندران اما ف بن زید بن امام زین العابدین
سیف الدین و کتاب الله و عطاء الله و حب الله و حجة الله و اسد الله و هدایت
الله و عنایت الله و نعمت الله در ولایت بدخشان افتادند و وطن ساختند و
زیارت ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما امان بن زید بن امام زین
العابدین ع در ولایت قم بویه بموضع بیجن شهید کردند اما فرزندان حیدر
بن زید بن امام زین العابدین ع حمید و مجید و مزید را در موضع بسطام شهید
کردند اما حیدر بن زید بن امام زین ع را ابتوابع ری در موضع کلاک
شهید کردند اما فرزندان حنانه بن زید بن ابن العابدین ع عبد الله و لطف
الله و عین الله و عبد الله در ولایت قزوین افتادند و وطن ساختند و زیارت
ایشان بسیار شد بالقاب سادات مرعشی اما فرزندان مالک بن زید بن
امام زین ع بولایت ری افتادند با دو فرزند امیر المؤمنین در موضع بریالک

بر یک شهید کردند اما فرزندان طیب بن علی بن امام زین العابدین
ابوطالب وایوب وابوسعید بیابان دماوند رود بار کردستان افتا
دند وطن ساختند وزیارت ایشان بسیار شد بالقاب حسنی اما طیب
بن علی بن امام زین ع را در ولایت ابهر شهید کردند اما فرزندان
عیسی بن علی بن امام زین العابدین بولایت ارنک رودبار افتادند اما محمد
را در ولایت بشکان شهید کردند جعفر را در ده ارنک رودبار شهید کردند
وسلیمان را در ده ارناباد شهید کردند ویحیی ورضی در موضع عزیز کلا به شهید
کردند اما فرزندان رضی بن جعفر بن امام زین العابدین ایوب وذکریا در
ولایت دار المرز افتادند بموضع زوج علیا افتادند ایشانرا شهید کردند اما
هاشم وهارون را در ولایت ارنک رودبار در موضع لبسلتن شهید کردند اما
فرزندان احمد بن حسن بن امام زین العابدین ع اولیا وافضل ومعصوم در
ولایت ری افتادند چون بموضع سفنار رسیدند ایشانرا شهید کردند اما حاتم
وسالم واشرف وفردوس وزاهد در ولایت فیروزکوه افتادند چون بموضع
ارکنه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما احمد بن حسن بن امام زین ع در رشته
رود شهید کردند اما فرزندان عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع مالک وسلیمان وذکریا
واسمعیل ونوح در ولایت ری افتادند اما زین العابدین بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین
در ولایت الموت افتادند در موضع کرنا شهید کردند اما مالک وسلیمان را در موضع سرلقان
شهید کردند اما ذکریا واسمعیل در ولایت لمبه افتادند چون بموضع بارور رسیدند مردم بارو
باامام

باامام زادهگان در آمدند ومجادله بسیار کردند آخر الامر حرامزاده
ها امامزادگانرا شهید کردند اما نوح بن عقیل بن هادی بن امام
زین ع بولایت شیراز افتادند ومدت در انجا بودند وبعد ازان
مردم شیراز نوح را که خداست خشند اما نوح را هشت فرزند بود
یعقوب وادهم وابراهیم ویونس ومونس وزید وجعفر ومالک
اما مهدی بن بن امام زین العابدین ع الشش فرزند بود ابوطالب
وحسین ورحیم وصاحب ثیب وصالح وسالم اما جعفر بن نوح بن عقیل
بن هادی بن امام زین العابدین ع ده فرزند بود عباس وهبة الله ورا
ق وعطاء الله ولقمان وخاقان وعبد الله ودختر زبیده وخونقش نام علی
الدین وعماد الدین اما عماد الدین هشت فرزند بود قاسم بن حسین
وهمزه وادنان وکنعان ویوسف وداود وعقیل وحافظ وکامل اما
قاسم عابدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع
نه فرزند بود محمد وحسن وعلی ومحسن وعبد الرحمن وعبد المجید وعبد الحمید
وعبد الواسع وعبد الکریم اما عبد الواسع را چهار فرزند بود روح الله
ونور الله وعین الله وعباد الله اما روح الله بن عبد الواسع را دو فرزند بود
قوام الدین ورکن الدین اما رکن الدین را سه فرزند بود قاضی عبد الله
ووفاعیسی وقاضی سیف الدین تا زمان حضرت امام علی ع که
متوکل لعین اورا زهر داد شهید کرد ومقصد اولاد ائمه کرد ولشکری اندازه

حین شهر کشمیر رسیدند بسیار زاهد و عابد و صالح بود و آن پیر چهل
هزار مرید کامل داشت و نام وی شیخ مسیح الله بن شیخ عطاء الله بن
حسام الدین ابن شیخ ابراهیم ابن شیخ یعقوب بن شیخ هیبت رومی
که خادم حضرت محمد رسول الله بود اما محسن در کشمیر بجوار حق در پیوست
اما محمد بن جعفر بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین دست انابت به شیخ
مسیح الله داد و مرید شد تا موت پنجاه سال زیارت کشید و خدمت کرد
اما [illegible] بن ابراهیم بن داود بن [illegible] علی بن امام محمد باقر ع را دختر بود زبیده
خاتون نام در عقد محمد در آورد اما محمد را سه فرزند بود قاسم و قوام الدین
و صلاح الدین اما محمد همه وقت بذکر خدای تعالی مشغول بود تا چهارم
بچهارم ماه و نیم و بیست هشتم رمضان المبارک شب پنجشنبه ندا حضرت
حق تعالی در رسید و گفت یا سید محمد نوربخش یا [illegible] صحیح این [illegible]
در [illegible] مذکور شد عطا شریف حضرت امام حسن عسکری ع نور
بخش سید محمد بن عقیل ابن سید هادی بن حضرت امام زین العابدین اما
علاء و حسینی در ولایت [illegible] یافتند و نیز ایشان بسیار شدند بالقاب
بالقاب کمانه اما عبد الرحمن و عبد المجید و عبد الحمید و عبد الواسع و عبد الکریم
و از [illegible] مره روی بولایت تبریز نهادند چون بولایت تبریز رسیدند ایشان را
شهید کردند اما فرزندان عبد الواسع بن جعفر بن نوح بن عقیل بن
هادی

هادی بن امام زین العابدین ع رکن الدین و قوام الدین چون از مکه رو
بخوارزم نهادند چون در [illegible] رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان
رکن الدین بن روح الله بن عبد الواسع بن قاسم بن عمادین بن جعفر بن
نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع قاضی عبد الله و قاضی عبد الله [illegible]
و قاضی سیف الله از مکه روی بولایت ری نهادند و چون مدتی بسر بردند
بعد از آن روی به [illegible] نهادند چون بموضع کلاب رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب قاضی و ایشان نیز از دست سادات
نوربخش ارشاد گرفته بودند همین سبب ایشان را نیز نوربخش گویند مجلس [illegible] در
اخبار محمد باقر ع بدانکه راویان اخبار و ناقلان آثار آورده اند که بعد از وفات
حضرت امام زین العابدین ع حجاج بن یوسف علیه اللعنه خروج کرد و قصد او
لاد ائمه کرد و دوازده هزار از اولاد ائمه بقتل در آورد از زن و مرد و برو جوان
و طفل شیرخواره که صد هزار لعنت خدا و رسول بر حجاج بن یوسف علیه لعنه باد آورده
اند در شهر بغداد مردی بود بسیار شیعه و دوستدار خاندان امیر المؤمنین ع بود
اما در آن وقت که حجاج لعین بر اولاد ائمه غضب کرد امام محمد باقر ع هشت ساله
بود اما آن مرد مومن مهلب نام داشت شاهزاده محمد باقر ع را در منزل خود برد
و دست و پای حضرت را ببوسید و بسیار بگریست چون بخانه خود برد با عورت و فرز
ندان خود گفت بدانید که امروز نور دیده مصطفی و مرتضی و جگر گوشه فاطمه زهرا

و موسس دل امام حسین شهید کربلا یادگار امام زین العابدین ع شهزا
ده امام محمد باقر ع در خانهٔ ما آمده است و غریب و بیکس واقع شده پس
چون فرزندان مهلب این سخن شنیدند همه یکبار فغان برآوردند و از
خانه بیرون آمدند و گفتند یا بن رسول الله این چه عجیب است که شما قدم مبارک
رنجه کرده اید و کلبهٔ غلامان خود مشرف و منور ساختید آنگاه شهزاده محمد
باقر گفت یتیم و مظلومم که از پدر و مادر دور افتاده ام آه چگویم از بیکسی و بیچارگی
و آوارگی و بیوفائی این مسکنت و مذلت چون مهلب و اولاد و اتباع وی
این شنیدند گریه و زاری در نهادند و جامهای چاک کردند و بسیار های
های بگریستند و بعد از آن شهزاده محمد باقر ع را در آن خانه بردند و در آن
خانه زیر زمین بود او را در آن زیر زمین از ترس مخالفان جای دادند اما مهلب را
فرزند بود ابراهیم نام بود او روز و شب در خدمت امام میبود و زن مهلب رابعه نام داشت
در خدمت و ملازمت امام ع بنوعی میکوشید که یک ساعت غافل نشدی تا آنکه
مدتی بر این گونه میگذشت اما حجاج بن ملعون مفعل نام حرامزاده بدبخت
دشمن خاندان و همیشه در خدمت حجاج ملعون بود خانهٔ آن سگ حرامزاده بر
همسایگی مهلب بود اما آن غلام آن لعین را زنی بود جمیله نام قضارا یک روز در خانه
مهلب رفت دید که زن مهلب هر لحظه در خانه میرود و باز دیدهٔ گریان و دل بریان از
خانه بیرون میآید جمیله چون آن حالت بدید در آن روز هیچ نگفت برخاست بخانه
خویش آمد چون زمانی از شب در گذشت با شوهر خود مفعل گفت که من امروز

در خانه مهلب رفته بودم زن مهلب را دیدم هر ساعت شتاب بخانه درون میرود و
گریان و نالان بیرون میآید پس مفعل حرامزاده گفت بعد از این هر روزه
برو و به بین که همان گریه و زاری مشغولند یا نه جمیله پلیده مدتی چند
روز در خانه میرفت و اولاد و اتباع مهلب را همچنین میدید که ایشان متصل
گریه و زاری مشغول حزن از بیش در گذشت آنگاه جمیله پلید با شوهر خود
گفت که امروز مدت ده روز است که من میروم در خانهٔ مهلب زن و فرزند
مهلب همه بگریه و زاری مشغولند چون مفعل حرامزاده این سخن بشنید گفت
ای جمیله فردا برو بگو که من دوستدار خاندان امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب
و شیعه اهلبیت رسولم اگر اولاد ابو تراب در این جاست البته بتو خواهد نمود
اگر تو این سر پنهان را آشکارا کنی من مژده بسوی حجاج برم ما را آزاد کند و از
مال دنیا غنی گرداند و ما را حاکم ممالک سازد چون سحر شد جمیله پلید جامهٔ
سفید در پوشید و بخانهٔ مهلب رفت و سلام کرد و بنشست تا ساعتی در گذشت
دید که در آن خانه زن مهلب طعامها بر دو زنانی در گذشت دید که یکبار
در آن خانه گریه و زاری در نهادند و غریو و فریاد برآوردند پس جمیلهٔ
پلید فریاد برآورد چون آواز جمیله پلید بگوش شهزاده رسید آنگاه
شهزاده محمد باقر ع با زن مهلب گفت که این گریه و فریاد و زاری از
کیست زن گفت که ای بزرگوار ما را همسایه ایست نام وی جمیله هر روز بخانه
ما میآید ما نمیدانیم که مذهب و ملت او چیست آنگاه زن مهلب از خانه

بیرون آمد گفت یا جمیله از برای چه فریاد و زاری میکنی پس جمیله پلید گفت که
امروز ده روز است که هر روز بخانه شما می آیم می بینم که شما گریه
و زاری مشغول هستید چون که من دوستدار خاندان اهلبیت محمد ام در گریه
آنکه دل مؤمنان مانند آبگینه است چون شما را بر من ظاهر است که یکی
از اولاد ائمه در خانه شما است و شما را گریه و زاری از آن است مرا نیز
گریه و زاری از آن است اما مراد من آنست که اگر اولاد ائمه ع که ایشان در
دنیا ضعیف و خوار اند اما پادشاه آخرت اند و سلطان حشر اند و سرور
مخلوقات اند و شما و جمله خلقان اند و شما جمله خلقان حبیب و دوستان ایشان
است و خواهد بود وای بر کسی که اطاعت ایشان نکنند همه در دوزخ گرفتار
شوند و در فردای قیامت همه در روی محمد ص شرمنده و روسیاه باشند
اما مرا امروز حاجتی بدرگاه شما است اگر شما حاجت مرا روا کنید فردا در روز
قیامت شفیع شما را در نزد حضرت محمد مصطفی ص و علی المرتضی خواهم کرد
چون زن مهلب این سخنها بشنید گفت یا جمیله مراد تو چیست پس جمیله
پلیده گفت که من شنیدم که امام محمد باقر ع در خانه شما است مراد و
مقصود من آنست که جمال جهان آرای مبارک امام محمد باقر ع را
ببینم آنگاه زن مهلب گفت میترسم که شما را بنده یک شاه زاده
برم این راز نهفته را آشکارا کنید خلق عالم ازین خبردار شوند
حجاج علیه اللعنه آنکه خبردار آگاه شود و شاه زاده را طلب کنند

پس مهلب

پس مهلب را ازین خبردار گرداند مهلب سوی جمیله پلید آمد آنگاه جمیله را چون چشم
بروی مهلب افتاد برخاست و سلام کرد و دست و پای مهلب را بوسه داد
و گریه و زاری و افغان آغاز کرد آنگاه مهلب فرستاد تا مصحف آوردند و
جمیله پلید را قسم دادند بعد از آن جمیله را بسوی شاهزاده امام محمد باقر
ع بردند چون چشم جمیله بر روی دل آرای مبارک امام ع افتاد سلام
کرد و دست و پای مبارک شاهزاده را بوسید و افغان و زاری بسیار
کرد بعد از آن روی بخانه خود نهاد و با شوهر خود مفعل گفت که من امروز
چندان مکر و حیله کردم تا شاهزاده ع را دیدم چون حرامزاده مفعل این سخن
بشنید شاد شد که صد هزار لعنت بر او باد و بر جمیله شوم باد پس چون روز
شد مفعل حرامزاده در نزد حجاج علیه اللعنة والعذاب رفت و گفت ایها
الامیر عجب حکایتی دارم اگر مرا آزاد کنی ترا عرض کنم آنگاه حجاج لعین گفت
اگر خبر از ابوترابیان داری ترا از مال خود آزاد کنم و از مال دنیا ترا غنی
گردانم و ترا حکومت شهر بصره دهم در میان مردم بغداد ترا مشهور و
بهتر سازم آنگاه مفعل حرامزاده گفت یا امیر اول خط آزادی بنویس و حاکمی
بصره بمن ده دیگر در میان مردم بغداد خلیفه باشم چون حجاج ملعون

و حضرت امام محمد باقر ع در خانه اوست
و حالا مدت دو سال است

این سخن بشنید خبر نمودن تا این خطها را نوشتند و مهر کردند و بدست
مفعل دادکه مردیست در بغداد محلب نام و بسیار دوستدار خاندان اهلبیت است
که در خانه محلب اگر در زیر زمین وطن ساخته در انجا می باشد که صد هزار لعنت
خدا و نفرین رسول بر مفعل حرامزاده باد انگاه حجاج لعنة الله چون این خبر شنید
شاد شد و نمودن تا و برا زر و مال بسیار دادند و بعد ازان قاصدی در پیش
علب فرستاد که امام زاده محمد باقر ع را در نزد من اور که او را زجر و سیاست
تمایم مؤمن بیچاره چون این سخن بشنید فریاد و واویلا بر آورد گفت هیهات
که جمله پلید و زنخ ما چکار کرد آه اگر من شاه زاده را بدست مخالفان
دهم و یرا بعذاب شهید کنند و فردا قیامت من در پیش حضرت محمد مصطفی
و علی المرتضی چه عذر آوردم این میگفت و زار زار میگریست و میگفت در نو
امام زاده معصوم محمد باقر ع را بدست حجاج ملعون دهم که و یرا شهید کند
و نسل امام در روی زمین منقطع شود وای بر من وای بر من که اهلبیت
رسول خدا را چگونه در عذاب افگنم انگه محلب را فرزند بود ابراهیم نام
گفت ای فرزند مصلحت این بکار چیست پسر گفت ای جان پدر غلام را جان در محل
بکار آید که خواجه زاده کان این چنین محنت و مصیبت گرفتار شده باشند

غلام را

غلام را جان بچکار آید هزار جان من فدای امام زاده محمد باقر ع باد انگاه
محلب چون این سخن از فرزند خود بشنید دلشاد شد و گفت ای فرزند بدان
و اگاه باش که این دنیای بی اعتبار با کسی وفا نکند اگر دنیا وفا کردی با حضرت
محمد مصطفی و علی المرتضی وفا کردی که خدای تعالی دنیا را بدوستی ایشان آفرید
و از دنیا رحلت کرد و حضرت فاطمه شربت شهادت چشید و حضرت
امیر المؤمنین در مسجد کوفه ملجم ملعون خنجر زهر آلود بر تن مبارک وی و و یرا
شهید کرد و حضرت امام حسن را اسما و بی الماس دادند هفتاد پاره جگر از
حلق مبارک وی بیرون آمد و شهید شد اما امام حسین ع را با اولاد و اصحاب
یکان یکان شهید کرد و این دنیای بی اعتبار با ایشان وفا نکرد با ما چه خواهد کرد
بیت دنیا که بقول مصطفی مردار است مانند سگیست هر که دنیا دار است اما محلب
دست فرزند خود را گرفت و توکل بر خدای تعالی کرد ازان زمان بالقاب این
توکل نامند و بعضی ازین ان را توکل گویند پس انگاه محلب فرزند خود را بنزد یک
حجاج علیه اللعنه برد و گفت این فرزند امام زین العابدین است چون حجاج علیه اللعنه
آن بدید شاد شد که صد هزار لعنت خدا و نفرین رسول و ملائکه بر و باد انگاه بفرمود
تا آن کودک بیچاره را در میان باد گرفتند و چهار گرد دیوار بر روی کردند بعد ازان
محلب و دیده گریان و دل بریان روی بخانه خود نهاد و گفت الهی پادشاها ملکا شکر بدرگاه

تو که بیعت اهلبیت و ائمه بر من رسید الحمد لله که فرزند من بدرجهٔ
شهادت رسید این بگفت و بسیار بگریست و چون بخانه رسید
عورت خود گفت بدانکه فرزند ما را بعوض امامزاده محمد باقر ع
بنزد حجاج بردند و وی بفرمود تا آن کودک بیچارهٔ نامراد در بار وی
نهادند و چهار گز دیوار بر بالای وی بر آوردند آه چون زن مطلب این سخن
بشنید آب از دیدگان بگردانید و گفت هزار جان من و فرزندان من
فدای حضرت امام محمد باقر ع باد آنگه سر سوی آسمان و گفت یا خدایا بدرگاه
تو شکر میکنم که بیعت اولاد مصطفی بر من آمد این بگفت و بسیار بگریست
و گفت یا فاطمهٔ زهرا تو شاهد احوال منی باشی که بمن آن رسید که بر تو رسید
و اولاد تو رسید پس مطلب گفت ای عورت بدرگاه خدای تعالی شکر کنیم که خدا
راضی بر آنست آنگه زن مطلب طعام لذیذ جهت شهزاده آراسته کرده پیش
آورد شهزاده را عادت چنان بود که بی فرزند مطلب هرگز طعام نخوردی
پس امام ع ابراهیم ع را آواز داد و او برادر خوانده بود گفت تا ابراهیم
نیاید من طعام نمی خورم او را طلب کنید تا با طعام خورم مطلب گفت یا شاهزادهٔ
بزرگوار شما طعام نوش جان کنید که غلام شما ابراهیم را بیرون
برده اند و شب در نزد دیگر خواهد آمد شهزاده گفت تا ابراهیم نیاید من
طعام

طعام نمی خورم آنگاه مطلب چون مبالغهٔ او مشاهده کرد و گفت یا شهزاده حکیم بدان
و آگاه باش که جبلهٔ بلیه که بخدمت شما آمد و شما را دید برفت و با شوهر خود
گفت مفعل حرامزاده با یک بنزدیک حجاج علیه اللعنه والعذاب رفت و گفت
دو سال است که شهزاده محمد باقر ع در خانه مطلب است در زیر زمین وطن ساخته
پس حجاج ملعون فرستاد که امامزاده را بغیرت تا او را زجر و سیاست کنم
منی در ماندم که هزار جان من فدای تو باد و ابراهیم را عوض شهزاده دینی
و دنیا در نزد حجاج بردم تا آن حرامزاده بر آن طفل بیچاره غضب کرد و بفرمود
تا ویرا در میان دو نهادند و چهار گز دیوار بر سر او کشیدند که هزار جان من و
فرزندان من فدای تو باد شهزاده چون این بشنید فریاد و فغان بر آورد
و سر بسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا پادشاها تو این ظلم را نپذیری و روا
نداری که ظالمان در حق ما و محبان ما میکنند این بگفت و زار زار بگریست
تا نماز شام در رسید ناگاه دیدند که شخصی در کوفت و آواز کرد چون
بگوش مطلب رسید گفت مگر مهمان آمده از جای برخاست و در بگشود فرزند
خود را نور دیده خود ابراهیم را دید از خرمی سر بسجده نهاد و گفت الهی یا پادشاها

بدرگاه تو شکر یارب العالمین با خبران حربن الفقاه گفت ای جان فرزند تو
احوال خود را باز گوی تا بر من ظاهر شود که هرگز مرده زنده نشد و نخواهد
شد پس ابراهیم گفت ای جان پدر در آن محل که ظالمان مرا در میان
بارو نهادند ناگاه دیدم شخصی از آسمان آمد مانند کوه آهن و بر سر من افتاد
و هر دو دست مبارک خود را بر سر من سپر ساخت من زیر دست مبارک
تندرست و سلامت ماندم تا چندانکه این ظالمان نیز هر کسی یک گوشه رفتی و قرار
گرفتند بعد از آن شیر بیشه کارزار و کشنده قاتل جمیع کفار و شیر خدا و پسر عم مصطفی
یعنی امیرالمؤمنین علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات مرا از میان بارو بیرون آورد
و گفت ای کودک برو با پدر بگو ترا ولی خدا علی المرتضی الف الف سلام میرساند و
میگوید که ای محلب پاک اعتقاد و پاک دین صد هزار رحمت خدای بر تو باد من
که مرتضی علی ام از تو خشنودم بدان و آگاه باش که فردا در روز قیامت بی تو
قدم در بهشت ننهم که ترا همراه خود جای دهم بدانکه یاری تو کم از یاری
من نبود اگر تو فرزند خود را عوض فرزند من دادی که در بارو نهادند من فرزند
ترا سلامت بتو رسانیدم الکاهی ذریات تو در روی زمین بسیار شوند بالقب
توکلی باشند انکه پسر محلب با پدر گفت که دوستان و اولاد این حضرات
در القاب چنین که شاه مردان و سرور عالمیان و کشنده خوارجیان امیرالمؤمنین و هو ...
القاب آن در دنیا توکلی ۵ ۵
... هر که در دنیا

که در دنیا و آخرت زیانی ندارد و هر که با اولاد مصطفی و مرتضی یاری کند بدانکه
خدای تعالی یار اوست و شفیع او مصطفی است و دشمنان ایشان و اولاد ایشان
نقصانیست در دنیا و آخرت که هیچ چیز سود ندارد و هر که در بغض علی و اولاد
او کوشد خصم او بیشک خدا است و غضب کننده او جبرئیل است و جای او در
دوزخ خواهد بود ابدا چون محلب از پسر خود این بشنید از فرحی جان بحق
تسلیم کرد که انا لله و انا الیه راجعون در اخبار آورده اند که محلب را دختر بود
ربیعه نام بعقد امام محمد باقر ع در آورد اما حضرت شهزاده امام باقر ع را هشت
فرزند بود امام جعفر صادق ع و عبدالله و قاسم و حسن و ابراهیم و ابو طالب
و زید و علی و ثابت اما عبدالله ابن امام محمد باقر را چهار فرزند بود مالک و محمود
و اسود و ایوب اما حسن بن امام محمد باقر را سه فرزند بود حسین و مطلب و
محلب اما محمود بن عبدالله بن امام محمد باقر را هشت فرزند بود طاهر و مطهر و
اسمعیل و حمزه و هارون و ادهم و خالد و یونس اما اسمعیل ابن محمود بن
عبدالله بن امام محمد باقر را چهار فرزند بود ابراهیم و اذبان و محمد و سیب اما
ابراهیم بن محمود بن اسمعیل بن عبدالله بن امام محمد باقر را شش فرزند
بود ابو طالب ع را سه فرزند بود ابو جعفر و حسن و محسن اما عبد المعنی را دو فرزند
و عبدالمعنی و عبدالفضل و عبدالمجید و عبدالحمید و عبدالکریم اما ابو طالب ۵ م

محمّد و داود اما عبدالفضل را چهار فرزند بود جلال الدّین و حسام الدّین
و نظام الدّین و عماد الدّین اما محمد [illegible] ابو طالب بن امام محمّد باقر
را چهار ده فرزند بود یوسف و یونس و مؤمن و اسکندر و مظفّر و
صالح و حیدر و خاور تا زمان منصور دوانقی علیه اللّعنة و العذاب که قصد
اولاد ائمه کرد و روی باطراف و جوانب عالم نهادند اما علی و ابراهیم و حسن
و ثابت را در شهر سامره شهید کردند اما ابو طالب و زید و عبدالکریم از بغداد
رو بولایت دشبول نهادند چون بشهر دشبول رسیدند ایشان را شهید
کردند اما عبدالمجید و عبدالحمید از بغداد رو بولایت نخجوان نهادند در شهر
نخجوان رسیدند وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما مالک و محمود و اسود از حلّه رو بولایت ابرقو نهادند چون بشهر ابرقو رسیدند
طائفه رشیدیان با ایشان در کارزار آمدند و مجادله بسیار کردند آخر الامر آن جهار
تن را طائفه رشیدیان در شهر ابرقو شهید کردند اما فرزندان ابو طالب بن امام
محمّد باقر یوسف و یونس و حسن و موسی و اسکندر و مظفّر و صالح و حیدر و
خاور و ابوذر و انور از ولایت مدینه رو بولایت اورنگ و ملاطین نهادند چون
بشهر ملاطین رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان محسن بن امام محمّد
باقر علی و معصوم و دانیال و مسیّب و محمّد و قاسم و شعیب از بغداد رو بولا

یت ری نهادند

یت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند که کافران را این خبر یافتند با ایشان
در کارزار و مجادله بسیار کردند اما دانیال و شعیب را در موضع ورامین شهید کردند
اما قاسم بن حضرت امام محمّد باقر را در شهر ری بموضع زرک شهید کردند
اما علی و معصوم و محمّد از شهر ری رو بولایت ری نهادند اما حسن بن
امام محمّد باقر را در موضع برنایک طائفه کاوسواران شهید کردند اما علی بن
حسن بن امام محمّد باقر بتوابع مشهد مقدس در موضع انجیلک شهید کردند
اما محمّد بن ابو طالب بن امام باقر از مشهد ری رو بولایت خراسان نهادند
شهر هرات وزیر شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن امام محمّد باقر حسن
و مطلب و محلب از بغداد رو بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند
وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما محمّد بن عبدالله
بن امام محمّد باقر طاهر و مطهّر و اسمعیل و رحمن و هارون و ادهم و موسی
و خالد از مکّه روی بولایت دار المرز نهادند چون بولایت رستمدار رسیدند
رسیدند متفرّقه شدند اما طاهر و مطهّر در ولایت طالقان بموضع کردره
افتادند و وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما هارون و ادهم بموضع سولقان افتادند و وطن ساختند و زیارت ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما موسی و خالد بولایت لمسر افتادند در

[illegible]

موضع ذوار درفت وذیرا آبرد وطن ساختند وزیارت ایشان بسیار شد
بالقاب حسینی اما فرزندان اسمعیل بن محمود بن عبدالله بن محمد
باقر ع و ابراهیم و ادنان و محمد و مسیب از بغداد رو بولایت طارم نهادند
چون در موضع باسلیان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان
ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن عبدالله بن امام محمد باقر ع جعفر و حسن
و محسن از مدینه رو بولایت مازندران نهادند چون بتوابع شهر آمل
رسیدند وطن ساختند وزیارت ایشان بسیار شد بالقاب ابوجعفر اما
عبدالمعالی و فرزندان محمود و داود از مدینه رو بولایت خراسان نهادند چون
بشهر نشابور افتادند وطن ساختند وزیارت ایشان بسیار شد بالقاب اوراق
تا زمان متوکل علیه اللعنه که حضرت امام علی النقی ع را زهر داد و شهید کرد و قصد
اولاد ائمه کرد اما دران محل محمد کیا بن جعفر بن موسی بن امام تقی ع رو
بولایت دار المرز بتوابع شهر رویان بموضع قلعهٔ صلح کنان به حجره نشسته بود
اما ابراهیم ابن علی بن محمد بن عبدالمعالی بن ابن ابراهیم بن اسمعیل ابن محمود بن
امام محمد باقر ع در خدمت حضرت سلطان محمد کیا در زیر صالحان آمد و خدمت
و در کوه پایهٔ رستمدار در موضع بالوافت دند وطن ساختند وزیارت ایشان
بسیار شد بالقاب اوراق اما فرزندان عبدالفضل بن ابراهیم بن اسمعیل

بن یعقوب بن

بن یعقوب بن آل امام محمد باقر ع جلال الدین و عماد الدین و حسام الدین
از بغداد رو بولایت دار المرز نهادند اما جلال الدین و عماد الدین بولایت
لاریجان افتادند در موضع رودبار سفا وطن ساختند وزیارت ایشان بسیار
شد بالقاب امیرا اما امیر حسام الدین بن عبدالفضل بن ابراهیم بن
یعقوب بن محمد بن داود بن حسین بن مالک ابن ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن
عبدالله بن امام محمد باقر ع در زمان امام حسن عسکری حسام الدین و نظام
الدین در ولایت شمیران افتادند اما مالک بن بیستون بن ملک قباد بن
ملک بهمن بن ملک اشرف بن قاسم بن ملک اشرف شاه میران بن
ملک شاه قازی بن ملک یزدجرد شهریار سپهسالار خاندان حضرت امیر
المؤمنین بود و خواهد بود اما ملک بیستون میر حسام الدین را وزیر خود ساخت
اما میر حسام الدین در کوه پایهٔ شمیران وطن ساختند وزیارت ایشان بسیار
شد بالقاب میران اما حاکم شمیران ملک بیستون بود اما در اخبار آورده که
در زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه از پادشاه و وزرا و امرا و سلطان و علما
و فضلا جمله تقیه روزگار بسر میبردند اما فرزندان یزدجرد شهریار ملک عجم بودند
وایشان تقیه نکردند و روز بروز محبت امیرالمؤمنین و اهلبیت زیاده میشدند که
رحمت خدای بر ایشان باد اما در زمان منصور دوانقی علیه اللعنه و العذاب
حضرت سید عبدالله بن امام محمد باقر ع از حله رو بولایت ری نهادند

حسام الدین بن ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن ...

چون بشهر ری رسیدند و مدتی بسر بردند آخر الامر ملحدان رسید عبدالله
را شهید کردند اما در اخبار آورده اند که ابراهیم بن محلب بغدادی را چهار
فرزند بود یعقوب و حسین و حیدر و محمود و این ن دست حضرت امام
محمد باقر داشتند از فرج و اخراجات و بیگار و شکار و طرح دست انداز
حاکم بغداد نکنند چون خلفای بنی عباس علیه اللعنه والعذاب بران مؤمنان
بیچاره عذاب کردند اما فرزندان حسین بن محمد بن قاسم بن نعمت بن هیبت
بن رحیم بن یعقوب بن ابراهیم بن محلب علیه الرحمة یوسف و حسن بدار الملک
افتادند و طن ساختند و زیارت این ن بسیار شد بالقب قدیم توکل گویند
اما فرزندان احمد بن هیبت بن رحمن بن محمود بن ابراهیم بن محلب
علیه الرحمة اسکندر و محمود در کوه پایه انجیبن افتادند و طن ساختند و زیارت
این ن بسیار شد بالقاب نورخواند نداما در اخبار آورده اند که در زمان که
مامون الرشید علیه اللعنه پادشاه ممالک شد آن حرام زاده در شهر طوس
بود و حضرت امام رضی ع را از مدینه شهر طوس آورد و پیشوای خود
ساخت و جمله فرزندان حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد رو بولایت
خراسان نهادند اما فرزندان و فرزندزاده کان امام موسی کاظم
صد نفر بودند با اولاد و اتباع چون بولایت شاوخ بلاغ رسیدن عون
وسالم بن امام موسی کاظم ع بده خاوه شهر یار مدت بودند اما عون

وسالم

وسالم بن اما همشیره خانم نام مدت چند روز در خانه شهزاده قاسم ماندند
بعد از ان عون وسالم گفتند یا قاسم اگر ما را بدا مقان برسانی و همشیره خود را
را در عقد تو در آوریم آنگاه قاسم بن امام محمد باقر ع این ن را میبرد تا بدامغان
رسیدن و همشیره خود را بعقد قاسم در آوردند خبر افتاد که حضرت سلطان
ابو الحسن علی ابن موسی الرضا مامون الرشید پلید شهید کرد و زهر داد و آن
غریب خراسان را شهید ساخت که لعنت خدا و نفرین رسول برو باد اما قاسم با اهل
و عیال از دامغان رو بولایت دماوند نهادند چون بشهر اندوره رسیدند
وطن ساختند و زیارت این ن بسیار شد بالقاب آدره اما چهار صد که خدای
نامی در ان شهر بودند و قاسم بن امام محمد باقر ع را بسیار رعایت کردند اما شاه
زاده قاسم را یک فرزند بود و زیارت این ن بسیار شد تا زمان خلفای بنی
عباس علیه اللعنه در ولایت دماوند رسیدند بشهر آواره در زمان مسیب هزیمت
آمده بودند و در شهر آواره وطن ساختند اما قیس بن مره بن عبد الحمید علیه اللعنه
بخلفای بنی عباس گفت که در شهر آواره فرزندان ابو تراب بسیارند
چون خلفای بنی عباس ملعون این بشنید شاد شد و کسی فرستاد و ریش
و مهتران شهر آواره را بخواند و حاضر آوردند چون حاضر کردند جمله را زجر
و سیاست کردند که شما فرزندان قاسم بن امام محمد باقر ع را پنهان کردید
پس جمله ریش ن و مهتران شهر آواره آمدند و قسم یاد نمودند بدین عبارت که

بدین عبارت که این مردمان که در شهر آواره میباشند شیخ اند و سیّد نیستند
آنگاه خلفای بنی عباس از خون سیدان درگذشت و دران زمان سیّدان
شهرآوره بشیخ مشهور بودند و سیادت ایشان مخفی ماند اما در اخبار آورده‌اند
که مامون الرشید علیه اللعنه که حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا را زهر داد
و شهید کرده بود و نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون
نامه من بشما رسد باید که دمار از ابوترابیان برآورید پس آن ظالمان
باز خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند و جمله فرزندان و فرزندزاده
گان امام موسی کاظم ع در هر شهر و هر ده و هر ولایت که یافتند همه را شهید
میکردند که صد هزار لعنت خدا بر خلفای بنی عباس باد اما عقیل ابن امام
موسی کاظم ع را در موضع کند حسن رئیس جراحت بسیار رسانیده بود
و بهمان جراحت می آمد تا بولایت ری در موضع برزناباد رسید در خانه در
رئیس حبیب نجار بود تا مدت پنج روز بیمار بود بهمان جراحت بجوار حق پیوست
اما فرزندان یوسف بن امام موسی کاظم ع ذکریا و محمد و اسمعیل در ولایت
ری بموضع الهین آمدند رئیس قندکشان ایشان و فرزندان جریافته
و با امام زاده ها حیله بسیار کردند و ایشان را شهید کردند اما فرزندان
محسن بن امام موسی کاظم ع ابراهیم و اسمعیل ابنی در ولایت افتادند
در موضع ادجان طایفه عرددیان شهید کردند اما اسمعیل بن محسن بن امام
موسی کاظم

در موضع سنبدار طایفه چند کیان شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن محسن بن امام کاظم ع
[illegible]
موسی کاظم ع موسی و جعفر در ساوج بلاغ رو بولایت الموت نهادند چون
بالموت رسیدند در موضع دستی بابا رئیس ایشان را شهید کردند
اما در اخبار آورده‌اند که معتصم علیه اللعنه که حضرت امام حسن عسکری ع
را زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد و نامه باطراف و جوانب فرستاد
که دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد اولاد ائمه بود بعضی کردند و در
هر شهر و ده و ولایت که یکی از اولاد ائمه بود بعضی را شهید کردند و بعضی رو باطراف
و جوانب نهادند اما میر حسام الدین را دو فرزند میر محمد و میر عبدالله بهزیمت
ملعون از شمیران رو بولایت خراسان نهادند در موضع طبس افتادند وطن
ساختند و زیارت ایشان بی رشد بالقاب امیر اما محمد را یک فرزند بود
میر حسام الدین اما میرزا فلان علی بن میراد هم ابن میر محمد بن میر حسام الدین
بن میر عبدالفضل میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر یعقوب
بن میر محمد بن میر مراد بن میر حسن ابن میر ملک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل
بن میر محمود بن سیّد عبدالله بن حضرت امام محمد باقر ع با جمله برادران از خراسان
رو بولایت شمیران افتادند در آنجا وطن ساختند و ملوک شمیران ایشان را
رعایت بسیار کردی اما میر مهدی در دار المرز سنمدار در موضع زانو رستاق بین
افتادند وطن ساختند اما میر حسن در ولایت دار المرز جیلان افتادند وطن ساخت
اما میر حسین را چهار فرزند بود میر هادی و میر غیاث الدین و میر محمد و میر

ومیرهاشم مدت در دار المرز جیلان بسر بردند و بعد از آن میرحسین و فرزندان
از جیلان رو بولایت طالقان نهادند اما میرمحمد و میرهاشم در موضع برکات
و بیل واوشت افتادند و وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد با لقاب میر
امیرحسین بن میر ابراهیم بن میر محمد بن میر حسام الدین بن میر عبدالفضل بن میر
ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر محمد بن میر داود بن میر حسین بن
میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر محمود بن میر سید عبدالله بن حضرت
امام محمد باقر ع با دو فرزند میرهادی و میر غیاث الدین در ولایت طالقان افتادند
و وطن ساختند بعضی در موضع بوجان وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد با
لقب امیرا اما در اخبار آورده اند که حضرت غیاث را سه فرزند بود زید و عبدالله
و ابراهیم اما حضرت عباس علی را در کربلا شهید کردند باتفاق برادرش امام حسین ع
اما فرزندان عباس علی و فرزند امیرالمومنین ع از مدینه رو بولایت ری نهادند
چنانکه در حوالی ری رسیدند ابلق سواران کنه خبر یافتند در آمدند و مجادله بسیار کردند
چنانچه جراحت بسیار بتن مبارک آن معصوم زاده ها رسیدند عبدالله و ابراهیم روی بهز
یمت نهادند آخر الامر لشکر خوارجیان در عقوب ایشان آمدند تا بموضع بربانک
رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم بن عباس بن حضرت امیرالمومنین ع
از ولایت رو بولایت طالقان نهادند چون بموضع بوده رسیدند در خانه سلیمان بقال
فرود آمدند مدت چهل روز بیمار بودند و بسیار جراحت بتن مبارک وی رسیده

بود درهمان

بود درهمان خانه سلیمان بقال بجوار رحمت حق پیوست مجلس ششم در اخبار
حضرت امام جعفر صادق ع روایت میکند لوط بن یحیی فزاعی رحمة
الله که حضرت امام جعفر صادق ع را هشت فرزند بود امام موسی کاظم و
علی و مطهر و اسمعیل و محمود و یحیی و محمد و عبدالله اما علی بن امام جعفر صادق
ع را چهار فرزند بود ناصر الدین و حسین و سلیمان و قاسم اما مطهر بن امام
جعفر صادق ع را شش فرزند بود هاشم و هارون و حمزه و زید و مالک
و هارث اما اسمعیل بن امام جعفر صادق ع را پنج فرزند بود حسن و محسن
و ابراهیم و دانیال و یوسف اما محمد بن امام جعفر صادق ع را سه
فرزند بود عمران و برهان و کنعان اما یحیی بن امام جعفر صادق ع را دو
فرزند بود یعقوب و یونس اما محمد بن امام جعفر صادق ع را ده فرزند
بود طاهر و مطهر و حیدر و طیب و رزاق و اسامی دختران خفیفه و حنیفه
و لطیفه و فاطمه تا زمانی که معتضد علیه اللعنة والعذاب امام جعفر صادق ع
را زهر داد و شهید کرد منصور دوانقی علیه اللعنة خروج کرد و مار از فرزندان
امام جعفر صادق ع برآورد اما حضرت امام موسی کاظم ع و اما علی و محمود از مدینه
رو بولایت بغداد نهادند چنانچه بشهر حله رسیدند در آنجا ایشان را شهید کردند
اما حضرت امام موسی کاظم در ولایت بغداد افتاد و وطن ساخت اما مطهر و
اسمعیل و یحیی و محمد و عبدالله با همه اصحاب و اولاد از هزیمت منصور دوانقی

رو بولایت عراق نهادند و ازانجا بفارس و دار المرز مازندران افتادند
و بشهر وده که میرسیدند خارجیان در عقب ایشان میآمدند و یکان یکان
را شهید کردند میکردند چون بشهر قزوین رسیدند سوفیان قزوینی خروج
کردند و سر راه امام زاده گان آمدند و بسیار مجادله کردند اما اسمعیل بن
امام جعفر صادق ع آن روز چندان حرب کرده بود که در کوچه و محله جوی
خون روان شده بود اما حاکم قزوینی حسن زناق بود بفرمود تا دروازها به بستند
که مبادا ابو ترابیان از شهر بیرون روند اما جمله امامزادگان علیهم السلام چهارتن
و مرید و معتقد صد نفر بودند سه روز با سوفیان قزوینی حرب میکردند آخر الامر
دوازده هزار خارجی را بجهنم فرستادند و چند تن امام زادها را در شهر قزوین
شهید کردند اما اسمعیل بن امام جعفر صادق ع در شهر قزوین در
بنجه علا در طرف آفتاب برآمد شهید کردند اما مطهر و محمود و یحیا از قزوین
رو بولایت دماوند نهادند و بسیار جراحت بتن مبارک وی رسیده بود چون به
موضع بومهن رسید در خانه الیاس فرود آمد تا مدت چهل روز بیمار بود به
همان جراحت بجوار حق و روضه بهشت رسید اما فرزندان علی بن امام جعفر صادق ع محمد
ناصر الدین و حسین از شهر قزوین رو بولایت ساوج بلاغ نهادند چون بموضع
کوهه رسیدند حسن دالو و جعفر دالو سر راه ناصر الدین آمدند و بسیار مجادله
کردند چهارده جراحت بتن مبارک ناصر الدین رسانیده بودند و ازان

مطهر بن امام جعفر صادق ع از قزوین رو بولایت

جراحت که داشت

جراحت بتن مبارک ناصر الدین رسیده بود و ازان جراحت که داشت مینا
لیده و میآمد تا بولایت در موضع طهران اما پایان طهران در رویش
ده
صالح نام بود سید ناصر الدین در خانه درویش فرود آمد تا مدت چهار
روز بیمار بود و بجوار حق پیوست اما حسین و سلیمان را در شهر ساوه
شهید کردند اما قاسم بن علی بن امام جعفر صادق ع از شهر قزوین
رو بولایت لمسر نهادند چون بموضع آیتی رسیدند ملحدان آیتی امام
زاده ها را شهید کردند اما ابراهیم بن علی بن محمد بن عبد الله بن قاسم بن
علی بن امام جعفر صادق ع از شهر قزوین رو بولایت لمسر نهادند
در موضع ده دوشاب وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد
بالقاب جعفر اما زید بن امام زین العابدین ع در زمان هشام
بن عبد الملک مروان علیه اللعنه والعذاب از مدینه رو بولایت ری نهادند
چون بموضع طهران در خانه حسین سماک فرود آمد حسین دست و
پای امام را ببوسید و ویرا بخانه برد تا مدت دو ماه نگاه داشت و خدمت
کرد آخر الامر جلال الدین بن عمر و فرزندان و برادران خروج کردند و زید
بن امام زین العابدین ع را در خانه حسین سماک شهید کردند که صد هزار

لعنت خدای بریشان باد اما فرزندان مطهر بن امام جعفر ع هاشم و
هارون [illegible] مالک و حارث از شهر قزوین رو بولایت کرد
ستان نهادند چون بموضع خرم آباد رسیدند ایشان را شهید کردند
اما عبدالله بن حسین بن مالک بن زید بن مطهر بن امام جعفر ع از شهر
قزوین رو بولایت کردستان نهادند چون بموضع خرم آباد رسیدند وطن
ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب جعفری اما فرزندان
محمود بن امام جعفر صادق ع عمران و برهان و کنعان از شهر قزوین
رو بولایت فیروزکوه چون بموضع بازار رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان
اسمعیل بن امام جعفر صادق ع حسن و محسن و ابراهیم و دانیال و یوسف
از شهر قزوین رو بولایت دار اکرد نهادند چون بدانجا رسیدند ایشان را شهید
کردند اما فرزندان یحیای بن امام صادق ع در ولایت ابهر افتادند وطن ساختند
و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب جعفری اما یعقوب بن یحیای بن امام
جعفر صادق ع از شهر قزوین رو بولایت کردستان نهادند چون بموضع دینه
رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام محمد جعفر صادق
ع اهل و سهل و کرار و مختار از شهر قزوین رو بولایت اصفهان نهادند
چون بشهر اصفهان رسیدند وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد
بالقاب جعفری اما عبدالله بن امام جعفر صادق ع از قزوین رو

بولایت دماوند

بولایت
دماوند نهادند چون بموضع عین وزران رسیدند خوارجیان با خبر یافتند
با امامزاده عبدالله در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر عبدالله
را در موضع عین وزران شهید کردند اما در عین وزران درویش بود
شرف الدین نام آمد و امامزاده عبدالله را برداشت بر سنگی نهاده
و میخواست که امامزاده دفن کند در موضع عین وزران آب نبود از
معجزات امامزاده یک چشمه آب پیدا شد معجز دیگر آنست که امامزاده را
بر سر آن سنگ که نهاده بودند آن هر سالی زیاده میشود اما
فرزندان امامزاده عبدالله بن امام جعفر صادق ع مطهر و حیدر
و طیب و رضی از شهر قزوین رو بولایت آذربایجان نهادند و
در آنجا وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب جعفری
اما دختران عبدالله بن امام جعفر صادق ع خفیفه و حنیفه و لطیفه
و فاطمه رو بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند ایشان
را شهید کردند والله اعلم مجلس هفتم در اخبار اولاد امام موسی کاظم ع
راویان اخبار و ناقلان آثار روایت میکنند که حضرت امام موسی کاظم
ع [illegible] و عبدالله و حسین و [illegible] و علی و حسن و خواجه احمد و محسن
و [illegible] و عبدالله و عبیدالله و عقیل و طیب و محمد و ناصر و یاسر

و حمزه و محمود و احمد و رضا و شاه رضا و سام و لام و یعقوب و
جعفر و محمد و باقر و الیاس و حاجی رضا و عباس و نوح و عمران
و عدنان و صالح و موسی و عون و سالم و سلیم و ذکریا و شعیب
و یحیی و اسمعیل و ابراهیم و جواب و یوسف اما دختران بنتی
فاطمه و امینه خاتون و خانم اما عبدالله ابن امام موسی کاظم ع را شش
فرزند فضل و فاضل و علاء الدین و عماد الدین و صدر الدین اما
حسین بن امام موسی کاظم ع را نه فرزند بود ثابت و احمد و عابد
و هیبت و شریف و لطیف و دختران زینب و زبیده خاتون و صالحه
اما علی ابن امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود جعفر و باقر و عمر
و حیدر اما دختران حلیمه و سلیمه و رحیمه و آمنه اما حسن بن امام
موسی کاظم ع را سه فرزند بود آذر و خاور و ابوذر اما سرور بن امام
موسی کاظم ع را شش فرزند بود صادق و حاجی و هادی و دختران
حبیبه و رقیه و فاطمه اما محسن بن امام موسی کاظم ع را ده فرزند
بود نوروز و فیروز و منصور و انسور و عزیز و ابراهیم و
اسمعیل و امان الله و عزیز الله و هیبت الله اما نوروز بن
محسن بن

سنی
و قوام الدین

محسن بن امام موسی کاظم ع را سه فرزند بود عبدالله و هادی و
مهدی و آنچه از فرزندان حضرت امام موسی کاظم ع مجرد
بودند هفده تن بودند محمد و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و احمد و
رضا و سام و لام و یعقوب و جعفر و الیاس و حاجی رضا و عباس
و اما نوح بن امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود قاسم و زید
و هلاکو و ادهم و قاسم و حاکم و سیف الله اما عمران بن امام موسی
کاظم ع را شش فرزند بود بلال و رضا کیا و کیا علی و موسی کیا اما ادنان
بن امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود حسین و ابوطالب و علی و زید
اما صالح بن امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود محمود و بدر الدین
و صدر الدین و قدر الدین و یوسف و کریم الدین اما خواجه احمد بن
امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود ابوالفضل و ابوالحسن و ابوا
لحسن و دختران ساره و هاجر اما طیب بن امام موسی کاظم ع را نه
فرزند بود قاسم و رضا و جعفر و جوار و محمود و احمد و مختار و دانیال
و معز الدین و شرف الدین و عبدالله اما عون بن امام موسی کاظم ع
را چهار فرزند بود هارون و هاشم و مهدی اما سالم بن امام موسی

کاظم ع را شش فرزند بود جعفر و محمود و علی و حمید و مجید اما
سلیم بن امام موسی کاظم ع را پنج فرزند بود یوسف و یونس و
علی و داود و خلقان اما ذکریای بن امام موسی کاظم ع را هشت
فرزند بود خضر و الیاس و عباس و ادلیا و علام و یعقوب و حارث
و مالک اما شعیب بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود حافظ
و کامل و سلیم و داود و عفا اما عیاثی بن امام موسی کاظم ع را ده
فرزند بود سید محمد و سید قریش و سید محمود و حسن و حسین و ابو
طالب و ابو طاهر اما دختران زبیده خاتون و سکینه اما اسمعیل
بن امام موسی کاظم ع هشت فرزند بود وهب و عابت و ثابت و نعمت
و اسد و محب و احمد و ناصر اما ابراهیم بن امام موسی کاظم ع را چهار
فرزند بود باقر و جعفر و احمد و ناصر اما یوسف بن امام موسی کاظم ع
را پنج فرزند بود اما لک و صادق و معصوم و صالح و رحمان و برهان و
محمد و ابل اما احمد بن حسین بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند
بود فتح الله و نور الله و غیب الله و عین الله و عباد الله و باب الله اما جعفر
بن حسن بن علی بن امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود عبد الرزاق و

سید مرتضی

محمد و

و سید مرتضی و میر مصطفی اما قسم بن حسین بن امام موسی کاظم ع را
دو فرزند بود محمود اما صادق بن سرادین بن امام موسی کاظم ع را
سه فرزند بود جمال الدین و علاء الدین و جلال الدین اما مهدی بن نوروز
بن محسن بن امام موسی کاظم ع را یک فرزند بود عباس حسین و محسن و
محسن مهین تا زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه که حضرت امام
موسی کاظم را که در بغداد شهید کردند و قصد اولاد ائمه کردند اما
جمله نژاد کان رو باطراف و جوانب نهادند اما حسین بن عباس بن
علی بن مهدی بن نوروز بن محسن بن امام موسی کاظم ع از دارالسلطنت
بغداد رو بولایت کرمان نهادند چون بدان زمان رسیدند وطن ساختند
و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب نوروزی اما حسین را یک فرزند
بود عباس نام اما عباس را چهار فرزند بود محمد و شمس الدین
و حسن و یوسف اما در اخبار آورده اند که در زمان امام محمد تقی ع
خواجه نذرک بن عبد الله بن قاسم بن شمس الدین بن علی بن
حسن بن یوسف بن محمد بن علی بن عباس بن علی بن مهدی
بن نوروز بن حضرت امام موسی کاظم ع از مازندران رو بولایت
دار المرز مازندران نهادند چون بدان مقام رسیدند وطن ساختند

و زیارت این بسیار شد بالقاب نوروزی اما در اخبار آورده‌اند که
در زمان میرزا قلنش و برادران از خراسان فرار نمودند اول بولایت
رودبار قصران بموضع رودک فرود آمدند اما خواجه نورک بن عبد الله
بن قاسم بن شمس الدین علی بن حسن بن یوسف بن محمد بن عباس
بن علی بن مهدی بن نوح بن محسن بن امام موسی کاظم ع در ولایت وزیر
ملک اسکندر شیران و رودبار قصران خواجه نورک بود اما میرزا
قلنش بن میر ادهم بن میر محمد بن میر حسام الدین بن میر افضل بن میر
ابراهیم میر اسمعیل بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر دا
ود بن میر حسن بن میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل
میر محمد بن میر سید عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع چون
بولایت مامه رفت و خواجه نورک را ملازمت کرد انگاه
خواجه نورک و میرزا قلنش با یکدیگر عهد کردند و قسم یاد
نمودند اما خواجه نورک دختر خود صالحه نام را در عقد میرزا
قلنش در آورد انگاه میرزا قلنش موضع رودک را از ملوک خرید
و وقف کرد و از برای امام محمد باقر ع بن امام موسی کاظم ع و میر نوروز

باتفاق

و باتفاق بولایت شیران آمدند وطن ساختند و زیارت این بسیار
شد بالقاب میر امامزاده نوح بن امام موسی کاظم ع را چهار فرز
ند قادر و معتقد و حافظ و مالک اما حسن بن ادنان بن امام موسی
کاظم ع را شش فرزند بود ابوطاهر و ابوتراب و ابولهب و عبد الله
و رزاق و جعفر اما محمد بن صالح بن امام موسی کاظم ع را سه فرزند بود
علی و یعقوب و حمزه اما عبد الفضل بن خواجه احمد بن امام موسی کاظم ع
را شش فرزند بود داود و عقیل و یوسف و اسد و اسعد و احمد واحد
اما مختار بن طیب بن امام موسی کاظم ع را دو فرزند بود عیسی و یحیی اما هارون بن
عون بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود خالد و شعیب و لقمان و
سلیمان و غالب و طالب اما ابوطالب بن امام موسی کاظم ع را دو فرز
ند بود یوسف و حسین اما در اخبار آورده‌اند که حضرت امام موسی کاظم ع را
چهار زن بود هفتاد متعه و دوازده هزار گهواره زرین از پس پشت
حضرت امام موسی کاظم ع سوار شدی و همه وقت با اصحاب خود گفتی
هرگاه که من سوار شوم فرزند و فرزندزادگان و گهواره این را
بر شترها بار کنید تا بر خلق عالم ظاهر شود از اولاد و اتباع من اما در
روایت صحیح آمده است که دوازده هزار شتر گهواره میکشیدند و در
اخبار آورده‌اند که مامون الرشید علیه اللعنه که حضرت امام علی موسی

الرضا ع را از مدینه بشهر طوس برد و بنوای خود ساخت جمله
فرزندزاده کان حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد رو بولایت
خراسان نهادند اما محسن بن امام موسی کاظم ع را در بغداد
شهید کردند اما عبدالله و فرض و علی و حسن و خواجه احمد و موسی
و سرادین و عبدالله و طیب و محمود و محمد و نوح و یوسف و سالم و لام و
صالح و محمد باقر و عقیل و احمد و رضی و اسمعیل و جعفر و ابراهیم ابوجواب
باهمه اولاد و اصحاب و اتباع از بغداد رو بولایت خراسان نهادند چون بوخ
بلاغ بردند و خانه کره رسیدند خوارجیان در عقب امام زادگان آمدند و
بسیار مجادله کردند آخر الامر حسن بن امام موسی کاظم ع را در کره شهید
کردند و بعضی را جراحت تن مبارک ایشان رسیده بود چون شب
درآمد جمله امام زادگان رو باطراف و جوانب نهادند اما عبدالله بن امام
موسی کاظم ع را در ولایت ساوخ بلاغ در ده رسیدند مردم برقان و
مردم دره ده اتفاق کردند و با امامزاده عبدالله مجادله بسیار کردند
~~را خبر کردند و گفت ای مؤمنان بیائید که میوهٔ باغ ارم و سرچشمهٔ آب~~
~~حیوان و نور دیدهٔ حضرت امام موسی کاظم ع بدبختان ما آمده و ...~~
~~خدای و رسول یار خیمت آمدند اما نوح بن امام موسی کاظم معصوم ...~~

اما آنروز

اما آنروز امامزاده ع چندان حرب کرده بود که صحرای دره ده
پر از کشته بود اما عبدالله را شهید کردند بدان سبب او را
عبدالقهار گویند اما جعفر بن امام موسی کاظم ع را در توابع و
میان شهید کردند و عبیدالله و عبدالله از کره رو بولایت دما
وند رسیدند سهراب بالی و برادران و فرزندان خبر یافتند
و سر راه بر امامزادگان گرفتند و بسیار مجادله کردند و اخبار
آوردند که فرزندزادگان امام موسی کاظم ع صد نفر را در ولایت
شهریار و پنجاه نفر را در ولایت ساوخ بلاغ شهید کردند اما
طیب و موسی و خواجه احمد از کره رو بولایت لوان نهادند
چون بولایت لوان رسیدند طائفه سری و مرعی خبر یافتند
گرد امام زادگان درآمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر
آن دو امام زاده کان ~~درآمدند~~ که فرزندان کهین امام موسی کاظم ع
بودند و نام خود بوی عطا کرده بود در لواسان شهید کردند اما طیب
بن امام موسی کاظم ع را رئیس الیاس و فرزندان و برادران در موضع
اسنان شهید کردند اما سرادین و ذکریا و محمود و محمد و نوح و
~~سالم~~ و لام و محمود با یک همشیره زبیده خاتون نام از کره رو

بولایت دار المرز سمندار رسیدند برود علیا در بندک رسیدند
حسین رئیس علی با فرزندان سر راه امامزاده ها گرفتند و مجادله
بسیار کردند اما محمد بن امام موسی کاظم ع بموضع بردون رسید
و جراحت بتن مبارک وی رسیده بود بخانه خطیب عبدالله زن
خطیب عبدالله او را بخانه برد و پنهان کرد اما اسکندر رئیس و فرز
ندان در عقب آمدند و از احوال امامزاده ها خبر رسیدند از زن
عبدالله خطیب را پرسیدند که هیچ ابوترابی را دیدی که اینجا
رفته باشد گفت کسی را در اینجا ندیدم اما هفت جراحت
بتن مبارک شاهزاده رسیده بود آن زن نیک جراحت امام
زاده را ببست و چهارده روز پرستاری او میکرد آخر بجان جرا
حت بجوار حق در پیوست اما اسم و الام و محمود با یک همشیره زبیده
نام در رود بار سفلی بموضع سرخ کمر شهید کردند و نوح بن امام
موسی کاظم ع را بدر بندک جراحت بسیار رسیده بود با آن جراحت
مینالید و میرفت تا بموضع حلیه بخانه حسین کالیج فرود آمدند
آنگاه حسین کالیج و فرزندان و ~~فرزندان برادران زادگان خود را~~
و برادران و برادرزادگان خود را خبردار کرد و گفت ای مؤمنان بیایید
که میوه باغ ارم و سرچشمه آب حیوان و نور دیده حضرت امام موسی کاظم ع بدر خانه ... چهل

چهل روز در خانه حسین کالیج بیمار بود و بهمان جراحت بجوار
حق پیوست الا ذکریا بن امام موسی کاظم ع را در موضع موا شهید
کردند اما سراوین بن امام موسی کاظم ع را از رود باسعلیا بموضع
لزور افتادند طائفه سرخ جزدار شدند سر راه امامزاده رسیده بود از اینجا
منهزم شده رو بموضع لاوج نهادند و تشنگی بسیار بر ایشان غالب
شد و آن حرامزاده ها سر آب گرفته بودند و عبدالله دو بیج چون امامزا
ده ها را چنان دید چارق خود را پر از آب و پنهان از مخالفان آب با امامزاده ها داد
و امامزاده سراوین گفت الهی بای بند سگ باشید و دست شما بگران
آخر الامر خبر یافتند و گرد امامزاده ها در آمدند مجادله بسیار کردند و سپاه اینجا
شهید کردند پس امامزاده سهراب و عقیل خبر یافتند با فرزندان همه گریان
و نالان امامزاده سراوین در آمدند و زار زار گریه کردند پس امامزاده گفت ای
ابن عمان مرا با جامه خون آلود در قبر نهید تا فردای روز قیامت شهادت
من باشند و روی مرا بطرف بغداد کنید که من از این قوم بی اعتبار نفرت دارم
اما آن موضع که آن حضرت را دفن کردند آن زمان قال سیاه بود در میان دو رود
بر سر تپه رو بطرف آفتاب برآمدن او را دفن کردند آنچه امامزاده گفت بود
فراموش کردند آنگاه امامزاده خود از قبر گردید رو بطرف بغداد شد و این

در موضع لاوج بود که وبرا شهید کردند اما حاجی رضا بن امام
موسی کاظم ع از کره رود بولایت ری نهادند چون بموضع خورک
رسید وبرا شهید کردند اما صالح بن امام موسی کاظم ع از کره رود
بولایت شمیران نهادند چون بموضع تجریش رسید طائفه آسیابانان
بطرف آفتاب برآمدند شهید کردند اما اسمعیل بن ذکریا بن امام
موسی کاظم ع را در کره مجروح کردند چون بتوابع شمیران رسیدند در
موضع سنرز بطرف آفتاب برآمدن بزیر درخت چنار شهید کردند اما
در اخبار آورده اند که چون مامون الرشید علیه اللعنه والعذاب حضرت
امام علی بن امام رضا ع را زهر داده شهید کردند قصد اولاد ائمه کرد نامه باطراف و جوانب
فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما رسد باید که دمار از ابوترا
بیان برآرید و هیچ را زنده نگذارید چون نامه آن ملعون باطراف رسید باز
مخالفان خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند دمار از اهلبیت بر
آوردند اما حمزه و یعقوب والیاس از بغداد روبولایت طارم نهادند
چون بموضع سوزن لوسکان رسیدند ایشان را شهید کردند اما عون و
سالم و مسلم را در شهر دامغان شهید کردند و شعیب و یحیی را در شهر
شیروان شهید کردند و علاء الدین و عماد الدین و معز الدین و صدر الدین
را در شهر بغداد

را در شهر بغداد شهید کردند و آمنه خاتون بنت امام موسی کاظم ع
و زبیده و سکینه و حلیمه و رحیمه از بغداد بشهر قم و غیره آمدند و چون خوار
بیابان در عقب میانه بمحلی رسیدند قزوین رسیدند اجاغ سبب شهید شدند
و آن موضع را خاتون کوه میخوانند اما ستی فاطمه خاتون دختر امام
علی ابن موسی بن الرضا ع اربک کادر بودند ستی فاطمه خاتون
بنت امام موسی کاظم ع و فرزندان فرض علی بن امام موسی کاظم ع جعفر
و باقر و فاطمه و حیدر و آذر رحا ابوذر و صادق و ساطع و هادی و قاسم
و زاهد و [illegible] و قاسم و هاشم و حاکم و سهل [illegible] و حسین و ابو
طالب و علی او زید و این جمله امامزادگان بیست و سه نفر با ستی فاطمه خاتون
از بغداد روبولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند با امامزادگان جهاد کرده
کردند آخر الامر ستی فاطمه خاتون را با بیست و سه نفر امامزادگان
در شهر قم شهید کردند اما محمود بن امام موسی کاظم ع از بغداد روبولایت
دارالمرز استرآباد نهادند چون بموضع [illegible] رستاق رسیدند او را شهید کردند
اما دختران [illegible] بن امام موسی کاظم ع حبیبه و رقیه و فاطمه و ساره و
هاجر از بغداد روبولایت ری نهادند چون بطهران رسیدند ایشان
را شهید کردند اما عون ابن امام موسی کاظم ع از بغداد روبولایت دار
المرز استرآباد نهادند اما رضا کیا بن عون را در موضع قاتل شهید کردند

اما بلال بن عون بن امام موسی کاظم ع را در موضع نوکلا سر شهید
کردند در ناتل رستاق اما جمشید بن عون بن امام موسی کاظم ع
را در ولایت کجه رستاق در موضع الی شهید کردند اما خالد بن
عون بن امام موسی کاظم ع را در ولایت کجه رستاق بموضع خیر کلاده
شهید کردند اما عبدالله بن جعفر بن یحیای بن امام موسی کاظم ع
حمله ابولایت کجه رستاق بموضع تبرک شهید کردند اما ابراهیم بن
امام موسی کاظم ع و جمله فرزندان و فرزاده کان امام موسی کاظم ع از
بغداد رو بولایت دار المرز مازندران نهادند اما اقادر و مسعود مقصود
و مالک و زید و حسین و ابوتراب و ابوطالب و ابولهب و علی و یعقوب
حمزه و عقیل و یوسف و اسد و مختار و غالب و طالب و لقمان و
سلیمان و عیسی و موسی و خضر و الیاس و عباس و ابلیا و علام و
حارث و موسی و مالک و حافظ و کامل و عابد و داود و محمد و ثابت
و نعمت و محب و حسین و حیدر و رحمن و برهان و محمد و صادق و
معصوم و عبیدالله و فتح الله و نورالله و عین الله و عبادالله و روح الله
و عبدالرزاق و سید مرتضی و میر مصطفی و جمال الدین و جلال الدین و عماد
الدین و باقی شصت تن امامزادگان از بغداد روی بولایت شهر
آمل نهادند چون بموضع الله حسین رسیدند مهتر ایشان ابراهیم بن
امام موسی

امام موسی کاظم ع و مهتر جمله امامزاده کان بود اما حسین رئیس
و فرزندان و برادرزاده کان و اسکندر رئیس با فرزندان که هزار
و چهار صد تن باهم رسیدند آن سگان جهنم روی با امامزادگان
کردند و جنگ در پیوستند و مجادله بسیار نمودند اما در ان شاه
زاده ابراهیم چندان حرب کرده و کافران را بقتل رسانید که صحرای
آمل پر از کشته شد آخر الامر کومک و مدد آن ملعونان زیاده شدند
امامزاده ابراهیم را با جمع امامزادگان در شهر آمل شهید کردند
که صد هزاران هزار لعنت خدا و نفرین رسول و ملائکه بر ایشان باد
اما قاسم رضای بن طیب بن حضرت امام کاظم ع از بغداد رو بو
لایت دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع کران رسیدند او را
شهید کردند اما علی کیای بن عون بن حضرت امام موسی کاظم ع
از بغداد رو بولایت دار المرز نهادند چون بموضع زورزمین رسیدند
وی را شهید کردند در موضع خود کنار دفن کردند و بالقاب سید علی
کیا خوانند اما عزیز بن محسن بن حمزه امام موسی کاظم ع از بغداد
رو بولایت شیراز نهادند چون بموضع اوین رسیدند طائفه
افراسیابان خبردار شدند و گرد ایشان در آمدند و با ایشان مجادله

بسیار کردند آخر الامر در پای ده اوین نطنز آفتاب آمدند در سر تبه
شهید کردند اما طیب بن حسن بن امام موسی کاظم ع را در پایان
ده اوین رئیس خسرو فرزندان شهید کردند اما شاه عبد العظیم بن
عبد الله بن فضل بن زید بن هارون بن محمد بن ابراهیم بن حسن بن
حضرت امام موسی کاظم ع را در پایان شهر ری شهید کردند اما فرزند
عبد الله بن حسین بن ادنان بن حضرت امام موسی کاظم ع را در کونک
دشت بده حایج شهید کردند اما فرزندان محسن بن امام موسی ع فیروز
و منصور و اسود از بغداد رو بولایت شیروان و شماخی نهادند چون شهر
شیروان و شماخی رسیدند وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب
موسوی اما فرزندان خواجه احمد بن موسی کاظم ع حسین و ابو طالب
و زید از بغداد رو بولایت الموت نهادند حسین و ابو طالب چون بموضع
آفتاب در رسیدند حسن رئیس و جماعت خبر یافتند با امام زاده کان
مجادله بسیار کردند آخر الامر حسین و ابو طالب را با یک غلام مقبل نام در
آفتاب در موضع بورکنار شهید کردند اما علی و زید را در ولایت الموت
در موضع سرخ کله شهید کردند اما شاه رضی بن امام موسی کاظم ع
از بغداد رو بولایت دار المرز نهادند چون بموضع داورسته رسیدند

ویرا زنده

ویرا شهید کردند اما فرزندان یحیای بن امام موسی کاظم ع جعفر و
سید محمد قریشی از بغداد رو بولایت فیروز کوه نهادند چون بدر
آنجا رسیدند جعفر را در موضع نجده در شهید کردند و حضرت
سید محمد قریشی در لارجان در موضع کزنک افتاد در خانه شیخ
ابراهیم فرود آمد و جراحت بسیار بتن مبارک او رسانیده بود
چنانکه مدت چهل روز بیمار بود اما دختر خضر نام سوزن شیخ
ابراهیم بود اما طایفه سوزن همه دشمن خاندان اهلبیت بودند و
منشور نامه از مامون الرشید علیه اللعنه والعذاب داشتند که اگر
اولاد ائمه بدست آن خوارجیان افتند در حال بکشند پس آن پلیده
ملعونه نزدیک پدر و برادر خود رفت و گفت شخصی که شما طلب میکنید
در خانه ماست و امروز چهل روز است که در خانه ما بیمار است
و اینجا میباشد آخر الامر خضر سوزن و برادران و فرزندان چون این
سخن از آن پلیده شنیدند جمله بده کزنک آمدند و با حضرت
سید محمد قریشی مجادله بسیار کردند آخر الامر امام زاده کان
امام زاده را شهید کردند که صد هزار لعنت خدای بر ایشان باد اما فرزند

یحیی بن حضرت امام موسی الکاظم ع محمود و حسین و حسن
ابو طالب و ابو تراب و ابو طاهر از بغداد در ولایت ری نهادند
چون بشهر رسیدند متفرق شدند اما محمود و حسن و حسین از ری
روی بکوه پایه نهادند چون بموضع آه رسیدند ایشان را شهید
کردند اما ابو طالب و ابو طاهر و ابو تراب از ری روی بولایت خراسان
چون نیز رسیدند در انجا وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقان
حسن بن موسی و موسی اما قاسم بن حسن بن حضرت امام زین العابدین بعزیمت
منصور دوانقی علیه اللعنه از بغداد رو بولایت دار المرز نهادند اما شعیب
و ادریس و موسی با بنین مجروح در ولایت مازندران بموضع حولک
رسیدند ایشان را شهید کردند اما حسین بن عون بن امام موسی
کاظم ع را در ولایت میان رود شهید کردند اما طاهر و مطهر بن محمود
بن حضرت امام موسی کاظم ع را بتوابع شهر رویان شهید کردند اما
فرزندان ابو طالب بن حضرت امام موسی کاظم ع حسین و یوسف را
در پایان شاه کوه شهید کردند اما ~~فرزندان ابوطالب بن حضرت امام~~
موسی الکاظم ع ادنان بن حضرت امام موسی کاظم ع دو فرزند عمران
و زید را در شهر آمل شهید کردند اما ابراهیم و عاقب بن امام کاظم ع
بدواب

بدواب شهید کردند اما جعفر را در طالقان شهید کردند و ناصر را
در ولایت سوخ بلاغ شهید کردند در اخبار آنکه در انجا مردی
بود که نام وی عبد المنصور و دو دختر داشت یکی را حکیمه و یکی را
حلیمه نام بود انگاه آن سگ مرد دختران هر یکی با بیک برادر داد
اما صالح و محسن و حسین و قاسم بن عبد الله علی بن امام زین
العابدین ع در ولایت بالو رستمدار افتادند اما در موضع بالو قلعه
بود و خارجی در ان قلعه بود و نام وی ذباب شوب از نسل صفین
بن عبد الملک مروان لعین بود اما حسن سمنانی نامه نوشت
بنزد ذباب شوب حرامزاده فرستاد که چهار نفر از ابو تراب در ان ولا
یت آمدند تفحص ایشان بکن و ایشان را بکش و سرهای ایشان را بدینجا
فرست که صد هزار لعنت خدا بر حسن شیبانی باد چون نامه بدان
ملعون زندیق رسید راوی گوید که با ثوری بود عظیم و کدخدای
نامی در ان ده بود و مترات نجلال الدین بمنیه بود اما مرادکان
را در خانه خود پنهان داشت آخر الامر خوارجیان بدین اطلاع یافتند
و صالح و محسن و حسین را که فرزندان عاقب بن امام موسی کاظم
ع بودند آن سه تن را در موضع بالو در بالای شنبه بطرف آفتاب

برآمدند بر سر راه شهید کردند و میخواستند که سرهای مبارک این
زادهها جدا کنند بقدرت خدای تعالی دو گوسفند کوهی پیدا شدند
و شاخها فولادین داشتند بدان ظالمان در آمدند میکشتند تا
ششصد تن خوارج را بجهنم رسانیدند خوارجیان این علامت
بدیدند بترسیدند و گریختند از هر آن بنود دیگر گرد امام زاده ها روند
اما راوی گوید که ورد از دهی بود سماتک نام و مردم آن ده از فرزندان قعقاع
اسد بن محمود بن مسیب خزاعی بوده اند و شب در موضع یالو دفن
کردند اما قاسم بن عبدالله بن علی بن امام زین العابدین ع را خوارجیان
بالو بسیار مجروح کردند و از آن جراحت مینالید و میگفت مرفت چون
بموضع چهار سو رسید در خانه عبدالله مقدری فرود آمد و از نسل
بلال حبشی در عصر حضرت پیغمبر ص بانک نماز میگفت امام زاده
مقدار ده روز بیمار بود و بهمان جراحت بجوار حق پیوست در روایات
آمده است که کالج رود بار هم شهر بود عظیم و چهل هزار
کدخدای نامی دران شهر بوده اند دروازه اول در موضع بانک
دروازه دوم در موضع میانه بجانب سرا مردم دروازه
چهارم

چهارم در پایین گورستان بود و هشت هزار حمام داشت هزار
مسجد جامع در پایان محلت ورزک ع و میان دو رود خانه واقع شده
و هزار دکان بود از همه بهتر سودا کران که در شهر مصر با
نستندی در شهر کو کالج فرود آمدند اما امامزاده کان که در سار و
محش شکسته شدند هفتاد و سه تن از ذکور و اناث رو بشهر
کالج نهادند و معه ایشان صالح بن زید بن امام موسی کاظم ع
بود اما عبدالله و قاسم و حمزه که فرزندان علی بن امام محمد باقر
ع بودند و رابعه و فاطمه و میمونه و شهربانو که دختران امام زین
العابدین و محسن که فرزندان یحیی بن امام زین العابدین
موسی الکاظم ع بودند اما ذکریا و اسمعیل و عباس که فرزندان
هارون بن زید بن امام حسن ع بودند اما سلیمان و دانیال و
یوشع و شعیب و یوسف و یونس و زید که فرزندان اطهر بن
عقیل بن امام موسی کاظم ع بودند و مرید و معتقدان صد نفر بودند
رو بدان شهر نهادند چون بشهر کالج رسیدند در پایان
محلت وارنه کن در مسجد فرود آمدند و مدتی دران بسر بردند
راوی گوید که مسجد مذکور دو هزار پل پایه نهاده بود و هر شب آدینه

[illegible]

دوازده هزار چراغ روشن کردی اما راوی گوید که بزرگ
آن شهر را داراب شرج گفتندی که از نسل ذوالجوشن علیه
اللعنه بود و خانهٔ آن حرامزاده در محلهٔ لزور بود اما عامر
و او را از این عیار پاسر بودند بزرگ و دیگر در محلهٔ کالج نام وی
عامر بن عبدالله و ثانی بن غالب که سفره چی امیرالمؤمنین بود
و امام حسن و امام حسین در کفش خود نگاه داشته بود و این دو
محله کالج منزل غریب بودند و اسم ایشان به القاب کالج مشهور
بود چون خوارجیان خبر امامزادگان را شنیدند به قرب شش
هزار سوار و پیاده بر سر امامزادگان آمدند و حرب عظیم ابتدا
کردند کسان لار بن اسید بن ازقام بن قعقاع خزاعی بودند
و القاب ایشان را هشیار گفتندی و عامر بن عبدالله و ثانی
بن غالب را خبردار کردند و لشکر مرد مؤمن با سه هزار دیگر که
همه دوستدار اهل بیت بودند جمع کردند چون به لشکر کفار رسیدند
خوارجیان هفتاد و سه تن امام را شهید کردند و سردار مسجد
و صالح بن زید نبیرهٔ امام موسی کاظم ع با هفتاد تن مریدان
بر دار بردند و شهید کردند و بقیهٔ مریدان رو به اطراف و

جواب بنهادند

و جواب بنهادند چون به لشکر اسلام رسیدند امامزادگان
کشته دیدند گفت من چندین از حرب باز نگردم تا کشندهٔ این دو
یک بیک بجهنم رسانم پس طبلها فرو کوفتند و نایهای حرب
بر دمیدند و علمهای سبز و سفید بر پای کردند و سواران به طریق
بهادری غران و پیادگان به طریق شیر از بیشه بیرون آمدند و حمله
در موضع لزور در میان گرفتند پس عامر برادر دو نوه بر کشید اواره
و گفت هر که مرا داند و هر که نداند بداند که عامر بن عبدالله و آقای غلام
و مولای حضرت علی ابن ابی طالب است و من طالب خون شهیدانم
که این خوارجیان بی دین آمده و دست حرب مردانه را به بینند از گفت
و باشم بر مرکب زد که ای لشکر اسلام بکوشید تا خون ناحق رفته
امامزادگان را باز ستانید چون لشکر این بشنیدند همه یکبار حمله
کردند و صف لشکر کفار را بدر آوردند و داراب شرج که سردار این دو
بود بکشتند و تن او را با آتش بسوختند و این عامر آن حرامزاده
همه را بقتل آورد چنانکه از ایشان شش هزار نفر مرد را به جهنم
رسانیدند و جا و ولایت ایشان بگرفتند و زن و فرزندان ایشان را اسیر

اسیر کردند و بعضی را بطریق بنده کان بفروختند و آتش در
خانهای ایشان زدند و بسوختند و آنچه باقی مانده بود از انجا آوا
ره کردند که صد هزار رحمت خدا بر عامر کالج باد اما چون امام زاده
کان که در رستاق رودقش رو بهزیمت نهادند یحیا و هادی و محمود
و عاقب و یوسف و یونس و مریم و رقیه که فرزندان امام موسی
کاظم ع بودند از دست خوارجیان رو بهزیمت نهادند چون بشهر
ورامین رسیدند خواجه جلال الدین نانوای قزوینی در دکان
نشسته بود بهشت تنی امام زاده کان را بدید کسان خوارج بودند
خبر کردند با ایشان بسیار مجادله کردند آخر الامر یحیا و هارون
بن زید بن امام حسن ع با خواجه جلال الدین شهید کردند و دست شاه
در بغل امام زاده کرد یک پوست پیاز دیدند هادی بن علی بن موسی الرضا
ع و علی و زید و حسن و محمد و جعفر و طیب و رضا و حسین و یوسف
و صالح و قایم و حافظ دوازده تنی امام زاده در عقب امامزاده هادی
آمدند چون بشهر اینس آباد رسیدند علی و مروان و خالد مروان با
هزار مرد در بازار سبزی فروشان بر امامزاده کان در آمدند و

مجادله بسیار کردند آخر الامر امام زاده هادی با جمع جماعت در شهر اینس
آباد شهید کردند اما راوی گوید که چون امامزاده کان از ظلم خوا
رج در رستاق رودقش متفرق شدند و بعضی از فرزندان زاده کان امام
زین العابدین ع عبد الله و محمد و حسن رو بولایت دار المرز
رستمدار نهادند چون بموضع بالو رسیدند طائفه از بیریان
خبر یافتند و بر سر امام زاده کان آمدند امام زاده کان رو بهزیمت
نهادند چون در موضع مرج رسیدند بیریان در عقب آمدند
و ایشان شهید کردند اما عبد الله را بسبب جراحت رسیده بود در
پایان رود بار سفلی در موضع جبلی جیل بجوار حق پیوست اما
سلیمان و خالد و جعفر باز روی بطبرستان نهادند چون بحله رسیدند
ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله و جعفر و محمد
روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع هنر رسیدند
طائفه جاکیان ایشان را شهید کردند اما محمد تقی و ابراهیم
در موضع ورزن طائفه بیریان یالو و جلاکیان خبر یافتند بامام
زاده در آمدند مجادله بسیار کردند آخر الامر محمد تقی و ابرا
هیم که فرزندان اسحق بن امام موسی کاظم ع بودند شهید

کردند اما در موضع ورزن مردی بود نام وی سلیمان بن محمد
کبشر امام زاده کان را در آن موضع دفن کرد و مشهد ساخت اما
فرزندان جعفر بن عبد الله بن زید بن یحیی بن صالح بن حضرت
امام موسی کاظم ع ابراهیم و اسحق و اسمعیل و حمزه و
داود با مادر و یک همشیره که محرم خاتون نام داشت و
ایشان مدتی در شهر حله بودند و بتقیه روزگار بسر بردند تا
زمانی که امام حسن عسکری ع را زهر دادند و شهید کردند و
منافقان در طلب اهلبیت بودند کار بجایی رسید که امام
زاده ها در هر شهر و هر ده که بودند رو بهزیمت نهادند اما ابرا
هیم و اسمعیل و اسحق و حمزه و داود و مادر ایشان خاتون گفت
ای فرزندان برخیزید که رو بهزیمت نهیم چون شب در
آمد از شهر حله رو بولایت بغداد نهادند رسیدند خارجیان نهادند
و چون بهر خبردار شدند اما اسعد بن [illegible] بن محمد بن محمود بن عبد الله بن بغداد ع
مسیب رحمة الله امام زاده کان را خبردار کرد و ایشان رو بولایت
دار المرز نهادند چون بکوه پایه رستمدار از در موضع بدر طاهر رود بار
رسیدند اما جرجیعی که اسمعیل خواندی با امامزادگان در آمد و جهاد
ایشان کرد

بسیار کردند

بسیار کردند آخر الامر ایشان را شهید کردند و آن خوارجیان خو [illegible] بستند
که نهایت مبارک ایشان را بسوزانند چون شب در آمد یک کوه پایه
بر سر امامزاده ها پیدا شد آن ظالمان آمدند و جست و جوی کردند
ناپدید شد نیافتند بتاریخ شب جمعه ماه ذو الحجه الحرام سال مائتان و خمسون
بهجرت محمد مصطفی ص مجلس هشتم در اخبار سلطان ابو الحسن علی ابن موسی
الرضا روایت میکند ابو مخنف بن لوط بن خزاعی رحمة الله که چون حضرت
امام موسی کاظم ع را خلفای بنی عباس علیه اللعنه و العذاب شهید کردند و
حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع بعد از پدر بر امامت قرار گرفت اما در اخبار
آمده که چون مامون الرشید علیه اللعنه پادشاه شهر طوس شد ممالک
خراسان بزیر قلم آن ملعون بود اما حضرت علی ابن موسی الرضا ع در
شهر مدینه امام و پیشوای مردم بود تا دهم [illegible] یا نزدهم
ماه محرم الحرام و شب یکشنبه حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع
سر تربت حضرت محمد مصطفی ص و عبادت کرد و ویرا خواب گرفت
ساعتی آنحضرت سر مبارک خود بپایه قبر حضرت پیغمبر نهاد و بوجهی
مشغول بود ناگاه دید که حضرت محمد مصطفی می آید سر تا پا سیاه پو
شیده و با دیده گریان و دل بریان آمد حضرت امام معصوم ع گفت

ای جدّ بزرگوار السلام علیک این چه حالتست که خود را سرتاپا
سیاه آراسته حضرت رسول گفت ای فرزند مهربان امروز ده
روز است که ماتم گرفته‌ام حضرت امیرالمؤمنین ع از درد تو خاک بر سر
کرده و فاطمه از فراق تو جامهٔ سیاه و کبود پوشیده و حسن رضا
از مصیبت تو بانده و محنت گرفتار شده و حسین بکربلا از محنت
تو ضعیف ناتوان گشته و زین العابدین از ماتم تو واویلا و واصیبتا آغاز
آورده محمد باقر از بیکسی تو نوحه برداشته و امام جعفر از غریبی تو آشوب
در بهشت انداخته و امام موسی ع از درد و فراق تو خاک حسرت
بر سر کرده و حوریان بهشت از برای تو گریه و زاری آغاز کرده این بگفت
و حضرت امام رضا ع را در کنار گرفت و گفت ای جان پدر ترا مأمون
الرشید علیه اللعنة و العذاب شهید کند حضرت امام از اضطراب آن
خواب در آمد جماعت مردم آمدند و زار زار بگریست چون نماز صبح ادا
از سر روضه حضرت پیغمبر ص بیرون آمد جماعت مردم آمدند تا که
به جمال جهان آرای حضرت امام کردند حضرت امام را پریشان خاطر دیدند جمله
گفتند یا حضرت چرا خاطر مبارک خود را پریشان داری آنگاه حضرت
امام علی بن موسی الرضا ع گفت ای یاران امشب حضرت جدم رسول الله

خبر داده

خبر داده است که مامون الرشید علیه اللعنة مرا بصد محنت و بلا
شهید کند این بگفت و بگریست و مردم شهر مدینه همه گریه
و زاری در آمدند و گفتند دریغا که دیگر باره مصیبت اعظم ائمه
طغیان کرد اما حضرت را محبی و مردی بود اباصلت نام حضرت
امام گفت یا اباصلت بدان و آگاه باش که مخالفان قصد کشتن ما
دارند و ما توکل بر خدای عزّ و جلّ کرده‌ایم در اخبار آورده‌اند
که چون مأمون الرشید علیه اللعنة که پادشاه شهر طوس شد
و ولایت خراسان همگی بزیر قلم آن ملعون بود آن حرامزاده
لعین فرمود تمامت امرا[illegible]ن و بزرگان و مهتران و علما و فضلا
و صلحا را طلب کردند و مجلس عظیم بیاراست و گفت ای مردم شهر
طوس امروز ما را پیشوا و امام نیست اگر صلاح دانید حضرت
امام علی ابن موسی الرضا ع را از ولایت مدینه بشهر طوس آوریم
تا امام و پیشوای ما باشد آنگاه سلیمان بن ابراهیم بن محمد بن عبده
داود بن قاسم بن هبة الله بن حبیب بن شجاع بن ارقم
بن رحمة الله که صحابه کبار حضرت امیرالمؤمنین ع بود
از جای برخاست و گفت یا مأمون میترسم که تو با آن

با آن حضرت آن کنی که مردم کوفه با امام حسین ع کردند پس مأمون
گفت یا سلیمان بدان و آگاه باش که یک سر موی آن حضرت
را کم نکنم و بر من ظاهر است که ایشان را هر کس بیازارد
روز ای قیامت در پیش حضرت محمد مصطفی و علی المرتضی شرمنده
و رو سیاه خواهد بود و در آتش گرفتار خواهد شد آنگاه
مأمون الرشید علیه اللعنه دست بر مصحف نهاد و قسم یاد
کرد بدین عبارت که من هیچ ظلم و ستم بر اولاد ائمه نخواهم
کرد آنگاه سلیمان برخاست و مردم شهر طوس را یکان یکان
قسم داد و بیعت کردند تا چهل هزار مردم بیعت کردند و چهار
صد نامه که بیعت در او بود نامه‌ها را برداشت و از شهر طوس
رو بولایت مدینه نهاد و چون شهر مدینه منوره رسید از آمدن
سلیمان حضرت امام را خبر کردند حضرت سلیمان را بخواند چون
سلیمان را چشم بر جمال جهان آرای امام معصوم افتاد و سلام کرد
و دست و پای امام را ببوسید و آن بیعت نامه بدست آن حضرت
داد و امام معصوم آن نامه‌ها را بگشاد و یک یک را بخواند
و آب از دیده مبارکش بگردانید آنگاه سلیمان گفت

یا حضرت امروز را

یا حضرت امروز روزیست که شما بشادی و نشاط مشغول شوید
من می‌بینم که شما پریشان شده اید آنگاه حضرت امام ع
گفت مرا ازین نامه خبر مصیبت چیزی بمن نمی‌نماید و بر من ظاهر است که
آخر الامر مأمون الرشید علیه اللعنه والعذاب مرا شهید خواهد کرد
حضرت از مجلس برخاست بحرم خویش رفت و گفت ای فرزندان
و ای برادران و ای عورتان بدانید که مأمون الرشید مرا طلب کرده
و من بجانب شهر طوس میروم و من میدانم که دیگر شما را نخواهم
دید چون اولاد و اتباع امام این سخن بشنیدند همه گریه آغاز
کردند و گفتند یا امام تو میروی و ما را بکه میگذاری اینها گفت
و بسیار بگریست و اولاد و اصحاب خود را وداع کرد و رو بولایت خراسان
نهاد چون بچشمه رسید که جمع آهوان را دید که بر سر چشمه ایستاده
اند و همه از دیده خون میباریدند چون آهوان چشم بر جمال جهان
آرای حضرت امام افتاد گفتند یا امام اگر صلاح دانی بیا از این
راه برگرد مخالفان قصد کشتن تو دارند حضرت امام این سخن
آهوان بشنید گفت ای آهوان بدانید که هرگز از اجل رد
نگردانیده اند اما من از پدر یاد دارم که نوح پیغمبر ع هزار و چهار صد

سال عمر داشت گفت بار خدایا تا من از تو اجل درخواست
نکنم اجل بر من روا نکنی چون حضرت نوح پیغمبر ع
را چهار فرزند بود سام و حام و کنعان و خانه قضا را
یکروز نوح در خانه خود نشسته بود پسران نوح چوب در آتش
نهادند و سرخ کردند و تن مبارک وی را سوزانیدند چون
حضرت نوح از خواب بیدار شد تن مبارک خود را سوخته
دید گفت بار خدایا اجل فرصه بر من گمار که من تاب این فرزندان
ندارم ناگاه ملک الموت در رسید و گفت یا نوح بدان
و آگاه باش که عهد اجل رسیده که حضرت حق سبحانه و
تعالی در قرآن مجید فرموده که اذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة و لا یستقدمون چون نوح این سخن بشنید گفت یک
ساعت امان ده تا من دو رکعت نماز کنم آنگاه ملک الموت
دست از وی باز داشت آنگاه حضرت نوح ع از جای برخاست
و از خانه بیرون آمد و گفت یک ساعت زیستن
غنیمت است تا نوح ارمیم ملک روی بهزیمت نهاد حضرت
حق سبحانه و تعالی رگ زمین بهم کشیدند و نوح یک

ساعت یک

یک ساعت یک ساله راه برفت دید که چهار کس استاده قبری میکنند و با
یکدیگر نزاع داشتند چون نوح آن مردمان را بدین حال بدید سلام کرد و گفت
ای یاران شما را این نزاع از بهر چیست گفتند یا نبی خدا ما را شخصی وفات
یافته و اندازه نیاورده ایم نمیدانیم که این قبر تمام شده یا نه آنگاه نوح گفت
گفت اگر من در قبر روم و نگاه کنم بر من ظاهر خواهد شد که این قبر تمام است یا نه چون
آن مردم شنیدند گفتند یا رسول الله اگر قدم مبارک خود رنجه کنی میت ما را حضرت
حق تعالی غریق رحمت میامرزد پس حضرت نوح قدم مبارک در قبر نهاد چون
نگاه کرد آن چهار کس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل بودند گفتند
یا نوح بدان و آگاه باش اگر صد سال از مرگ بگریزی که مرگ اندر آید و گفته اند
بی امر حق تعالی برگ از درخت نیفتد و از سرنوشت حق سبحانه و تعالی نتوان
گریخت که حالا چاره نیست جان را بجان آفرین تسلیم میباید کرد چون
حضرت نوح ع این سخن بشنید سر بسوی آسمان کرد گفت بار خدایا مرا چندان امان
ده که دیگر بسکن بازدم ندا از حضرت حق تعالی در رسید که ملک الموت یک سال عمر
نوح باقی است پس ملک الموت با نوح را بجانب خانه روان کرد تا مدت یک سال

در راه بود تا بمسکن خود باز رسید ناگاه ملک الموت آمد و گفت یا نوح
سلام علیک بدان و آگاه که اجل تو فرا رسید ترا چندان امان ندهم که آب
بخوری حضرت نوح این سخن بشنید روی خود بطرف قبله کرد و هر دو
پای او از آستان خانه برون رفت ملک الموت گفت یا نوح هزار و
چهارصد سال عمر داشتی چندان جای نساختی که بجنبی قبض روح تو کنم
حضرت نوح گفت یا ملک الموت اگر من دانستمی که چون تنگی در عقب من
هرگز این عمارت نساختمی چون حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع این
نقل را تمام کرد جمله آهوان سجده کردند و گفتند صدق یابن رسول الله آنگاه حضرت
امام روانه شد با ولایت نیشابور رسید و هم بر راه قدیم بود و باغبان بود با
بر در باغ استاده بود حضرت امام که تا چشم بر باغبان افتاد و گفت ای باغبان
میتوانی که از برای ما انگوری بیاوری باغبان گفت درین فصل در باغ انگور
نمی باشد حضرت امام گفت ای باغبان برو در باغ نگاهی کن چون باغبان
این سخن بشنید برخاست و در باغ رفت چه دید بقدرت خدا رنگ رنگ بار باغ
از انگور شد باغبان را دل نهاد که درچنین فصل انگور رسید آنگاه باغبان
بازگشت گفت درین باغ انگور بسیار نمیشود چون حضرت از باغبان این سخن بشنید
عنان مرکب بگردانید و روی براه نهاد باغبان استاده درین فکر بود که
چگونه این انگور را درین وقت تمام بفروشد که ناگاه آتش در باغ افتاد و باغ

و باغبان

و باغبان با یکبار بسوخت و بلعنت خدا واصل شد اما حضرت امام ع چون
بنزدیک شهر طوس رسید دو کوه غلطان باستقبال حضرت آمدند یکی بدست
راست و یکی بدست چپ حضرت در میان دو کوه میرفت تا بشهر طوس رسید مامون
الرشید علیه اللعنه را خبر کردند پس فرمود تا تمامت بزرگان و سرهنگان
و امیر المؤمنین و علما و فضلا از خورد و بزرگی همگی باستقبال حضرت امام
ع بیرون آمدند چون بنزدیک رسیدند جمله پیاده شدند و سلام کردند
و دست و پای امام را بوسه دادند و اعزاز و اکرام و احترام بشهر
طوس در آوردند اما روایت است که در آن روزی که حضرت امام
امام علی ابن موسی الرضا ع قدم مبارک در شهر طوس نهاد هوا از یک
هزار نفر از لال و کر و شل و غیره شفا یافتند و هر روز خلق عالم از اطراف
و جوانب میآمدند و کمال و فضل آن حضرت را میدیدند و روز بروز تا ده هزار کور و
شل معلوج شفا یافتند آخر الامر چون مامون الرشید علیه اللعنه این ولایت و کرا
مات از حضرت علی ابن موسی الرضا ع بدید کینهٔ او در دل گرفت بسیار چاره
و تدبیر کرد تا امام معصوم را شهید کند اما مامون علیه اللعنه شیر چند در خانه
داشت که هر کس را غضب کردی در پیش آن شیران انداختی تا آنکه روزی آن

در راه بود تا بمکن خود باز رسید انگاه ملک الموت آمد و گفت یا نوح
سلام علیک بدان و اگاه که اجل تو فرا رسید ترا چندان امان ندهم که آب
بخوری چون حضرت نوح این سخن بشنید روی خود بطرف قبله کرد و هر دو
پای او از آستان خانه بیرون رفت ملک الموت گفت یا نوح هزار جلد
چهار صد سال عمر داشتی چندان جای نساختی که بنشینی قبض روح تو کنم
حضرت نوح گفت یا ملک الموت اگر من دانستمی که چون نوعی در عقب من
هر کز این عمارت نساختمی چون حضرت امام علی ابن موسی الرضا این
نقل را تمام کرد جمله اهوان سجده کردند و گفتند صدقت یا بن رسول الله انگاه حضرت
امام روانه شد تا بولایت نشابور رسید و هم شهر ماه قدیم بود و باغبان بود باغبان
بر در باغ استاده بود حضرت امام گفت ای روشن چشم بر باغبان افتاد و گفت ای باغبان
میتوانی که از برای ما انگوری بیاوری باغبان گفت درین فصل در باغ انگور
نمی باشد حضرت امام گفت ای باغبان برو در باغ نگاهی کن چون باغبان
این سخن بشنید برخاست و در باغ رفت چه دید بقدرت خدا رتعه دیگر باره باغ
را از انگور شد باغبان را دل نداد که در چنین فصل انگور بچیند انگاه باغبان
باز گشت گفت درین باغ انگور پیدا نمی شود چون حضرت از باغبان این سخن بشنید
عنان مرکب بگردانید و روی براه نهاد باغبان استاده درین فکر بود که
چگونه این انگور را درین وقت تمام بفروشد که ناگاه آتش در باغ افتاد و باغ

و باغبان

و باغبان با یکدیگر بسوخت و بلعنت خدا واصل شد اما حضرت امام علیه السلام چون
بنزدیک شهر طوس رسید دو کوه غلطان باستقبال حضرت آمدند یکی بدست

[illegible]

و جوانب میآمدند و کمال و فضل آن حضرت را میدیدند و روز بروز تا ده هزار کوه و
شل معلوج شفا یافتند آخر الامر چون مامون الرشید علیه اللعنه این ولایت و کرا
مات از حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام بدید کینه او در دل گرفت بسیار چاره
و تدبیر کرد امام معصوم را شهید کند اما مامون علیه اللعنه شیر چند در خانه
داشت که هر کس را غضب کردی در پیش آن شیران انداختی تا آنکه روزی آن

در راه بود تا بمکن خود باز رسید انگاه ملک الموت آمد و گفت یا نوح
سلام علیک بدان و آگاه که اجل تو فرا رسید تراحیندان امان ندهم که آب

[illegible]

... باغبان افتاد و گفت ای باغبان
میتوانی که از برای ما انگوری بیاوری باغبان گفت درین فصل در باغ انگور
نمی باشد حضرت امام گفت ای باغبان برو در باغ نگاهی کن چون باغبان
این سخن بشنید برخاست و در باغ رفت چه دید بقدرت خدای تعالی دیگر باره باغ
پر از انگور شد باغبان را دل نهاد که درچنین فصل انگور بچیند انگاه باغبان
باز گشت ... درین باغ انگور پیدا نمی شود چون حضرت از باغبان این سخن بشنید
عنان مرکب بگردانید و روی براه نهاد باغبان استاده درین فکر بود که
چگونه این انگور را درین وقت تمام بفروشد که ناگاه آتش در باغ افتاد و باغ

وباغبان

وباغبان بایکدیگر بسوخت و بلعنت خدا واصل شد اما حضرت امام علیه السلام چون
بنزدیک شهر طوس رسید دو گروه غلطان باستقبال حضرت آمدند یکی بدست

[illegible]

هر ... از ... اطراف
و جوانب می آمدند و کمال و فضل آن حضرت را می دیدند و روز بروز تا ده هزار کور و
شل مفلوج شفا یافتند آخر الامر چون مامون الرشید علیه اللعنه این ولایت و کرا
مات از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بدید کینهٔ او در دل گرفت بسیار چاره
و تدبیر کرد امام معصوم را شهید کند اما مامون علیه اللعنه شیر چند در خانه
داشت که هر کس را غضب کردی در پیش آن شیران انداختی تا آنکه روزی آن

در راه بود تا بمسکن خود باز رسید انگاه ملک الموت آمد و گفت یا نوح
سلام علیکم بدان و اگاه که اجل تو فرا رسید ترا چندان امان ندهم که آب

[illegible]

میتوانی که از برای ما انگوری بیاوری باغبان گفت درین فصل در باغ انگور
نمی باشد حضرت امام گفت ای باغبان برو در باغ نگاهی کن چون باغبان
این سخن بشنید برخاست و در باغ رفت چه دید بقدرت خدای تعالی دیگر باره باغ
پر از انگور شد باغبان را دل نداد که در چنین فصل انگور بچیند انگاه باغبان
باز گشت ... درین باغ انگور پیدا نمی شود چون حضرت از باغبان این سخن بشنید
... مرکب بکردانید و روی براه نهاد باغبان استاده درین فکر بود که
چگونه این انگور را درین وقت تمام بفروشد که ناگاه آتش در باغ افتاد باغ

و باغبان

و باغبان بایکدیگر بسوخت و بلعنت خدا واصل شدند اما حضرت امام علیه السلام چون
بنزدیک شهر طوس رسید دو کوه غلطان باستقبال حضرت آمدند یکی بدست
راست و یکی بدست چپ حضرت در میان دو کوه میرفت تا بشهر طوس رسید مامون

[illegible]

و جانب می آمدند و کمال و فضل آن حضرت را میدیدند و روز بروز تا ده هزار کور و
شل مفلوج شفا یافتند آخر الامر چون مامون الرشید علیه اللعنه این ولایت و کرا
مات از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بدید کینه او در دل گرفت بسیار چاره
و تدبیر کرد امام معصوم را شهید کند اما مامون علیه اللعنه شیر چند در خانه
داشت که هر کس را غضب کردی در پیش آن شیران انداختی تا آنکه روزی آن

در راه بود تا بمکن خود باز رسید انگاه ملک الموت آمد و گفت یا نوح
سلام علیک بدان و اگاه که اجل تو فرا رسید ترا چندان امان ندهم که آ...

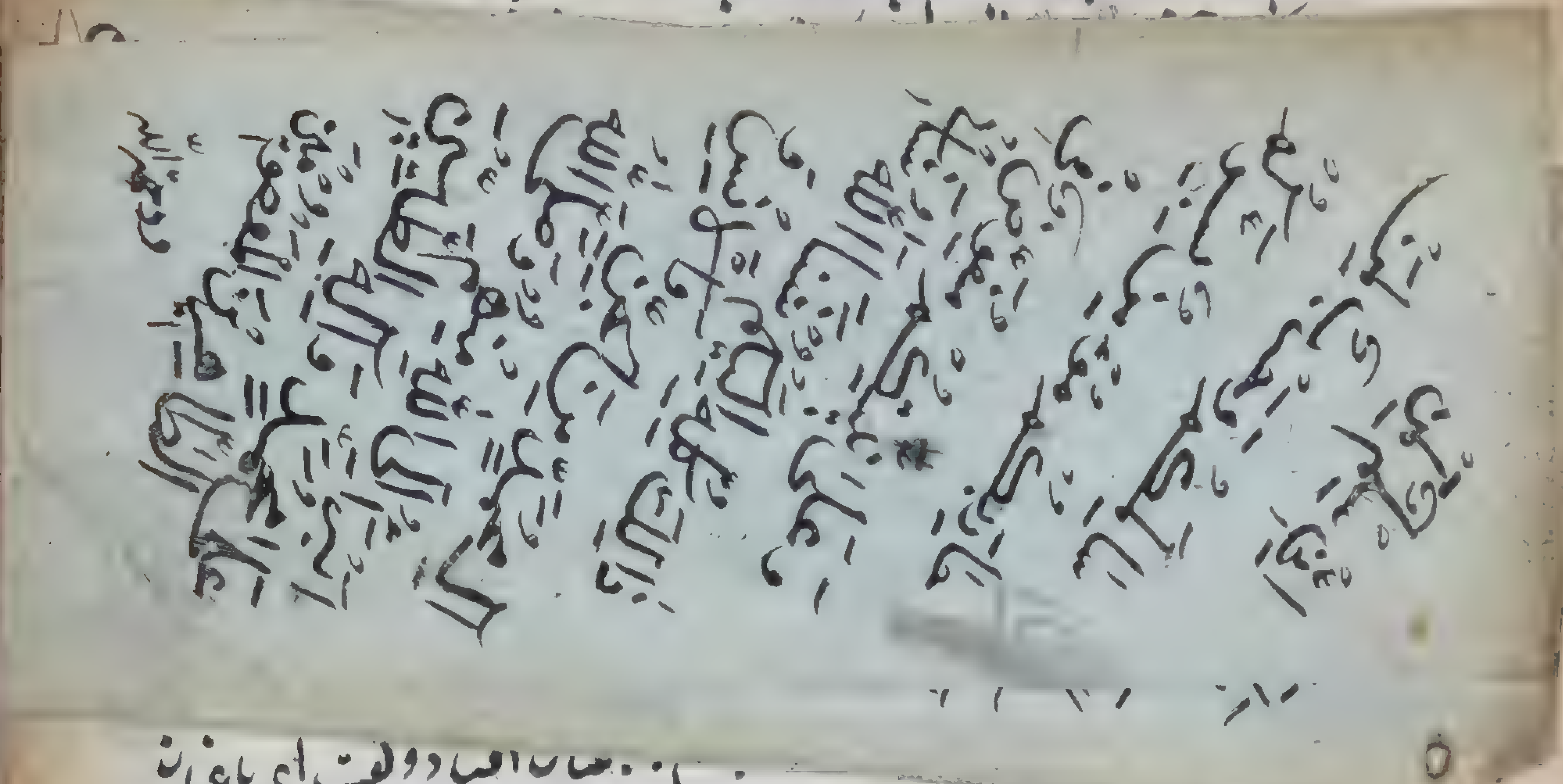

... باغبان آمد و گفت ای باغبان
... که ... انگوری بیاوری باغبان گفت درین فصل در باغ انگور
نمی باشد حضرت امام گفت ای باغبان برو در باغ نگاهی کن چون باغبان
این سخن بشنید برخاست و در باغ رفت چه دید بقدرت خدای تعالی دیگر باره باغ
پر از انگور شد باغبان را دل نداد که در چنین فصل انگور بچیند انگاه باغبان
باز گشت گفت درین باغ انگور بسیار پیدا شده چون حضرت از باغبان این سخن بشنید
عنان مرکب بگردانید و روی براه نهاد باغبان استاده درین فکر بود که
چگونه این انگور را درین وقت تمام بفروشد که ناگاه آتش در باغ افتاد و باغ

و باغبان را

و باغبان با یکدیگر بسوخت و بلعنت خدا واصل شد اما حضرت امام علی چون
بنزدیک شهر طوس رسید دو کوه غلطان باستقبال حضرت آمدند یک بدست
راست و یکی بدست چپ حضرت در میان دو کوه میرفت تا بشهر طوس رسید مامون
الرشید علیه اللعنه را خبر کردند پس فرمود تا تمامت بزرگان و سرهنگان
و امیر المومنین و علما و فضلا از خورد و بزرگ همگی باستقبال حضرت امام
علی بیرون آمدند چون بنزدیک رسیدند جمله پیاده شدند و سلام کردند
و دست و پای امام را بوسه دادند و اعزاز و اکرام و احترام بشهر
طوس در آوردند اما روایت است که در آن روزی که حضرت امام
امام علی ابن موسی الرضا ع قدم مبارک در شهر طوس نهاد موازی یک
هزار نفر از لال و کر و شل و غیره شفا یافتند و هر روزه خلق عالم از اطراف
و جوانب میآمدند و کمال و فضل آن حضرت را میدیدند و روز بروز تا ده هزار کور و
شل معلوج شفا یافتند آخر الامر چون مامون الرشید علیه اللعنه این ولایت و کرا
مات از حضرت علی ابن موسی الرضا ع بدید کینه او در دل گرفت بسیار چاره
و تدبیر کرد امام معصوم را شهید کند اما مامون علیه اللعنه شیر چند در خانه
داشت که هر کس را غضب کردی در پیش آن شیران انداختی تا آنکه روزی آن

ملعون در پیش حضرت امام ع آمد و سلام کرد و گفت یا امام چند شیر شرزه در خانه
دارم و آن شیران بسیار درنده شده اند که شیر با شما سخن گوید میخواهم که شما
قدم مبارک رنجه کنی و بدان شیرخانه آئی تا شیر با شما سخن گوید تا من بشنوم
حضرت امام چون این سخن بشنید از جای برخاست و باتفاق مأمون الرشید در آن
خانه رفتند چون حضرت امام ع قدم مبارک بدان شیرخانه نهاد چون شیران از چشم
بر جمال حضرت امام افتاد جمله گفتند السلام علیک یا ابن رسول الله چه حالت
است که خود را بدست دشمنان دادی تو ما را اجازت ده تا بیرون رویم و تمام مردم
توس را بدرانیم چون حضرت امام معصوم این سخن بشنید گفت حضرت جدم
رسول الله صلعم مرا خبر داده است که از دست مأمون الرشید علیه اللعنه شهید خواهم
شد در بین دار دنیای دون اما در میان یک شیر پیر ضعیف و ناتوان و لاغر و
برهنه بود از جای خود برخاست و گفت یا حلال مشکلات جهان یا سلطان دنیا و دین یا ابا الحسن
علی ابن موسی الرضا ع بدان و آگاه باش که مأمون الرشید علیه اللعنه بدین شیران
هر چند گاو و گوسفندی که میدهد جمله شیران جوان میخورند من که عاجزم
شیران امرا نگذارند چون حضرت امام این سخن بشنید شیران گفت میکنم
زینهار بعد ازین هر چه مأمون شما بدهد اول بگذارید که شیر پیر بخورد جهت

چون شیران از

چون شیران از حضرت امام رضا این سخن بشنیدند گفتند سمعاً و طاعةً اما سخنهائی
که شیران با امام گفتند جمله را مأمون لعین بشنید چون حضرت امام از شیرخانه بیرون آمد
مأمون گفت یا امام جمله شیران با تو چه گفتند آنگاه حضرت امام گفت هر چه گفتند
همه را شما خود شنیدید پس مأمون ملعون فرمود تا گاوی بدان شیرخانه انداختند
و خود نگاه میکرد دید که جمله شیران از جای برخاستند و آن گاو را بطلب کشتند و باز بجای
خود رفتند و قرار گرفتند تا آنکه آن شیر پیر آمد و چندانکه خواست بخورد و بجای خود
رفت و آن شیران آمدند چون مأمون لعین این معجزات بدید و گفت الله اولاد ابو تراب
همیشه جادوگر بودند آنگاه حضرت امام علیه در خانه خویش رفت و مأمون الرشید و هامان
الرشید را گفت ای برادر بدان و آگاه باش که عاقبت ولد امام موسی کاظم ع در
شهر طوس پادشاهی بخواهد که و خلق عالم بر سر وی جمع شوند و هر روز لشکر
زیاده شود و ما را از ما برآورند و فرزندان اسیر کنند و مال را غارت و تاراج ببرند و استخوا
نهای پدرانرا آتش بزنند و نسل ما را از روی زمین منقطع سازند چون هامان علیه اللعنه این
سخنها از مأمون شنید گفت ای برادر صبر باید کرد این راز نهفته را با کسی نباید گفت تا خلق
عالم بدین کار واقف نشوند ما را فکر آنست که وزیر العزم مهمانی بخانه خود طلب کنیم
و کار وی را بسازیم تا خلق عالم گمان بما نبرند این بگفت و در خانه رفت اما حضرت امام

علی ابن موسی الرضا ع را مردی بود اباصلت نام آنگاه امام ع گفت یا
اباصلت مشتی خاک بنزدیک من آر تا بدانم قبر در کجا قرار گیرد پس
اباصلت رفت و سه مشتی بنزدیک ~~آورد تا بدانم~~ حضرت آورد چون
حضرت خاکرا از دست اباصلت ستاند و ببوئید و بیفکند و گفت یا ابوصلت
در میان شهر خاکم را بکنید و در آن قبر چشمهٔ آب بیرون آید مرا اندران آب غسل
ده و خلق عالم را بر سر من جمع و خبردار نکنی و نگذاری علما و فضلای شهر طوس
بر سر من ~~جمع~~ آیند اما پنج شخص از آسمان پدید آیند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
عزرائیل و عیسی مریم ع بیایند و تابوت و کفن من از آسمان هشتم خواهند آورد
و عیسی روح الله مرا نماز خواهند کرد و تابوت بعد از آن از جای برخیزد با آسمان هفتم رود
و حضرت حق تعالی جامهای رحمت در پوشند و هزار ملایکه ذکر کنان با تابوت
من خواهند آمد بگفت و بسیار بگریست آنگاه اباصلت گفت یا امام تو میروی
مرا بکه میگذاری آنگاه گفت ترا بخدا سپارم اما حضرت امام درین سخن
بود که قاصدان حرام زاده زندیق رشید رسید دگفت یا امام شما را مامون آواز میکنند
چون حضرت امام این سخن بشنید دانست که مامون علیه اللعنه قصد کشتن
وی دارد آنگاه حضرت و اباصلت بالضروره روانه شدند چون بر در سرای مامون

رسیدند

آمد و حضرت امام ع اجابت و تعظیم کرد و بمهمانخانه فرود آمدم

رسیدند آن ملعون از خانه بیرون ۲ آمد ~~و گفت یا امام عزیز بیا~~ آنگاه امام [illegible]
را بصد اعزاز بنشاندند انگور بعد از آن یک طبق انگور در پیش آن حضرت
آورد و گفت یا امام بخور آنگاه امام نگاه بدان انگور کرد و گفت یا مامون از برای
انگور خوردن مرا تکلیف مکن که درین انگور غیر از محنت و مصیبت چیز
دیگر نمی بینم آنگاه مامون علیه اللعنه گفت یا امام درین انگور هیچ مکر و حیله نکردم
بروح جدت محمد مصطفی و علی المرتضی و فاطمه ع زهرا که خدا تعالی دنیا و آخرت
را بدوستی شما آفریده است که درین انگور هیچ نکرده ام چون حضرت امام از آن کینه
حرامزاده پیدا این سخن بشنید و گفت یا مامون هزار جان من فدای حضرت
جدم محمد مصطفی و علی المرتضی باد من انگور را خواهم خورد اما تو بعذاب آخرت
گرفتار خواهی شد این بگفت و دست دراز کرد و چند حبهٔ انگور در دهن
نهاد و بخورد و برخواست آنگاه مامون لعین گفت یا امام بکجا میروی که من ترا
بضیافت آورده ام یا مامون آنجا میروم که مرا فرستاده ای این بگفت و از
مهمان خانه بیرون آمد در حال وجود مبارک حضرت پریشان شد در لحظه افتاد میل
نه میکرد گفت اباصلت مرا نگاه دار که زهر استخوانهای مرا فرو گرفت و میگفت
وای بر بیکسی من این بگفت و میگریست تا بدرخانه رسید بخانه رفت اما در اخبار
چنین آورده اند که حضرت شاهزاده محمد تقی علی ابن موسی الرضا ع در مسجد مدینه رفت

وبعبادت مشغول بود که ناگاه هاتفی از حضرت سبحانه وتعالی در رسید و
این ندا برداد وگفت ای پسر اگر میخواهی که پدر را زنده دریابی فی الفور قدم
در راه نه چون حضرت شاهزاده محمّد تقی این ندا شنید از مسجد بیرون
آمد وگفت الهی ملکا پادشاها پدر مرا چندان مهلت ده که ناگاه بشهر طوس روم
روم انگه شاهزاده از خانه رفت وبا مادر گفت ای مادر بدان واگاه باش
که پدر مرا مأمون الرشید علیه اللعنه شهید کرده چون اصحاب امام این ندا
بشنیدند همه زاری آغاز کردند وخاک برسر کردند وواویلا واحسرتا برآوردند که
سر بعیوق فلک کشید پس شاهزاده محمّد تقی آمد مدینه روبجز ان نهاد امّا در روا
یت صحیح آمد که حضرت محمّد تقی از شهر مدینه یکروز بطوس آمد چون بدر
خانه رسید آواز داد حضرت علی ابن موسی الرضا آواز فرزند خود را بشناخت
بصد بیتابی از جای خود برخواست ودر خانه را بگشود چون حضرت شاهزاده
محمّد تقی را چشم بر جمال جهان آرای مبارک پدرش افتاد گفت السلام علیک ای
پدر مظلوم وای پدر مخدوم من این چه حالتست که این قوم بی اعتبار در حق شما
کردند واین چه ستم بود که بیعت نامها نوشتند عهد خود بجا نیاوردند ای
پدر بزرگوار من از بیکسی وغریبی بنالم که در شهر طوس غریب وبیکس ماندی یا من
از یتیمی خود بنالم که در ولایت مدینه یتیم ماندم این بگفت وزار زار بگریست
آنگاه حضرت

حضرت امام فرزند خود را درکنار گرفت وبر روی ویرا ببوسید ودر نزد
خود آورد وآنچه شرط کردست بود بروی ادا کرد چون حضرت امام
امام محمّد تقی ع را فرمود امروز دریافت وجان را بحق تسلیم کرد انا لله وانا الیه
راجعون اما ای پسر سید ای جوان چون حضرت امام علی ابن موسی الرضا یک ساعت
حق پیوست آشوب در شهر طوس افتاد ومردم شهر برسر امام جمع شدند
ونوحه وزاری آغاز کردند وجامها چاک کردند وخاک برسر کردند وبی ادبی
بها کردند جماعتی بزرگان وعلما وفضلا آخر شهر طوس آمدند ومیخواستند
که حضرت امام معصوم را غسل دهند پس اباصلت حسب الفرموده
حضرت امام هیچکس را نگذاشت که بر سر وی آیند وهمه را دور کرد
آنگاه پنج کس از آسمان فرود آمدند وتابوت وکفنی آوردند وحضرت را غسل
دادند وکفن پوشانیدند وویرا بر تابوت نهادند در حال تابوت از
جای برخواست وروی بآسمان کرد چون بآسمان هفتم حضرت حق سبحانه
وتعالی ویرا جامه رحمت در پوشانید وهزار ملائکه ذکرگویان در عقب تابوت
آمدند تا بسر قبر خویش رسید وعیسی روح الله ویرا نماز گذارد ناگاه مأمون لعین
جماعت آمدند وفریاد برآوردند وگفتند حضرت بیمار چه بود پس اباصلت
که مرید خاص حضرت بود گفت یا مأمون بدان وآگاه باش که حضرت امام را

شهید کردی و لعنت خدای گرفتار شدی و تا دنیا باشد شما
را بر سر منبرها لعنت خواهند کرد مأمون لعین چون این سخن بشنید
خشم گرفت و گفت ای اباصلت امروز پادشاهزاده عالمیم و تو مرا
این نوع سخن بیهوده میگوی زجر و سیاست خواهد کدام عالم عبرت گیرند
اباصلت گفت اگر تو مرا بکشی بهتر از حضرت امام رضا بود اما در اخبار آورده‌اند
که حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع ابن امام محمد تقی و هادی و علی النقی و
حسین و یعقوب و ابراهیم و فضل و جعفر اما هادی ابن امام رضا را چهار فرز
ند بود عبدالله و خضر و محمود و داود و اما علی النقی ع را امام رضا ع شش فرزند بود
ابو طالب و حسن و همت و صالح و زینب و صایم اما یعقوب ابن امام رضا ع را سه
فرزند بود یونس و یوسف و اسحق اما ابراهیم ابن امام رضا ع را هشت فرزند بود
محمد و احمد و محمود و طیب و موسی و ابراهیم و یعقوب و حافظ اما فضیل بن امام
رضا ع را شش فرزند سلیمان و اسمعیل و شعیب و یحیی و مالک و حمید و دانیال
اما عبدالله بن هادی ابن امام رضا ع را نه فرزند بود یزدان و عمار و لقمان دختران
فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و خلیفه اما ابو طالب ابن علی النقی ابن امام رضا ع
زاده فرزند بود یعقوب و یوسف و خالد و حامد و صالح و ناصر و یاسر و دختران سلیمه
رحیمه و حلیمه اما یوسف بن یعقوب ابن علی ابن موسی الرضا ع پنج فرزند بود

وحمزه و مرید

وحمزه ولمزیده و عزیز و نوح و ابراهیم اما محمد بن ابراهیم بن امام رضا ع هفت
فرزند بود حسن و محسن و امین و قاسم و علی و دختران زهرا و کبرا و عبدالله
بن زین امام زاده فرزند بود یحیی و موسی و مسیب و مختار و عباس و قاروینه
دختران سکینه و حلیمه و رحیمه و امینه تا دران زمان که حضرت امام رضا ع را
مأمون الرشید علیه اللعنة والعذاب زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه
کردند و نامها باطراف و جوانب فرستادند بدین عبارت که چون نامه من
بشما رسد باید که دمار از ابو تراب بیان برآرید و هیچ را زنده نگذارید چون
نامه آن ملعون به ممالک رسید دیگر باره خوارجیان زندیق خروج
کردند و قصد اولاد ائمه کرد پس امام زاده گان از دست آن حرام زاده
رو باطراف و جوانب نهادند اما یعقوب و فضل و ابراهیم بن امام رضا
ع را در شهر مدینه در گورستان بقیع شهید کردند اما هادی و علی النقی
و جعفر از مدینه رو بولایت ساوخ بلاغ نهادند چون بموضع بوشین
رسیدند آنجا شهید کردند اما نقل است که شاهزاده حسین ابن علی
ابن موسی الرضا ع همراه پدرش بود شیخ بایزید بسطامی شاهزاده
را از خراسان برداشته رو بولایت قزوین نهاد چون چون بموضع
خواران رسیدند یک ساعت نشستند و چاشت گردند و رو براه نهادند

چون بحوالی قزوین رسیدند ناگاه شیخ بایزید بسطامی را چشم بر مورچه افتاد
که بدآموزی چسبیده نان خوردی آنگاه شیخ بایزید حضرت امامزاده
حسین را گفت بود در بیرون شهر ساعتی باشی تا من این مورچه را بمنزل
برسانم پس شیخ مورچه را برداشت و روبراه نهاد آنگاه شاهزاده
حسین در بیرون شهر نشست و هر لحظه بلحظه صدای شهر قزوین بگوشش
میآمد پس شاهزاده از آنجا برخواست و در شهر رفت اتفاقا بدر حمام
رسید در حمام آمد و گفت حضرت امیرالمؤمنین ع کاسه آب بر سر من بریزید
آنگاه شاهزاده حسین یک کاسه آب بر سر آنکس کور ریخت کور در ساعت
بینا شد و دست دراز کرد و دامن شاهزاده بگرفت و بآواز بلند
گفت که ای یاران بدانید که این امامزاده است که در حمام است آنگاه
از حمام بیرون آمد و مردم شهر قزوین را خبر کرد چون مردم قزوین این
سخن بشنیدند هجوم کردند بعضی بدوستی و بعضی بدشمنی که هر کس بمنزل
خود ببرند چون غلو و غلبگی زیاده از حد شد امامزاده حسین
را شهید کردند که لعنت خدای بر ایشان باد اما فرزندان هادی
ابن امام رضا ع عبدالله و خضر و محمود و داود از مدینه رو بولایت
نخجوان

نخجوان نهادند چون بشهر نخجوان رسیدند و از آنجا وطن ساختند و
زیارت ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما فرزندان علی النقی ابن
امام رضا ع ابوطالب و حسین و نعمت و صالح و ضاهم از مدینه بولایت
کل بایگان افتادند و در آنجا وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد با
لقاب علوی اما فرزندان یعقوب بن امام رضا ع یوسف و یونس و
اسحق از بغداد رو بولایت هرمز نهادند چون هرمز رسیدند ایشان را شهید
کردند اما فرزندان ابراهیم ابن امام رضا ع محمد و احمد و محمود از بغداد رو بولایت
ملمستر نهادند چون بموضع وزرا رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم با دو فرزند
موسی و طیب از بغداد رو بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی در
آنجا بسر بردند بعد از آن رو بولایت رود بار قصران نهادند چون بموضع اونگ رسیدند
ایشان را شهید کردند ابراهیم را در ده اونگ و موسی و طیب را در موضع اونگ بر
تپه بر طرف آفتاب برآمد شهید کردند اما ابراهیم و یعقوب و حافظ از ری
بولایت کاشان نهادند در شهر کاشان ایشان را شهید کردند اما فرزندان فضل
ابن امام رضا ع جعفر و عبدالله از مدینه رو بولایت کاشان نهادند چون بولایت
رود بار قصران رسیدند بموضع لالان شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام رضا

بولایت

سلیمان و اسمعیل و شعیب و یحیی و مالک و جمشید و دانیال از مدینه رو
بری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرقه شدند اما سلیمان و
اسمعیل از ری رو بولایت طارم نهادند چون بموضع غنده رسیدند خوا
رجیان ایشان را سر دادند و مجادله بسیار کردند آخر الامر ایشان را در غنده
انطرف خانه بطرف آفتاب برآمدند در میان اسورش غایب شدند اما
شعیب و یحیی از ری رو بولایت اردستان نهادند ایشان را شهید کردند
اما فرزندان عبدالله بن هادی بن امام رضا ع یزدان و عمران و برهان و
لقمان از مدینه رو بولایت بغداد نهادند چون بشهر بغداد رسیدند ایشان
را شهید کردند اما دختران عبدالله بن هادی بن امام رضا ع فاطمه و صدیقه
و شریفه و حنیفه و سکینه از بغداد رو بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز
رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابو طالب بن علی النقی ابن امام رضا ع
یعقوب و یوسف و خالد و محمود و سالم و ناصر و یاسر از مدینه رو بولایت یمن
و طایف نهادند چون بشهر یمن رسیدند وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار
شد بالقب علوی اما دختران ابو طالب بن علی النقی بن امام رضا ع سلیمه
و حلیمه و رحیمه از بغداد رو بولایت تبریز نهادند چون بشهر تبریز رسیدند ایشان
را شهید کردند اما فرزندان یعقوب بن امام رضا ع حمزه و لمزه و معین

و نوح

و نوح و ابراهیم از بغداد رو بولایت خراسان نهادند چون بشهر طوس
رسیدند وطن ساختند و زیارت ایشان بسیار شد بالقب علوی اما
فرزندان محمد بن ابراهیم بن امام رضا ع حسن و محسن و حسین و قاسم و زید
و علی از مدینه رو بولایت همدان نهادند اما حسن و محسن و حسین را در
شهر همدان شهید کردند اما قاسم و زید و علی از همدان رو بسلطانیه نهادند
چون بشهر سلطانیه رسیدند ایشان را شهید کردند اما دختران محمد بن
ابراهیم بن امام رضا ع زهرا و کبرا از بغداد رو بولایت کاشان نهادند چون بشهر
بشهر کاشان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبدالله بن جعفر بن
امام رضا ع یحیی و موسی و مسیب و مختار و هارون از بغداد رو بولایت زنجبار نهادند
چون بشهر در مدت روزگار بسر بردند و از ری رو بولایت [illegible]
رسیدند ایشان را شهید کردند اما سکینه و حلیمه و رحیمه و امینه از بغداد رو بولایت
چین نهادند چون بولایت چین رسیدند ایشان را شهید کردند مجلسی نهم در اخبار
اولاد حضرت امام محمد تقی ع روایت میکند لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمة که حضرت
امام تقی ع شش فرزند بود حضرت امام علی النقی و ابو الحسن و ابو طالب و زید و موسی
و جعفر اما ابو الحسن ابن امام محمد تقی را سه فرزند بود عبدالله و زید و مالک اما ابو طالب
بن امام محمد تقی ع را چهار فرزند بود باقر و جعفر و قاسم و محسن اما موسی بن جعفر

امام محمد تقی ~~را سه فرزند بود عبد الله و عبید الله و مالک اما ابو طالب~~ بن

~~امام محمد تقی علیه~~ را چهار فرزند بود باقر و جعفر و قاسم و محسن اما موسی

بن امام محمد تقی را چهار فرزند بود ابو طاهر و مطهر و فضل و جعفر اما

جعفر بن امام محمد تقی علیه را شش فرزند بود زین العابدین و مطهر

و اسد و ابراهیم و اسمعیل و داود اما ابو طالب بن ابو الحسن بن امام

محمد تقی را هفت فرزند بود شعیب و محمد و محمود و حسن و دختران میمونه و

رابعه و فاطمه اما ابو طاهر بن موسی بن امام محمد تقی را ده فرزند بود سالم و صادق

و ایوب و ذکریا و مسلم و عقیل و دختران ام کبرا و ام کلثوم و زینب اما

زین العابدین بن امام محمد تقی را چهارده فرزند بود حبیب و فضل و مالک و

ادهم و خالد و محمود و حسن و سلیمان و یعقوب و [illegible] اما دختران حبیبه و رقیه

و سکینه و زبیده اما مطهر بن امام محمد تقی را سه فرزند بود موسی و محمد و حسین

اما در اخبار آورده اند که در زمان که هارون الرشید علیه اللعنه و العذاب حضرت امام

محمد تقی را زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد جمله امام زاده گان روی بطرف

و جوانب نهادند اما ابو طالب وزیر را در موضع بغداد در محفل شهید کردند

اما حضرت امام علی النقی در شهر سرّه من رأی افتاد در حال [illegible] اما ابو الحسن

جعفر

و جعفر و موسی این همه اولاد و اصحاب و خشم از بغداد رو بولایت نهادند چون بولایت

ری رسیدند مخالفان بر راه امام زاده گان آمدند و بسیار مجادله کردند ابراهیم

بن جعفر بن امام محمد تقی را در موضع برزکان شهید کردند اما اسمعیل بن جعفر

بن امام محمد تقی در موضع طهران افتادند در خانه فخر الدین خداداد فرود آمدند تا

مدت یکماه بیمار بود جراحت بسیار بتن مبارک امام زاده اسمعیل رسیده بود

آنگاه فخر الدین خداداد آن جراحت را به بست آخر الامر بجوار رحمت حق پیوست

و یزدان و عمران با فرزندان و برادران و متعلقان خروج کردند و بمنزل فخر الدین

خداداد در آمدند و امام زاده اسمعیل خروج کردند اما ابو الحسن بن امام محمد تقی را

یک فرزند دیگر نام اندر این [illegible] شهید کردند اما موسی و جعفر با جمله فرزندان

و فرزند زاده گان و اولاد [illegible] از ولایت [illegible] ولایت دار المرز نهادند چون امام

زاده گان و اولاد با آهنگ لار رسیدند با مریدان و متعلقان باری یکبار فتنه و آسوده

شدند اما در آهنگ آسیابی [illegible] ایستاده بود آن ملعون بدبخت امام زاده را بدید و

آن ملعون شعبان نام داشت برفت مردم [illegible] را خبر کرد

اما روایت میکنند که در لار [illegible] چهار پاره ده بود راوی گوید که مردم ولایت منشور

نامه از مأمون الرشید علیه اللعنه داشتند که اگر اولاد ائمه بدان ولایت آیند ایشان را

۹۱

شهید کنند آخر الامر جمله دهات لارخیر یافتند اما برادرزاده ماهورا
عبید نام در موضع مردانک بود لشکر برداشت رو به آهنگ لار نهادو چون بموضع
یند رسیدند باز شعبان ابیار بر سر راه استاده بود آنگاه عبید حرامزاده گفت
یا شعبان اینجا هیچ ابوترابیان دیدی که گذشته باشند شعبان ابیار گفت دیدم
اگر شما مرا درهمی چند بدهید من شما را بدیشان برسانم آنگاه هزار درهم به شعبان
دادند لشکر حرامزاده پلید پلید راه شد و میآمد بر سر امامزاده کان رسید اما راوی
گوید که مردم لشکر چهار صد چهل چهار رود آمده ند و آمدند خوارجیان کردند اما چهار پاره
ده که کمره دره دسلی کمره دا آرود جمران مردم این چهار ده بگریه و زاری مشغول بودند
اما مخالفان با امامزاده کان مجادله عظیم کردند اما عمران بن موسی و جعفر امامزاده
موسی بن امام محمد تقی علیه السلام آنروز با جمله ابن عمان شش هزار خوارج را بجهنم رسانیدند
آخر الامر عمران جعفر و ابو طالب و قاسم و محسن و باقر و داود و مطهر و یوسف و
حسین و اسد و عبدالله و زین العابدین و محمد الجواد و حسن دلنی هجده امامزاده کان
را در موضع آهنگ شهید کردند و در دهم شهر شعبان راوی گوید که در همان
ساعت خبر آمد که هارون الرشید ملعون بلعنت خدای واصل شد اما عبدالله

ابراهیم بن

اللهم وفقنی بالائمه

ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ثابت بن علی بن محمود بن فضل بن عیاب بن اسد بن
محمد بن مسیب بن قعقاع خزاعی رحمت الله چون این سخن بشنید شاد شد
و گفت ابوی ای ابن عمان بر خیزید تا کمر عداوت بر میان بندیم و خون فرزندان
امام محمد تقی علیه السلام را ازین ظالمان باز ستانیم و خوشحال شویم جمله گفتند فرمان
برداریم آنگاه علم مسیب بر پای کردند و روی بدان مخالفان نهادند و دختران
رو پای برهنه دست بر سر کوبان و روی خراشان میرفتند چون به شعبان ابیار رسیدند
عبدالله گفت ای حرامزاده دیدی که آتش بزیر درخت شجره المبارک نهادی و
شاخ و برگ ما را بسوختی بیا تا ضرب مسیبی بر تو رسانم پس عبدالله یک ضربت
بر سر آن حرامزاده زد که سینه بشکافت آنگاه لشکر اسلام میرفتند تا بر سر
کشتگان رسیدند در آهنگ لار خود را در میان خاک و خون امامزاده کان
انداختند و فریاد و واویلا بر آوردند و امامزاده کان را دفن کردند اما آنروز عبدالله
با پانصد ابن عمان و خویشان در عقب خوارجیان میرفتند و دو هزار خوارج را بجهنم
رسانیدند اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی علیه السلام آنروز کشته شد آنگاه عبدالله امام
زاده جعفر را بده آوردند و چهل جراحت بتن مبارک امامزاده رسانیده بود خوا
رجیان و زن عبدالله عاروج نام داشت لشکر زخمهای به بست تا مدت شش
ماه در گذشت عبدالله دختر خود زینب نام را بعقد امامزاده جعفر در آورد اما امام

... بن

زاده جعفر بن امام موسی بن امام محمد تقی ع را چهار فرزند بود و دستجاب کیا
و زینب کمر کیا و دست ب کیا اما زین کمر کیا را دو فرزند بود عبد الله و روح الله
اما عبد الله را سه فرزند بود محمد و حسن و حیدر اما روح الله را شش فرزند بود محمود
و مسعود و اسود و ابراهیم و داود تا زمان متوکل ملعون که حضرت امام علی النقی ع
را زهر داد و شهید کرد و لشکر بی اندازه کرد و رو باطراف و جوانب نهاد و هر جا که
اولاد ائمه بدست افتادی شهید کردی و امان ندادی تا انکه متوکل لعین بولایت
لار رسید کیا یان آرواز آمدن او خبر یافتند ابن عثمان خود را جمع کردند و حرب عظیم
در پیوستند تا انکه از هر دو سپاه لشکر بسیار کشته شد انگاه متوکل ملعون گفت ای
کیا یان آرو شما فرزندان ابو ترابیان را پنهان کرده اید و اسمهای ایشان را باز گونه
گذاشته و بما نمیدهید من شما را زنده نخواهم گذاشت تا ایشان را بدست نیاورم
کیا یان گفتند ای خارج اگر تو ما را قتل عام کنی ایشان بتو نخواهیم داد پس لعین حرامزاده
چون دید که چاره نیست و لشکر بسیار کشته میشود مردم کوه پایه بسیار سخت اند دست
از ایشان باز داشت اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع در ولایت رستمدار افتاد
چون در بیابان قلعه صالح کنان رسید مدت بروز کار بعبادت نشست و بطریق جد و آبای خود
بزرگوار مردم را براه اسلام دلالت میکرد و آن مردم همگی مرید و معتقد او شدند و
آخر به جوار رحمت حق پیوست اما محمد کیا بن جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع در ولایت
از روی دلالت

وازروی دلالت و کرامت میدیدند و در ان زمان پادشاه عراقین سلطان سنجر
بود در آرزوی دید مبارک از انحضرت در دلش اثر کرد انگاه متوجه دار المرز رستمدار
شد چون بکوه پایه رسید در خاطرش گذشت که اگر حضرت محمد کیا پر صالح کنان
را گذاشت هست و زینی راه بنماید چون قدم دران کوه نهاد بقدرت خدای تعالی بلرزه
در آمد و هیبت تمام بتن سلطان سنجر افتاد و مردمان تمامی فنا شوند تا گاه آواز شنیدند که میگفت
ایها الجبل ملرز آن کوه در ساعت
قرار گرفت و راه داد پس ایشان برفتند تا بنزدیک محمد کیا چون علامت معجزات
بانحضرت رسید ایشان نیز چندین نقد و جنس به نذر دادند و کمر خدمت بستند
و پادشاه را [illegible] خزینه بود بتحت تصرف انحضرت در آوردند و نقاره خانه خود
را در ان آستانه شریف گذاشت و همچنان ماند تا امان قیامت بعد از ان سلطان
سنجر همت و مدت طلبیده او را وداع نمود و بعد از ان چند وقت دیگر سلطان محمد کیا
در انجا بجوار رحمت حق پیوست اما نجاسب کیا و شراسب کیا در ولایت دار المرز
رستمدار افتادند و وطن ساختند و زیارت ایشان مطلق بسیار شد بالقاب نجاسب
کیا و شراسب کیا اما زینب کمر بن جعفر بن موسی بن امام محمد بن تقی ع حسن
نام در ولایت دار المرز مازندران افتادند و وطن ساختند و زیارت ایشان او بسیار
شد بالقاب زینب کمر اما حسین بن علی بن محمد بن عبد الله بن زینب کمر بن

۵ فرزند زاده امام نهم در استراباد شهید شدند

جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع حسن نام در ولایت دار المؤمنین ...
افتادند وطن ساختند از رود مازندران رو بولایت ری نهادند وطن ساختند
و زیارت ایشان بسیار شد و بالقاب ... اما فرزندان روح الله و محمود
و مسعود و اسود و ابراهیم و اسمعیل در ولایت در ولایت استراباد افتادند چون
بولایت استرآباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان ابو طالب بن ابو
الحسن بن امام محمد تقی ع شعیب و محمد و محمود و حسن در ولایت قم افتادند چون
بشهر قم رسیدند ایشان را شهید کردند اما دختران ابو طالب میمونه و رابعه و
فاطمه در ولایت هزار جریب افتادند بدیهی رسیدند که لواتان کفتندی ایشان
شهید کردند اما فرزندان ابو طاهر بن موسی بن امام محمد تقی صالح و صادق و ایوب
و ذکریا و عقیل از بغداد رو بولایت نشابور نهادند چون بشهر نشابور رسیدند ایشان را
شهید کردند اما دختران ابو طاهر ام صغری و ام کبری از بغداد رو بولایت ... سر نهادند
چون بشهر در انبار رسیدند ایشان را شهید کردند در موضع ... اما ام کلثوم و زینب
از بغداد رو بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند ایشان را شهید کردند اما
فرزندان جعفر بن امام محمد تقی ع فضل و خالد و محمود و حسن و سلیمان و یعقوب
... از بغداد رو بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند ایشان را شهید کردند
اما دختران زین العابدین حبیبه و رقیه و سکینه و ... از بغداد رو بولایت
اصفهان نهادند

اصفهان نهادند چون بشهر اصفهان رسیدند ایشان را شهید کردند اما
حسن و محمد و حسین از بغداد رو بولایت ری نهادند چون بموضع کره رسیدند
ایشان را شهید کردند اما راوی گوید که اولاد ابراهیم بن محمد بن حسن
ابن قاسم بن جعفر بن طالب بن حسین بن موسی بن محمد بن هارون بن زید بن امام حسن بن
حضرت علی بن ابی طالب ع در اخبار آورده اند که چون متوکل لعین حضرت
امام علی النقی را زهر داده بود و شهید کرده بود ولیکن حرامزاده حکم کرد که هر جا
سید صحیح النسب باشد بکشند یا بسوزانند و نامه باطراف و جوانب فرستاد
و قدغن فرمود اما راوی گوید که اولاد امام حسن عسکری ع در شهر اصفهان
مدتی بعیش روزگار بسر بردند چون نامه آن حرامزاده باصفهان رسید دیگر
باره ظالمان خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند دروازه شهر را ببستند
و امامزادگان را در میان گرفتند و بسیار جهاد کردند آخر الامر هارون
بن محمد بن زید بن امام حسن ع را در شهر اصفهان شهید کردند و یرا
بالقاب هارون ولایت خواندند اما هارون را سه فرزند بود موسی و
اسحق چون شب در آمد جمله امامزادگان از شهر اصفهان رو بولایت
ری نهادند چون بشهر ری رسیدند در موضع که آنرا دار السلام خوانند
ایشان را شهید کردند محمد و یحیی و ابراهیم اما موسی و اسحق در ولایت

دراین افتادند چون بشهر خیمه دران موضع که دریاچه در موضع
شهید امام موسی کاظم و اسحق را در انجا شهید کردند اما موسی را سه فرزند بود مبین
و قاسم و صالح اما این زاده در شهر شهید شدند اما طالب را امام علی النقی ع را
در ولایت شهربابک در موضع چهار فرزند بود جعفر و ناصر و یعقوب و عبدالله
را در کوهنک شهید و منیجر و شهریار شهید کردند و آن حرامزاده حاکم کرد که هر کجا
سید صحیح النسب شد بکشند یا بسوزانند و نامه باطراف و جوانب فرستادند و قدغن تمام فرمود
اما راوی گوید اما جعفر را دو فرزند بود قاسم را سه فرزند بود حسن و محسن و یوسف
و دختران زبیده و خدیجه و عبیده این زاده نیز در شهر ورامین در پیش مسجد جامع
شمر یزید و منیع علیه اللعنه شهید کرد اما سه روز تن مبارک این زاده در خاک مذلّه
افتاده بود و کس را زهره آن نبود که این زاده دفن کنند چون شب در آمد در
محلت قصابان مردی بود حاجی حلوایی و آن مرد چهار برادر داشت محب اهلبیت
بوده اند در شب چهارم امامزاده کان در همان موضع دفن کردند رحمة الله ع اما
حسن را چهار فرزند بود محمد و زید و حمزه و یوسف و این زاده میر در ورامین در کوچه
سر بکوچه کرباس فروشان ازرق و منیع ملعون شهید کرد اما محمد را سه فرزند
بود ابراهیم و محمود و زکریا این زاده در ولایت ورامین در موضع دستگرد شهید
کردند اما ابراهیم بن حسن بن قاسم بن جعفر بن ابیطالب بن حسین بن

محمد

محمد بن موسی بن هارون بن محمد بن زید بن امام حسن بن علی بن ابی
طالب ع را از شهر اصفهان او بولایت ری رسانیدند چون بموضع ورا
مین رسیدند وطن ساختند و زیارت این زاده بسیار شد اما روایت است که در
موضع ورامین چهار کدخدای نامی شنه بودند و مردی در هرکانود تام ولی
سلمان بن عبدالوهاب کلینی کعباری داو را دختری بود با مزاده ابراهیم داد
ابراهیم را چهار فرزند بود حسین و قاسم و محمود و ابوالحسن در موضع ورامین
وطن ساختند و زیارت این زاده بسیار شد بالقاب سید برهمن نامند مجلس دهم
در اخبار امام علی النقی ع در اخبار آورده اند که حضرت امام علی النقی ع را شش
فرزند بود بدین اسامی امام حسن عسکری ع و محمد و حسین و عبدالله و زید
و موسی اما محمد بن امام علی النقی را نه فرزند بود ابو طالب و غالب و محلب و حبیب
مطلب و اسحق و اسکندر و محمود و خالد و جعفر اما حسین بن امام علی النقی
ع را ده فرزند بود جعفر و محمد و زین العابدین و داود و عبدالله و رحمت الله و
لطیف الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله اما عبدالله بن امام زین العابدین
علی النقی ع را چهار فرزند بود سام و لام و محمود و محمد اما زید بن امام علی امام علی النقی
ع را سه فرزند بود ابراهیم و اسمعیل و یعقوب اما موسی بن علی النقی ع مجرد بود و برا
موسی القاب کفندی اما ابو طالب بن محمد بن علی النقی ع را هشت فرزند بود قاسم
و صایم و سالم و صالح و صادق و خالق و ادریس و مالک و جعفر بن حسین بن امام

علی النقی ع را چهار فرزند بود جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اما محمود بن عبد الله بن امام علی النقی ع را نه فرزند بود یوسف و یونس و سلیمان و عزیز و محسن و ابو الفضل و قاسم و ابو المعالی اما ابراهیم بن زید بن امام علی النقی ع را شش فرزند بود از هر و اقطر و هادی و حیدر و محمود و الیاس اما راوی گوید که چون معتصم علیه اللعنه خروج کرد نامه با طراف و جوانب نوشت بدین عبارت که چنین نامه چنین بشمار رسید که از ابو ترابیان بر آید چون نامه آن ملعون به ممالک عرب و عجم رسید دیگر باره خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند اما محمد و عبد الله و زید برادر شهر سا... مره شهید کردند و موسی الف بیا با برادران چند روزی در ولایت قم بودند و این زان ... بالقب موسی میخوانند و در همان شهر قم شهید کردند و شهید شخند اما فرزندان محمد بن امام علی النقی ع از سامره او بولایت خوی و سلماس نهادند چون بشهر خوی رسیدند بعضی با در همان جایگاه شهید کردند و بعضی در شهر وطن شخند و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب اما اسحق و اسکندر و محمود و جعفر در ولایت سلماس شهید کردند اما زید بن علی بن امام ع را خوارجیان بموضع اهار رود بار قصد ایشان در عقب می آمدند در موضع کلیبی ن در بالای ده در بیخ درخت بیدان بود طایفه خوارجیان آمدند با زن گفتند هیچ ابو ترابیان دیدی گفت در بن درخت بیدان آن حرام زاده اسکان کرد او در آمدند و او را شهید کردند اما حبیب الله و رحمة الله و غنی الله و هدایت الله

اما فرزندان حسن بن امام علی النقی ع جعفر و محمد و باقر و زین ... از سامره ... از بغداد رو بولایت ... لار شیراز نهادند ... چند ... ولایت

از سامره رو بولایت کرمان نهادند چون بشهر کرمان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله بن امام علی النقی ع سام و لام و محمد و محموم او بولایت ری نهادند و مدتی روزگار تنیه بسر بردند بعد از آن رو بولایت دار المرز نهادند چون برود بار در بندک رسیدند محمد را در موضع شهید کردند و محمود را در رود خانه او را اما سام و لام در ولایت قم افتادند در آنجا شهید کردند اما فرزندان زید بن امام علی النقی ع ابراهیم و اسمعیل و یعقوب از سامره رو بولایت همدان نهادند و مدتی روزگار بسر بردند و بعد از آن از همدان رو بولایت الموت نهادند چون بموضع خانه زر رسیدند ابراهیم و اسمعیل و یعقوب را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن حسین بن حضرت امام علی النقی ع از لار شیراز رو بدار المرز رستمدار نهادند چون بموضع انکرود رسیدند او را شهید کردند اما فرزندان محمد بن امام علی النقی ع ماهیم و راهیم و صادق و خالد و ادریس از بغداد رو بولایت سمرقند نهادند چون بشهر سمرقند رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن حسین بن امام علی النقی ع جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل از سامره رو بولایت طارم نهادند چون بدر زنگل رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان محمود بن عبد الله بن امام علی النقی ع یوسف و یونس و سلیمان و عزیز و محسن و قاسم و عبد الفضل و عبد المطلب و عبد المعالی از بغداد رو بولایت طارم

۱۲۶۵۹

نهادند اهلبیت از ذکور و اناث پنجاه تن بودند اصحاب و کبار پنجاه تن بیا

بودند و امیران عرب صد نفر بودند همه شجاع و دلیر و لرزم آزموده بودند

میرفتند تا کوسان بن شهر رنکان افتادند که از خوارج در شهر بودند و نقل است

از شیخ نیز همدانی که از اسناد خود آورده از حضرت امیر المؤمنین ع روایت میکند

که در این زمان حضرت امیر المؤمنین ع چهل هزار خوارج در جنگ نهروان بقتل آورده

بود از آن جمله خوارج گریخته در شهر زنکان لحن ساختند و زیارت ایشان بسیار شده

بود و امیران ایشان را ابو الهدی نوفل بن نعمان شمر ذی الجوشن علیه اللعنه گفتندی که لعنه

خدای بر آن ملعون باد و مهر سیاه اسلام سید جلال الدین اشرف بود که برادر

حضرت امام رضا ع بود آنگاه خیمهها رو به و طلاویه بیرون رسید اما از ایران

استجلو چند کس بخدمت سلطان سید جلال الدین اشرف آمدند اسم و القاب شیل

حسن بیک و قاسم بیک و جعفر بیک و موسی بیک و دانیال بیک و این تن

قبایل و عساکر بسیار بود آمدند و رکاب حضرت سلطان جلال الدین را ابو

سیدند و گفتند یا ابن رسول الله مادر و پدر فدای تو باد شما در این ولایت غریب هستید

و طرح و وضع این ولایت را نمیدانند هر کس که گفته از میان بگذرد و ما را قتال

بسیار است نامه بایشان نوشتیم همه حاضر آیند و کار خارجیان را تمام بسازیم

آنگاه امامزاده بایشان آفرین کرد و بدیشان دعای خیر گفت اما در کتاب روضة العابدین

مشهورات

مشهورات که سند شیخ بابویه قمی رحمة الله آورده است که آن روز

مردم استجلو هزار گاو و هزار گوسفند و هزار شتر و صد بره و رز و صد اسب

از برای حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف آورده از و نامه چند اشرف

قبیله خود فرستادند تقدعن تمام که نمانند از آن جمله پنج هزار محب اهل

بیت آمدند روز یکشنبه و هفتم رجب حرب اختیار کردند و هر دو سیاه

قلب و جناح بیاراستند و رایت سلطان جلال الدین بدست حضرت سلطان

بن قبیل الاقوم بن قعقاع خزاعی دادند و تتمه را بدست فضل بن عبد الله

ابراهیم بن مالک اشتر دادند و پرا قلب سپاه سلطان سید جلال الدین

اشرف سیاه و نایها در دمیدند و طبلها فرو کوفتند چنانکه تو گفتی

روز قیامت برخواست از صف ظالمان مردی بیرون آمد بر اسب سیاه

دم سفید هر دو پایها سفید و آن خارج عبد الرحمن بن خالد بن عصه ابن

ربیع بن قیس بن مروه علیه اللعنه و چون بمیدان در آمد طعن و باز اکرد

آنگاه از سپاه مؤمنان مردی بیرون آمد بر اسب کبود نشسته و جامه حریر سیاه پوشیده

و عمامه کبود بر سر بسته و نیزه خطی بدست حسین بیک استجلو بود پیش

آمد و ران و رکاب سلطان سید جلال الدین اشرف را ببوسید و گفت یا امیر

مؤمنان بدان و آگاه باشی که در آن روزی که جد بزرگوار شما را حضرت

سلطان بن ... داده ... سلیمان بن

امام حسین ع را شهید کردند از ان تاریخ تا حال جامه سیاه و عمامه کبود می
پوشیم مراد سوری ده تا نزد خوارج روم و داد شمار از دو بستانم
حضرت امام زاده او را اجازت داد حرامزاده پیش آمد و گفت ای مرد نام
خود بگو از دست من بی نام نمیری انگاه حسین بیگ هیچ نگفت دست پیش
دست کرد و یک طعن نیزه بر دهن آن حرامزاده زد که از پس گردنش بیرون آمد گفت
نام من مرگ تست و نیزه را از تنش جدا کرد و اسب و سلاحش بگرفت و بدست غلام
داد و پیشتر رفت و گفت ای خوارجیان یکی پیشتر آیید تا دست ضرب مردان
ببینید باز از صف خوارج مردی بیرون آمد بر اسب نشسته و حریر پاره پو
شیده و نام وی الیاس بن جعفر بن فضل بن عیاش ملعون علیه اللعنه
در آمد و گفت ای نام جوان مرد بکشتی خالوزاده مرا که هزار بار از ابو زبانغ بهتر بود
انگاه حسن بیگ گفت ای خوارج غم مخور که همین ساعت ترا بدو رسانم
این بگفت و با یکدیگر حمله کردند چنانکه هفتاد حمله در میان ایشان رد و
بدل شد و نیزه ها در هم شکست انگاه حسن بیگ یک ضرب شمشیر میان آن
حرامزاده زد که چون کره خیار تر بدو نیم کرد و اسب و سلاحش بگرفت
و بغلام داد امیران استاجلو چنان دیدند همه یکبار بدان خوارجیان حمله کردند
و میمنه و میسره بر هم شکستند چنانکه موازی سی هزار خوارج را بجهنم
رسانیدند

ای سید ابو المعالی

رسانیدند چون حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف چنان دید گفت ای یاران
ای یاران هر کس باشی حرب کند شما نیز حرب کنید و هر که از شما امان
خواهد امان بدهید انگاه همه یکبار دست بر قبضه شمشیرها زدند و صلوات
بر حضرت مصطفی و مرتضی ع فرستادند و طبلها کوفتند و نایها در دمیدند
و پیادگان بر پیادگان زدند و سواران رو بر یکدیگر نهادند و چنان حرب
کردند که رود خانه شهر زنگان چون سیل بهاران خون روان شد و از صف
خوارجیان هفتاد هزار خوارج کشته شد از انجمله بیست تن از استاجلو بود
مثل ابراهیم بیگ و جعفر بیگ و ... انیال بیگ اما حسن بیگ را جراحت
چند رسیده بود امام زاده ع دعا کرد و دست مبارک بدان جراحت مالید در
حال خوب شد چون حضرت حسن بیگ چابک سواری بسیار دیده بود
گاه گاه امام زاده این رجا و شلو خواندی پس حضرت سلطان ع آن
مردم کشته نماز کرد و در انجا یکجا دفن کرد و امام زاده ابو المعالی بن محمود بن
عبدالله بن امام علی النقی ع را نیز در آنجا شهید کردند و هفت تن امام زاده
گان دیگر مثل عبدالله و هارون و صالح و قاسم و شاه نبی و سلیمان که فرزندان عالیت
بن امام موسی کاظم ع بودند انگاه آن امام زاده ها را در آن جا دفن کردند

و شهر زنکان را خراب کردند و فرزندان ان را بولایت عربستان
فرستادند بطریق کنیزان بردند بموضع خزاع و بعضی را بقتل آوردند
بیحاب و بعضی بسوختند و غنیمت بسیار گرفتند و آنها که پیاده بودند همه را سوار
کردند و خیل و حشم ایشان همه رسانیدند اما حسن بیک بخدمت امام زاده آمد
و گفت بفرمایید اینک گشته کان خوارج را تمام بسوزانیم پس امام زاده
دستور داد آنها را تمام بسوختند پس ابو المعالی لعین به سرهنگ
خوارجان بود گریخت و در حوالی طارم در سودان قلعه العرش کوبی که او را
رسوم رو گفتندی آن خوارج در ان قلعه گریخت و نامه باطراف و جوانب
فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما رسد لشکر جمع کرده
بر سر من آیند که ابو ترابیان شهر زنکان را خراب کردند و زن و فرزند ما را
بطریق کنیزان بردند اما در روایت دیگر از شیخ ابو سعید خوارزمی رحمة الله
آنست که فرزندان محمد بن امام علی النقی ع هاشم و قاسم و طیب و حمزه
در مدینه بودند که شبی در خواب حضرت رسول ص را می بینند که گفت
ای جان فرزندان برخیزید و سفر عراق در پیش گیرید که حضرت سلطان
سید اشرف بن امام موسی کاظم ع و فرزندان امام علی النقی ع و بعضی فرزندان

امام محمد تقی

تقی ع در دست خوارج طارم گرفتار شده اند گویند که امام زاده هاشم
تیغ زن گفتندی از آن سبب که حضرت امیر المؤمنین ع زبان مبارک
خود را بدهن وی کرده بود و بازوبند مبارک خود را در بازوی وی بسته
بود حضرت هاشم ع از خواب بیدار شد سفر عراق در پیش گرفت و دوازده
هزار مرد بعضی از طائفه بنی اسد و بعضی از آل هاشم و اقربای وی و بعضی از
اهلبیت برادر و برادر زاده کان شاهزاده امام علی النقی ع بودند پس علم سبز و سفید
برپای کردند و علم [illegible] را ابو القاسم بن حمزه بن امام موسی کاظم ع دادند
و رایت را بدست حسین بن محمود بن امام محمد باقر ع دادند و متوجه شدند و
اما مدت چهار ماه و پانزده روز منزل کردند چون خبر سلطان جلال الدین
اشرف رسید که هاشم بن محمود بن امیر المؤمنین ع با قریب دوازده هزار
مرد بامداد ایشان میآید پس شادمان و خوشنود شد و حسن بیک ابو ترب
شش هزار مرد از لشکر خود با خود رفتند روی باستقبال وی فرستادند
هنوز امام زاده هاشم ع و فرزندان نیامده بود که خبر آمد که ملک شده امیران بن
ملک غازی بن غازی بن ملک کاوس بن ملک اشرف بن ملک
کیخسرو بن ملک کیقباد بن ملک بهمن بن ملک شاه میران بن ملک شاه

غازی بن ملک یزدجرد شهریار با قرب چهل هزار مرد در رسید همه
یک رنگ آل محمد چون حضرت سید جلال الدین اشرف این خبر بشنید
بسیار شادمان شد درین سخن بودند که امام زاده هاشم تیغ زن در
رسید پس از جانب مشرق ملک شاه میران در رسید خود را بدست
و پای سید انداخت پس حضرت سلطان فرمود که هر غنیمتی که در شهر زنگیان گرفته
بودند بر شیعیان قسمت کردند اما امام زاده هاشم و سلطان جلال الدین در یک
قالیچه نشسته بودند که جاسوس ابوالمعالی ملعون از لشکر خارج آمد و آن سپاه
و لشکر را بدید جهان شب سوار آن ملعون رفت و گفت لشکر ابوتراب اینانه آن
لشکرند و سلطان نه آن سلطان است که تو بدیدی شوکت و عظمت ایشان
زیاده از حد شده است اما نقل است از سلطان حاجی بابا محمود مکی که هاشم
تیغ زن از محمد حنیفه بود که نام هاشم که پسر محمد حنیفه بود نهاده بود هاشم
که محمد حنیفه است او را پیش از زمان حضرت امام زین العابدین ع در
شهر در موضع بیورغن یون شکدم بند کرده بودند و این حضرت نام او را هاشم
داشت چون ابوالمعالی ملعون این سخن بشنید خرم بر وی غلبه کرد و لشکر بفرمود
تا بروی عرضه نمودند صد و بیست هزار خوارج بودند و لشکر اسلام پنجاه هزار بودند

اه سید جلال الدین اشرف بفرمود تا سراپرده بیرون بردند و لشکر روی
اسلام نهادند چون بدان موضع رسید که آنرا بازار مکه خوانند
در آنجا زنی بود که دویست و بیست سال عمر داشت آواز داد که ای
مؤمنان امیر خود را بگوئید تا بیاید که مرا چند سخنی هست باو بگویم اگر قبول
طبع افتد فبها و الا هالکند ~~بگوئید تا~~ بیاید پس حضرت سلطان مرکب بدان
جا راند ترسا سلام کرد و گفت یا امیر مؤمنان امسال سال عظیم است و ستاره
مسلمانان از برج [illegible] آمده است و کار خوارجیان قوة دارد که روی سپاه ایشان
بجانب مشرقین و روی شما بجانب دریا امام زاده گفت تو علم نجوم خوانده
و آن ستاره می‌شناسی ترسا گفت نمی‌شناسم امامزاده گفت علم زمینی را
میدانی که در زیر پای تست چه چیز است ترسا گفت این سخن از روی
چه می‌پرسی حضرت سلطان گفت من جدم را دوش در خواب دیدم و مرا
خبر داده که سپاه ترا حضرت رب العالمین توفیق داده بموضع خواهی رسید
که ترسا چند کلمه سخن خواهد گفت که آن خطا است اما در زیر پای ترسا هفت
خم زر است و خشتهای طلا بر سر او نهاده و خانه دیگر پر از غنیمت
و صلاح بود ترسا خدا در حال آن زمین را بکندند همانجا که ترسا ایستاده بود هفت

خم زر بدر خانه پیدا شد پر از زر و صلاح و چند دیگر را از نعمت
چون نزد آنسی بدید در حال کلمه شهادت عرضه کرد و آن مال را قسمت
کرد بدان لشکر و منقولست از شیخ نهت الله که هفت سال در پایان آن قلعه
نشستند و حرب عظیم کردند اول کسی که خوارجیان بمیدان آمد مروان بن منصور
کوفی بود و از شاه مؤمنان ملک شاه میران بود تا آخر زر هفتاد خوارج را به
جهنم فرستاد و آخر الامر از لشکر رافضی تیری بینداخت بر چشم ملک بیرون زد چنانکه
چشمش ضعیف شد چون لشکر اسلام ملک شاه خوارجیان دیدند یکبار حمله
کردند و کوشش هر چه تمامتر بود نمودند و بیست هزار خوارج بکشتند و بعضی خوارج
گرفته چشم بر کندند اما ملک شاه بران خدا بر گشت که از سته بستند
میگرفتند آخر الامر و برا شهید کردند اما بعد از وی شاهزاده بنیع زن بیرون آمد
ابراهیم بن امام علی النقی ع را در ولایت شهریار در موضع سلمان آباد بر سر چشمه
منصور دمشق علیه اللعنه شهید کرد و سه روز تنهای مبارک ایشان در
خاک مذلت افتاده بود و کس را از هره آن نبود امامزاده ها را دفن کند
ناگاه همای آمد در میان آسمان و زمین سایه بر سر امامزاده ها را در آن جایگاه
دفن کرد و آن موضع را اکنون زینب ندو بیو ند خوانند اما موسی را یک همشیره
زینب نام که فرزندان جعفر بن امام موسی کاظم ع بودند آن دو تن را در پایان
ده کبود

ده کبود ین شهید کردند رئیس جلال الدین علیه اللعنه اما
محمود و حسن و قاسم و خالد و یوشع را در سرد غمش در جنگ مغلوبه
شهید کردند اما روایت دیگر آنست که شصت نفر از امامزاده
گان را در انجا شهید کردند و سرهای مبارک ایشان را بریدند یا عون
بن امامزاده موسی کاظم ع نزدیک رسیدند در ولایت ورامین دهی
بود که از ان صدر الدین آباد گفتندی و در ان دهقانی بود رابعه نام از نسل
ابوذر غفاری رضی بود او را پسران و برادران و برادرزادگان و عمزادگان
صد نفر بودند سعی به خوارجیان را سر رفتند و مجادله بسیار کردند
آن نیک زن فریاد بر آورد که ای فرزندان و غلامان اهلبیت بکوشید
و این خوارجیان را بجهنم رسانید و سر معصوم زادگان را از دست
ایشان باز ستانید و نگذارید که بدبختی بحرمتی سرهای این بزرگوار
را خراسان برند چون فرزندان آن زن و آن جماعت این شنیدند بطریق
بشران بجز و شیدند و نعره ها از جگر برکشیدند و آن شب سه هزار
خوارج بجهنم رسانیدند اما میر امشان که سیاه کوش کمانی بود
او را پاره پاره کردند و آتش در سوزانیدند و غنیمت بسیار بدست آوردند
آن سرهای مبارک را بر گرفتند و در موضع ناصر آباد بر دند اما امام

امامزاده عون را در بسیار وقتی چنان جراحت رسیده بود
که چون بناهر آباد رسیدند بجوار حق پیوست و سرهای امامزا
دگان را آن نیک زن در موضع ناصر آباد دفن کردند و آنجا را نصف
آباد نام کردند سبب آنکه شصت سر آورده بودند که چهار هزار
رحمت خدا بر آن نیک زن و فرزندان او باد اما محمد و ایوب
و یعقوب و ذکریا و یونس و شعیب و عبد الله و ناصر و عمار
و عبد المطلب و عبد الحق و هارون و هاشم و ابو طالب و طاهر و مطهر
عبد الله که بعضی خضر و الیاس و بعضی فرزندان کان موسی کاظم ع در بسیار وقتی روی
بهزیمت نهادند چون بموضع کند رسیدند چهار طایفه در موضع
کند بودند که بغایت دشمن خاندان مصطفی و مرتضی بودند یکی از
اولاد زبیر بن یزید دوم اشعث سیم زرک چهارم حسن که از نسل سنان بن
انس علیه اللعنه و العذاب بودند اما راوی گوید که چون آن هیجده تن امامزاده
کان در موضع کند رسیدند تب در الجابر بردند بعضی مردم این را بدبند
برفتند یکی او اشرف الدین کالیه روز گفتندی آن دو خوارج برفتی و مردم ده را
خبر کردند چنین ظالمان بی خبر بشنیدند جمله در آن باغ حیات رفتند و با امام
در پایان قلعه زرک باغ حیات بود در آن موضع رسیدند تا آن آب ...

زاده کان

زاده کان در آمدند آخر الامر طایفه که اسم این کفته
شد امامزاده کان را در همان موضع شهید کردند اما شعیب بن
امام موسی کاظم ع بسیار جراحت رسیده بود بمرتبه مینالید که مردم
زرک از ناله او بفغان آمدند تا سه روز بدین نوع مینالید و
روز چهارم بجوار حق پیوست اما در قلعه زرک مردی بودند رازی امام
امامزاده کان را دفن کردند مقبره این در باغ حیات واقع شده و امامزاده
شعیب را بتربت ظاهرات و مردم آن ده او را فیروزی خوانند اما فرزندان
علی ابن امام زین العابدین ع و ابوالحسن را در شهریار پور زنان مجروح کردند و چنان
چنان جراحت داشتند و میآمدند تا بموضع کند در کوچه کهواره زنان
افتادند و در آن کند مردی بود نام وی حاجی حلوای سرش روزها امامزاده
کان را در خانه خود نگاه داشت آخر الامر خوارجیان کند خبر یافتند و آن دو تن
امامزاده کان را در آن کند سر زنده کردند و در چاه افکندند اما علی و موسی ابن
امام موسی کاظم ع او را موسی اطهر خوانند گسنی ده تن از هزیمت بسیار وقتی
در موضع کند افتادند در بالای کند کدخدای ... عبد الله مدنی خواندندی
امامزاده ها در خانه بر و بیا آمدندی و برادر زنی بود ... نام ... که از خانه بیرون

بیرون آمده دو نفر مرد دید بدر خانه ای استاده اند روی چون ماه
و گیسوان چون مشک سیاه ان نیک زن سلام کرد و گفت ای بزر
گان شما چه کسانید و از کدام قبیله اید که چنین زیبای صورتی دارید انگاه
امامزاده موسی گفت ای نیکه زن احوال غریبان چه میپرسی ما از تربت اب
ده ان نیک زن گفت من شنیدم که خیل بزرگواران از امیران عرب و ذر
ریت اهلبیت مصطفی از مدینه بولایت آمده اند و هر یک در مملکتی افتاده اند
انگاه شاه زاده علی که پسر جعفر بن موسی ع بود و عبدالله بن امام محمد
باقر و ان یکی موسی بن امام موسی کاظم ع گفت ای نیک زن مگر تو محب
اهلبیت رسولی ان نیک زن بگریه در آمد و گفت و اتباع خود که باقی
مانده بودند از خیل و حشم و خرد و بزرگ از اولاد و اجداد حضرت امام موسی
کاظم ع دوازده هزار و ششصد و هفتاد و سه تن بودند و مهتران ان
ابراهیم ابو جواب بود اما راوی روایت میکند که چون نامه حضرت امام مطلع
علی بن موسی الرضا ع بمدینه رسید امام زاده گان چون بر مضمون نامه حضرت
حضرت امام مطلع شدند بر محبت و عزیمت او کمر بستند انگاه ابراهیم گفت
ای برادران ... کان ما بزرگی و مهتری باید که خیل و حشم ما را تواند

برد انگاه

انگاه امام زاده هادی گفت ای جان برادر در روضه جدم محمد
مصطفی ص باید رفتن و سلام باید گزارد هر کرا حضرت رسول جواب باز
دهد انکس مهتر باشد انگاه جمله امامزادگان بر تربت حضرت پیغمبر ص
رفتند و یک یک سلام کردند و باز میگشتند تا امام زاده ابراهیم که هیجده
ساله بود نزدیک تربت رسول ص رسید و سلام کرد ناگاه آواز از تربت شریف
حضرت رسول ص بر آمد و گفت علیک السلام یا ولدی و ولد ولدی و ذریتی
و ذریتک چون امام زاده گان این سخن بشنیدند همه یکبار دست بدست
و پای امام زاده ابراهیم افتادند بیعت بروی کردند و از مدینه بیرون
آمدند و همچنان میامدند بولایت شهریار در موضع سار و تقش رسیدند
و در آمدند و آن شب بیست و یکم ماه محرم الحرام بود و شب یکشنبه بود اما
سکینه خاتون بنت امام موسی کاظم ع در خواب رفته بود در میان خواب گاهی
بیهای بگریست انگاه امام زاده ویرا بیدار کرد و گفت ای خواهر چرا بگریستی
که علامت گریه سفر نیکو نبود سکینه گفت ای جان برادر مرغی را دیدم که در میان
آسمان و زمین استاده بود و منقار بر پر میزد و قطره قطره خون زهر آلود از وی
میچکید و از ان قطره ها یکی بر من افتاد و آن بوی خون برادرم علی ابن موسی

الارض ؏ بود و آتش می غ گفت الله اکبر این قوم را اجل میداند و هر یکی را بد
یاری میرسانند چون این سخن را شنیدند آن شب اهلبیت نخفتند
و هر کس بمصیبت یکدیگر میگریستند اما راوی گوید که در شهریار
قلعهٔ بود تویزر خارجی قبیلان نام آن ملعون بود نامه نزد یک مأمون
لعین نوشت و کس فرستاد که بدان و آگاه باشی که دوازده هزار و شش
صد و هفتاد و سه تن اولاد ائمه از ولایت عربستان بالکاء عجم آمدند اگر
خیل و حشم که می بینم اگر بر سر تو آیند از شما یکی را زنده نگذارند چون
مأمون الرشید علیه اللعنه بدین مضمون واقف شد در همان شب حضرت
امام رضا ؏ را زهر داد و شهید کرد و نامه نزد یک محمد شیبانی رئیس و نامهٔ
دیگر بسیاه کوش سمنانی ولد خالد فرستاد و گفت چون نامهٔ من بشما رسید
باید که لشکر جمع کرده بر سر ابو تراب بیان روید و این نژاد در موضع سارو قمش
بگذارید که بیرون روند چون آن ملعون بدین نوع قدغن نوشت و فرستاد
و آن خارجیان سر راه امام زاده گان را گرفتند تا مدت شش ماه این تن در
سارو قمش ماندند یک شب امام زاده ابراهیم در میان خواب گریه میکرد و
همه برادران پرسیدند که ترا چه آفت رسید گفت ای برادران خواب
می بینم که لشکر بسیار بر سر ما جمع آمده چون روز شد محمد سمنانی علیه اللعنه

با

با چهل هزار خوارج بر سر امام زاده ها آمدند و علمها کبود و زرد و سیاه
بر سر پا کردند و حرب عظیم ابتداء کردند و از پس وی سیاه کوش
سمنانی با چهل هزار ملحدان الموت در رسیدند و منافقان از هر طرف
رو بامامزاده ها نهادند و جنگ در پیوستند در آن روز امامزاده ابراهیم چندان
خوارج بکشت که جای آب تاختن نمانده بود اما اهلبیت همه یکبار
حمله آوردند و از آن خوارجیان شش هزار مرد را بجهنم فرستادند
و چندان حرب کردند که شام گاه عبدالرحمن بن اسد علیه اللعنه که بزرگ
ملحدان الموت بود با لشکر از دست امامزاده ابراهیم کشته شد اما
راوی گوید که کشته بر سر کشته و خسته بر سر خسته افتاده بودند که
شش هفت مردم شهریار از برای هیزم رفتند و با دل بیزه را سوختند آخر اگر
لشکر خوارج زیاده و شکست بر اهلبیت افتاد و چون شب در آمد امامزاده
گان متفرق شدند اما عاد و جعفر و ابراهیم در موضع سکوک شهریار
رسیدند منصور دمشق علیه اللعنه این تن را شهید کردند اما عبدالله بن هادی
بن امام موسی کاظم ؏ در موضع اسکیان محمد حارث علیه اللعنه شهید کرد
اما جعفر و محمد و حسن که فرزندان امام محمد تقی ؏ بودند آن سه امام

امام زاده در موضع الیس بن ازرق دمشق شهید کرد اما ابراهیم و سلیمان
با یک خواهر که فرزندان امام محمد نقی بودند آنها را در موضع اسمعیل
آباد در پیش حمام سرایه سیاه کوش سمنانی علیه اللعنه شهید کرد اما ابراهیم
ابراهیم که پسر امام محمد نقی بود و سلیمان و زینب و فرزندان عبدالله بن
امام جعفر صادق ع افطس بن حضرت امام زین العابدین با یک خواهر
هر دیگر رقیه نام در ولایت شهریار در موضع دستجرد و بر لب آب نشسته کردند
در صومعه ساختند و طاعت مشغول بودند که ناگاه کلب ثانی بن نوفل علیه اللعنه
رئیس آن ده بود لشکر خوارج جان بر سر امام زادها آمدند و ایشان را شهید کردند
اما قاسم بن امام محمد باقر ع را زید و محسن را در موضع شهریار در پایان
قلعه بطرف قبله شهید کردند اما ابراهیم بن عبدالله بن عبدالمطلب بن
جعفر بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب ع را پنج فرزند بود شمس الدین و رکن
الدین و شرف الدین و علا و زید تا در زمان خلفای بنی عباس لعین از بغداد
رو بولایت مازندران نهادند چون بمازندران رسیدند وطن ساختند و زیارت
ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما شمس الدین در پایان قلعه بموضع کیل
وطن ساخت و زیارت ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما شرف الدین
در دار المرز

در دار المرز رستمدار در رود بار او زعوه وطن ساخت بالقاب عقیل اما
رکن الدین در موضع رستمدار در برون زار افتادند و زیارت ایشان بسیار شد
بالقاب عقیل اما عون بن حضرت امیر المؤمنین ع را دو فرزند بود ابراهیم و علا
تا در زمان منصور دوانقی علیه اللعنه از مدینه رو بولایت قزوین نهادند چون بکوه
پایه قزوین رسیدند اما علا بن عون بن حضرت امیر المؤمنین ع را در موضع نکر آباد
شهید کردند اما ابراهیم بن عون علی از کوه پایه قزوین رو بولایت الموت
نهادند چون بموضع کر رسید او را شهید کردند ذکر اولاد محمد حنفیه اما در اخبار آورده اند
که حضرت محمد حنفیه ابن حضرت امیر المؤمنین ع را چهار فرزند بود هاشم
و حمزه و یوسف و محمود تا در زمان عبدالملک مروان علیه اللعنه اما حمزه و هاشم
از مدینه رو بولایت قزوین نهادند چون بموضع سوزان رسیدند ایشان را
شهید کردند اما محمود و یوسف از مدینه رو بولایت هرمز نهادند در آنجا شهید
کردند ذکر اولاد مالک اشتر مالک اشتر در اخبار آورده اند که مالک اشتر را
سه فرزند بود عبدالله و حارث و محمد اما ابراهیم بن مالک اشتر را در شهر
کوفه شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن مالک اشتر در زمان عبدالله زبیر
ملعون از کوفه رو بولایت بغداد نهادند و در آنجا وطن ساختند و زیارت

این ن بسیار رشد بالقاب سبیل تاز ان خلفای بنی عباس
فرزندان علی بن ابراهیم بن مالک حارث بن محمود بن آتش
بن اسد بن هاشم بن قاسم بن مالک بن جعفر بن عبدالله بن
ابراهیم بن مالک اشتر رحمه الله اما اسکندر و سهراب از بغداد رو
بولایت دار المرز نهادند چون بموضع رود بار قصران رسیدند وطن ساختند
و زیارت این ن بسیار شد بالقاب سبیل حکایت ملک یزجرد شهریار
در اخبار آورده اند که ملک یزجرد دختر خاقان چین را از برای فرزند
خود ملک شه غازی خواستگاری نمود اتفاقا پادشاه خاقان قاصدی
نزدیک ملک یزدجرد فرستاد و گفت در ولایت خود رشهرت دارد
که من همراه دختر خود بفرستم چون ملک این سخن بشنید شاد
شد و گفت در ولایت همه سازهست الا کنکره که در ولایت ما نیست
مقصود آنست که کنکره بسیار در عقب دختر روانه کنید در محل زن آورد
ن کنکره تواز بسیار در همراه دختر خاقان چین آمدند چون بولایت
ری رسیدند وطن ساختند و زیارت این ن بسیار شد چون ملک
... شاه غازی از دنیا سفر کرد و بجوار رحمت حق پیوست بعد از پانصد

بازبین شد ۱۳۷۱

سنه ١٢٦٠ [illegible] ... طا [illegible]

عباد